

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵



۱۷۹۴۷  
۲۰۹۱۱۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: \_\_\_\_\_  
 مؤلف: \_\_\_\_\_  
 مترجم: \_\_\_\_\_  
 شماره قفسه: ۱۷۹۴۷

جمهوری اسلامی ایران  
 شماره کتاب: ۲۰۹۱۱۲

خطی  
 کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
 ۱۷۹۴۷



۱۷۹۴۷  
۲۰۹۱۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: \_\_\_\_\_

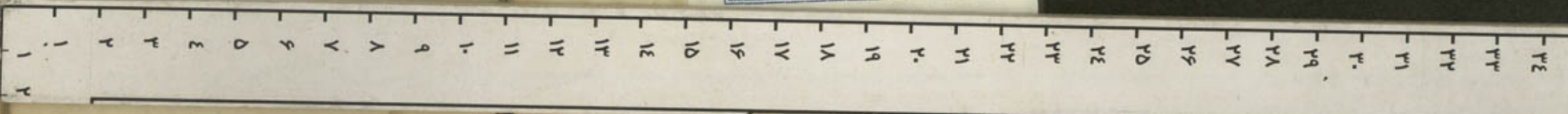
مؤلف: \_\_\_\_\_

مترجم: \_\_\_\_\_

شماره قفسه: ۱۷۹۴۷

جمهوری اسلامی ایران  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
۲۰۹۱۲

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۷۹۴۷





رفع بسم الله الرحمن الرحيم الإيماني

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله  
الطاهرين وبعده اختلاف فرق در مذاهب عق  
بدین داشت این که کلام را که برشته بحر کشف معلومات خویش  
را که از بحر کتاب دست در آورده و با اخبار ائمه معصومین موافق  
و پسند طبع ارباب دانش و دین است و چون تطبیق  
طبایع افند پیشک این ائمه را رسم ازین افاضت فیضی و  
ازین افاضت فایده می تواند بود **قال سبحانه**  
من يشفع شفاعة حسنة يكن له نصيب منها شفاعة حسنة  
توحيد و شرايط توحيد است و شرط اعظم توحيد اثبات و هیت  
ائمه دین مبین است که پوسته با حق بوده اند و حق با ایشان

قال

قال تعالى يوم ندعوا كل اناس بما هم بهم در يوم الحساب  
هر فرقی را با پیشوای ایشان بخوانیم مقبول از فرق فرقی است  
که به پیشوای محقق گردیده اند با جمله توحید همان کلمه طیب است  
که شجره طیب است مانند در زمین وجودیش و در آسمان حقیقت  
میوه بار آرد قال جل شأنه مثل الذين يتفقون انوا انهم في  
سبيل الله لئلا يمشل جبهه انبت سبع سنابل في كل سنبله ثمانية  
حبه والله يضاعف لمن يشاء بذل مال در راه خدا دانه را دانه  
که بهت سنبله بر ویانند و در هر سنبله یکصد دانه است و برای  
انگو که خواهد مضاعف گردانند و مضاعف نکر دانند مگر برای  
خود که او تعالی نیکو شناخته و بر اثر شناسائی نیکو بندگی کرده  
و محبوب خدا بند من کان لله کان الله له چون محبت خدا  
خدایت یار است چون در معرض فتنه محبوبت مدد کار



مراد از نفس کشتن است نه نوشتن بخون آغوشن خون نفس  
 کشتی نمردی و گرنه حضرت بادی بقول الکافر یا ایست گنبت  
 ترا با موت قبل از موت است درنت بلکه آدمی زاده باید در  
 حال زنده گانی برای سفر دور و دور از مرکب ترک سوی و هوس  
 زاده و خیرتی پرورد کریمه **وَلَا تَحِبَّنِ الدِّينَ قُلُوبًا فِی سَبِيلِ اللَّهِ**  
**أَمْوَالًا بَلْ أَحْيَا عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** که از مقبول بجا و اصغر  
 محبر است جز سید به حیات جاوید مجاهد بجا و اگر که مجاهد  
**بِأَنْفُسِ أَمْوَالِهِ** است **رُجُوعِ بَدَلِ مَالٍ**  
 چون بدل را چنان اثر است پس چگونه باشد بدل علم که  
 مایه الامتزاز بشر است قال رسول الله **العلمی علیه السلام**  
**لَنْ يَحْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ خَيْرٌ لَكَ مَا**  
**طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مِنْ مَشَارِقِهَا إِلَى مَغَارِبِهَا كَمَا كُنْتَ رَا**

رهنمود از خجانی بجز است نظر باینکه جهان فانی است  
 و جرای آن جاودانی در میان است بسیار بدل  
**مَالٍ وَتَسِيْرُ بَدَلِ عِلْمٍ**  
 بدل مال معاش نظام کسب و سود و بدو قوت بخشی جسد را و  
 لذت ماکول و مشروب چند دقیقه پیش نباشد پس فادش  
 بید است بدل علم معاد صلاح پذیرد و بدان قوت بخشی  
 روح را و چون بعلم عمل زینت یابد خدا خشنود است قال تعالی  
**وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرَ** خشنودی خدا اکبر است بحیث انکه آنچه  
 عقاید صحیح و اخلاق حسنه و اعمال صالحه است اما صحبت عقیده  
 و حسن خلق و صلاح عمل منوط بخلوص بهر یک از اعمال و اخلاق  
 و عقاید است یعنی باید هیچ یک مشوب بر یا نباشد فرمودند  
**الرَّيَاءُ شَجَرَةٌ لَا تُشْرَأُ إِلَّا إِلَى التَّرْكِ وَالْحَفِي وَأَصْلُهَا التَّفَاقُ وَيُقَالُ**



لَمْ يَأْتِ عِنْدَ الْمِيزَانِ خُذْ ثَوَابَ عَمَلِكَ مِمَّنْ أَشْرَكَكَ مَعِيَ  
 ریا درختی است که غرک خنقی با آرد و زاده نفاق است و چون  
 میزان حساب برپا شود بر یا کما خطاب آید بکس ثواب عمل خود را  
 از آنکو مابین اینها نمودی یعنی اعمال تو باطل و نابود است ازینکه  
 در جمع معقول و منقول مدققی رفته و نیکو موافقتی رخ داده است  
 صاحبان عقل سلیم در کجا مطالعه مجال اعتراض نیست و اگر  
 بر اثر عقل تقسیم که راده اصطلاح قوم است اعتراضی رود از  
 مخالفت آن عقل با کتاب و سنت فسادش ظاهر تواند شد  
 بچنان عقل است که در کردن و انرا با فرمایش خدا و رسول برابر دانستن  
 سحر را مانند که با معجز هم ترازی و نیت ترازی عقل و معقول هرگاه  
 خدا و رسول است از منوجات هر بو الفضول قال عز و علا و ان انؤمن  
 البیوت لیبیت العنکبوت لولا انوا یعلمون ان غیر خدا و رسول و

و امام آموختن غیر خدا دوست گرفتن است و بالمثل عنکبت  
 را مانند که از لعاب خانه تنه و سودی نکند اکنون بعون الله بمقصود  
 و بر بیان استیسا را این جماد و بنا و حیوان  
 بداند نبات مجذب و مسک در صنم و دفع و نما از جماد متاثر آید و حیوان  
 بدون و سمع و شتم و لمس و بصر از نبات استیسا زیافت آدمی  
 بعقل و نطق از حیوان متاثر است بعلیت بعقل آدمی بهتر  
 است از دواب و دواب از قویه که کونی صواب بچشم و کوس شود  
 و پا و اکل و شرب و جنبه و بقا و فتخاری نیست چون حیوان هم میندیشند  
 و گیرد و دهد و خورد و نوشد و جانم تنوعی پوشد پس استیسا را نیز  
 بیوا بمعرفت و از افراد انسان بزرید آنت قال سبحانه  
 اولم یرد انا خلقنا لهم ما عملت ایدینا انعاما فقم لها مالکون  
 و دللنا مالکم فمینی رکوبهم و منضایا کلون و لهم فیها شافع و



مشارب افلاک شکر و آیینی آدم ندیدند که بدست قدرت  
 برای ایشان کاو و کوفتند و شتر پافریدیم تا از نوعی نخوی فایده  
 گرفته شکر از بجای آرنه شکر لغت فرع آنست که بنامی خداوند  
 قال تعالی و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون یعنی از آفرینش  
 جنیان و آدمیان انگونه بکنه خودم که از روی معرفت و شناسایی  
 با جمله بدلول کریمه و خلق لکم مانی الارض جمیعاً نمود که زمین و آنچه  
 در آنست برای آدمی مزاده است بتاثریکه آباء سبعة را داد  
 و تاثریکه اعمات اربعه را بخشید موالیده کاین پروردگار از اعمات  
 فایده گیری کند ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا او  
 نانی کف آرتی و بخلت بنخوری همه را بجز تو گشته و فرمان بردار  
 شرد انصاف باشد که تو فرمانبری قال رسول الله صلوات الله علیه  
 ان الله خلق الملائكة و رکب فيهم العقل و خلق الجانم و رکب  
 فيهم الشهوة و خلق الانسان و رکب فيهم العقل و الشهوة

فمن غلب عقله على شهوته فهو اعلی من الملائكة و من غلب  
 شهوته على عقله فهو ادنى من الجنانم ملائکه اعدس قرری  
 درینا فستند رتبه برتری را بجانم بنامت فطری مواخذ کردید  
 آدمی که به نیروی عقل طریق طاعت گیرد بغایت شریف  
 است و چون در شهوت میرد پی بغایت کثیف ان در خود  
 مرد می تاج سعادت بر سر گذارد این مناسب حیوانی قبای شقاوت  
 در بردارد اگر مبعوه سعادت چسبند لباس طاعتش در بر است  
 و شوق بهشتش بر بر و شایسته آنحضراست چون شقاوت گزیند  
 چشم حق بدینش کور است و از دوزخ بر برش شور و از نعیم ابد  
 است مجور سعادت لباس بهشت است به بهشت آید شقاوت  
 قبای میسم است جهنم در آید خدا بحال و اعمال بهشت بخشد  
 نه بحال و جمال چه مال و جمال از و داری اگر بحال و اعمال یانی  
 بهشت برند و اگر بحال و اعمال دوزخ یانی دوزخ است آورند



هر کسی ان درود عاقبت کار که گشت قال جل شانہ  
 وَلَقَدْ ذَرَأْنَا الْجَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ ابْنِ وَإِنَّا لَنُحِيطُ بِقُلُوبِ الَّذِينَ يَلْقَوْنَ  
 بِجَاهِ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِجَاهِ لَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بَعَثْنَا  
 أَوْلَادَكَ كَالْأَنْعَامِ لِيَلْهَمَهُمُ الْفِتْنَةَ أَجْمَلًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْعَافُونَ  
 میفرماید دل داننده و چشم بیننده و گوش شنونده و اویم تا بدانش  
 و بیش و حق شنوی در پوشند جامه معادت و بکنجی ترا که در  
 بختیان است پس استعداد خود ضایع کرده قبیای شقاوت و بد  
 در پوشند که در خورد و در خیزند در میان در حوض

**اهل دوزخ باز گشت بدنیارا**

دوزخیان گویند پروردگار ابدنجی بر ما غالب شد که تابت است  
 نمودیم ما را باز کرد ان پس اگر کفر و عصیان باز آیم بر خود ستم  
 کرده باشیم قال آنسو افحوا ولا تکلمون خطاب عتاب آمیز  
 در رسد که دور شوید و با من سخن نگویید چه سخنان شمارا در این

الطاهر

هنگام سووی نیست (که فقهه) لکن قادر بر اطاعت نموده  
 آرزوی اعادت نمیشود و بدین دقیقه فساد مذمب جبریه نظر  
 با آنکه در حین تبخیر استعداد غیر فطرت اصلی مستوجب شد  
 عذاب ابدی را **للمولوی** زانکه استعداد تبدیل و برز  
 بودن از پستی و از اوقات کرد زوجه استعداد شد کان رهبر  
 هر غذائی که خورد و مغز است که بلا در خورد او میسوز  
 سکت و بی عطیش افزون شود قال تعالی وَلَا تَلْقُوا بَأْبَائِكُمْ  
 إِلَى التَّهْلُكَةِ اگر نه است مراد بودی نمی از همالک لغز بودی به نبی  
 که فرمود راه فساد بر فاسد نبود فرمود ان الله لا یفعل لیسابوه  
 اِلَّا الْاَصْحٰحَ وَلَا یُعْلِمُ النَّاسَ شَیْئًا و لکن كانوا انفسهم یظلمون  
 برای لذت فایده از نعیم آخرت چشم پوشیدند در حالتیکه بقاء  
 ان و بقا در این واقف بودند **مثال** معدودی از ارباب  
 دانش بر اثر دانش بطاعت پردازند و بعضی با دانش بخلاف دانش  
 مخالفت آغازند قال تعالی اِنَّمَا تُؤَدُّونَهَا لِنَفْسِكُمْ فَاسْتَجِبُوا لِعِوَابِ اللَّهِ



بصاح بلع نظر بر مشوه نفس را هدایت بفرمود پذیرفتند لول  
 ان و مقول من راجع م هلاک گردیدند و بمفاد و هدایه النجین  
 بجز خیر و شر و معروف و منکر بر قومی بنمود پس بسوء خستیدار با  
 برگزیدند قال سبحانه تو الله فاللهم انفسهم بر اثر غفلت  
 فراموش کردند رب العزة را پس نفس ایشان فراموش کار  
 ایشانست و بجهت آنکه خدا را و الذا شد ایشا نرا بخود و ا  
 گذاشت تا بعد هوی بجاک هلاک در افتادند مصاحبت قرناء و مجالست  
 هوی پرستان و اسل ضلالت برای هلاک بزرگتر است پایی است  
 بدانکه در حال انتقام بر عضو تو خند اله است از هر غدا پی سملتر است  
 اعضا را سقیم یا فاسد گرداند و از هر عقابی سخت تر آنکه در البطلت  
 در اندر طبیع علی قلوبهم فهم لا یفقهون قال جل شانه سواد عظیم  
 اندر فهم امم کم شذر فهم لا یؤمنون چون بفضل غفلت خانه  
 دل درستی بد است هیچ دی و بصیحت هیچ ناصح سودمند است  
 فانك لا تسمع المؤمن ولا تسمع الضم الدعاء اذا اولوا مدبرین

اهل غفلت

اهل غفلت مردگان زمانند که شوان بدیشان سخن شنوایند و شوا  
 کران را هم که از تو روگردانند با جمله آدمی زاده بیزوی عقل بناید  
 بر هر نوع آریسوان شرافت قدر خود را **بیان عقل و نود**

**محمدی که در اولیت و اثر یکسانند**  
 مراد از عقل جوهر حسدی است که میترنیک بدو حق و باطل را  
 و بداعت رجز و کسب جنان ازین حیث کنی که بحق بخواند و  
 از باطل براند و این همان اول خلق است که در تمام طاعت برآید  
 پس با الهی اقبال نموده و او بار فرمود باری سبحانه سو کند یاد کرد که  
 محبوب تر از تو نیافریدم و کمال خشم ترا دران کوه دست دارم اورا  
 و فرمود امر و سخن و ثواب و عقاب من تو موکول است و این  
 همان است که بنور پاک محمدی و عقل در اولیت و اثر یکسانند  
 عقل کل مانند رسول را از حیث آنکه میداند حقیقت هر حق و  
 حقیقت بر باطل بخلاف سایر خلائق که اگر اندکی را بداند از باقی  
 غافلانه بود عقل یکی بر هر حق از باطل نبواند بشرع رسول حکم کلی

اولیت است نظریه در عقول



از خطابه اند از حکمت دور بود که فرق گذارد اندالت بعید که محروم  
 دارد با علم ازلی که سعادت یا شقاوت هر فردی داشت از هر نوع  
 مومنت درین دنیا نشانی غیر بر رسول باطنی ظاهر بر هر یک از انبوس  
 نموده راه سعادت و شقاوت را قال سبحانه لیجئک من ملک  
 عن یسینة و یحیی من حی عن یسینة خوش بود که محکم کج  
 آید بیک ناریه روی شود هر که در او غش باشد اگر بعلوم ازلی  
 عقابت نمودی و بدانش خود ثواب می بخودی خانه عالم بر پا نمود  
 و بظاهر خلق نفرودی اصحاب یسین را که در عالم ذر طریق عطا  
 گرفتندی به بحث بروی و اصحاب شمال را که راه مخالفت  
 سپردندی بجهنم سپردی عالم دو عالم است یکی عالم غیب و خفا  
 که عالم قبول سعادت یا شقاوت است و از او نام نهاده و هیچ  
 که از نظر نیست و ثواب و عقاب ابارت تعالی بکلیعی که در عالم ذر  
 رفته بود مرتب نفرومود فقط علم الهی بدان محیط او اگر رسول  
 نمیفرمود احدی نمیدانست که چنان عالمی بوده است دیگر می عالم شود

و عیان که محسوس است آنچه در عالم خفا بود در این عالم ظاهر نمود  
 از سعادت زید دانی که قبول سعادت فرموده از شقاوت غرض  
 یابی که اهل شقاوت بوده است چون از در طاعت در آید  
 کوئی از اصحاب یسین است و چون از طریق مخالفت آید کوئی از  
 اصل یعنی یسین است محاسن زید کوید در عالم ذر نیکو بوده  
 قبایح عمر کوید در عالم راه شمال پیموده با آنکه بدین عالم سمع شود  
 بنمایند حقیقت انعام غیب شود که عالم ذر کناستی باشد از علم  
 الهی بخیر و شر و سعادت یا شقاوت هر یک از فرساده بشر اما  
 سلامت در جمع آنست یعنی کونم عالم ذر بوده و علم ازلی نیز بدان  
 احاطه نموده است ازین تحقیق شرح حدیث السعید سعید  
 فی البطن اینه و الشقی مشقی فی البطن اینه نیکو ظاهر شد چه مراد از  
 سعادت یا شقاوت در بطن اتم علم او تعالی است همان چنین  
 که از اصل شمال است یا بطن یسین **حکمه** کریم اگر  
 مرتجع نپند از کرامت دور است که در عطا فرق گذارد و چون



مخرج پند از عدالت مجور است که امتیاز از میان بردارد بجهت آن  
 که تمیز حق از باطل تواند در همه آن بخاند که نظایر انصواب و اندک اگر کفر از حد  
 تمیز دای عقل بنوری و اگر زیاده از حد بخادای عاقل را چه نام بودی  
 پادشاه عقل به سپاه دانش شریف است شاه پی سپاه پی خات  
 ضعیف انصاف علم چراغ عقل خاموش است پس جاهل همواره باطل در  
 خودش است آنچه گوید خطاست هر چه آورد پی بجاست عقل  
 موهوب در بد و بلوغ سلطانی را ماند که اساس سلطنت بر مکرده  
 و لشکری و اسبم یارده بغایت ضعیفست و چون اندک از  
 اساس سلطنت <sup>بها</sup> بچاورد و لشکر از هر طرف کرد آرد پی بهایت  
 قوی و شریف است سلطان آخر همان سلطان اول است  
 لیکن با بس و عسکر برتر است ابو البشر بعلم از ملک برتر بود بر عقل  
 که در شگاف عاقل بودند بعلم اسما شرافت خود نمودند بهش که جمله  
 معدتس بودند پیران آنکه امتیاز افراد بشر از یکدیگر  
 بمنزله علم ملکوتی است عقل موهوب

بدانکه امتیاز بر یک از افراد بشر از یکدیگر بر علم و دانش است و دانش  
 و علم هر کس زیاد تر شرفش بیشتر است بگرمیه این اگر کلمه عین الله است  
 احدی را حد اعراض نیست که گوید باری سبحانه اکر ام عباد را بمنزله  
 تقوی مواللت فرمود چه تقوی نتیجه علم و دانه دانش است چون بر اثر  
 دانش نباشد شک نیست امام مکه رسول را قسم نظیرتی رحمان عالم  
 مشتک و جاهل قنک و فرمودند تقوی ثم فی غیر من عین  
 المعرفه بالله یحتاج الیه کل من العلم وهو لا یحتاج الی الی  
 تصحیح المعرفه بالانحود تحت یمیه الله و سلطانی تقوی آبی است  
 که از سر چشمه معرفت جاری است بر فنی از فون علم بدان محتاج است  
 از حیث آنکه علمی که مقرون تقوی یفتد چهل از آن علم و قصده است  
 اما تقوی از هر جمیع معرفت حاجتی نیست و تصحیح ان بد نیست که در تحت  
 بیست و سلطنت الله آتش طبیعت و هوس را با بسم و ترس  
**خاموش سازی پان صفت متقی**  
 متقی از آن گویند که لغیب ایمان آورده و بر اثر دانش عبادت میکند  
 بجای آورده و بر رسول و سنتی که خارده و آنچه گفته و خبر داده است متقی







عهد بپس خشنودی خدا مخالفت و انکار بجز موجب آید سخط  
و غضب او تعالیا را عبارت است از انکار مقبول است که حفظ حرمت رسول  
نموده و از خان و دل دوستی او برگزینی انکار بعضی او امر و نواهی رسول  
مثل انکار تمام او امر و نواهی رسول است بجهت آنکه مستلزم تقدیر است

### حکایت صالح و هود و عاد و ثمود

عاد و ثمود قوم بودند که در زمان نوح مخالفت نمودند رسول عهد  
نیز صالح و هود را بر حق و صاعقه بحدک که بریند قال سبحانه و فی عاد  
اذا ارسلنا علیهم الریح العقیم ما تذکر من شیء الا جعلتہم کالاریم  
در قوم عاد آید است در انگاه که باور ابراهیم فرستادم تا بحدک سازد از  
برخیزند گشتی مگر آنکه او را نماند نبودی قال تعالی و فی ثمود اذ  
قیل لهم تمتعوا حتی ائین فعبثوا عن امر ربهم فاخذتهم الصاعقه  
و هم ینظرون و در ثمود عبرت است پس از آنکه نامه صالح را گشته ایشانرا  
گفت نامه روز از زندگان تمسح بگیرد از روی سخت و غور سخن آن  
بجز رفته پس عهد است نمک در گرفت ایشانرا در سینه نظر میکرد  
و نمی دانسته از حجاب بر خیزند و طلب کنند یاری تا منع عهد نماید

در بیان

از ایشان گوید این آیت نمود قوم صالح راست اگر طاعتی تو هم  
شودی و هلاک نفس نابود اگر صاحبی در بهشت مادی گزینی  
و از درخت طاعت سر جوهر روضه رضوان بدین گری فروری  
پارشی بری قال عز و نوره اولیئک هم الوارثون الذین  
یرثون العز و نوره هم فیها خالدون قال صلوات الله علیه و آله  
ما ینکم الا اوله منزلا ان منزل فی الجنة و منزل فی النار فان  
مات و دخل النار و رثت اهل الجنة منزله برای هر کس در بهشت  
منزل است و چون کس بر سر فرود بهشتیان بارت برین منزل اودا

### در بهشت

اگر بعلم ازل اجراء حکم نمودی برای کافر در بهشت منزل همسان خود  
ارعدل در است که باطل ناکلفه را جز آنست و گفته ناکرده را بدوزخ  
کش و نار بک بظلام للعینیه مثال آنرا که فاسد را  
بدنش خویش عقابش کنی و پیش از حیانت بنده از خود چویش نرنند  
کلیف وارد سازد تا حیانت طهر سازد فرصت دهر تا مخالفت آغاز  
قصاص قبل از جنایت روانیت بدنش عقوبت چون کار نه است  
قال جل شانه و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا ثم فیها فاستحقوا فيها



فَتَحَىٰ عَلَيْهَا الْقَوْلَ فَدَمَّرْنَا تَمِيمًا بَعْدَ تَمِيمٍ رَابِعًا  
 وارهاده ملک کشتن زمین بزرگ قریه را طاعت خوانیم از دور  
 مخالفت در آمدند لاجرم قصاص زمین شد پس یک کردیم ترا  
 قال غر دعوا ولا تحسبن الذين كفروا ائمتنا علىٰ لهم خير ولا انهم  
 ائمتنا علىٰ لهم ليزدادوا ائمتنا و لهم عذاب مبين کفار و مهرور  
 کمان گشته مهلت دادن ما این را جز این نیست غافل از آنکه  
 مهلت دادن برای آنستکه ظاهر و زیارت گشته خبیث ماطن بود  
 سر برت خویش را دعوت عقوبت واجب کرد است بواجب آنکه سپارند  
 نعمت که خدا داده است بحیث اکر امیث ان آ و غافل از آنکه اکر ام  
 منوط بقوی پس مزه نعمت بر بیل بسته راج است رجوع  
 بعلم و بیان آنکه حقیقت آنستکه ما خود  
 از کتاب خدا و سنت رسول الت باشد  
 و هر گونه قواعد یک مردم در فتنه علم  
 ینت بحیث آنکه موجب فوز و فلاح

تلاوه

### شواهد بود

پس هر چه که از خود در آورد یا از غیر فاندان رسالت که آورد نکند  
 و خواند است و از هر دو سوس شیطانی است قرآن مجید عین است  
 که در آن کوه را که آورده و در هر جا بنهاده اند عوالم که در آن دریا  
 عوض دارد و در آن بحر جبروت که هر بر دارد هر چه برش را فضا را  
 داده و هر کوه برش را از زمین بنهاده است که هر مردی است که  
 از کتاب آورد هر کوه در غران در عوض دارد که هر بر دارد  
 و چون در لوان بحر قدم کند در هر لوانی است که هر چه برند  
 مخزن رسالت است در غران که خوانند بود که هر در خانه خوانند  
 تخصیص از یوا را بر او بود قال الباقی علیه السلام اما ولیة الایم  
 العلم الامین اصل بیت نزل علیهم جبرئیل و آنکه از غران  
 در بردارند در درنه کسیکه از یوا ان فاداره علم آموزند  
 معلوم علم از کف داده علم از کجا آرند عمل که از علم انکند تا بود است  
 ثم که از شجر خردی بود ان الذين كفروا اعمالهم کسرت است لقیع  
 یحسبه و الظمان ماء حتی اذا هابه لم یجدوا شیئا کوار هو



پرسان بر سر راهند که گفته اند آیت چون نزدیک آید  
 که بر آیت با کلمه با عماد که بعضی و علم اصطلاحی دانسته  
 که بعضی معادن عقل و علم بعضی را علمت را پس تکلیف کلام  
 زحمات ضایع و ریاضات نابود است قال سبحانه مثل کلمه  
 جنبش کشته گشته جنبش است من فوق الارض ما را مین  
 قرار منف فدا را غرضی یعنی که درخت وجود همی برستان را  
 لبر صر حوادث بزودی ازین دین بر میکنند بر میکنند بیچ دین بدعت  
 و باطل را تا در زمین طبعست اورا قراری نماند کفار باطل و علوم  
 بالمثل نفسی را مانده که بر آیت قال امیر المؤمنین علیه السلام  
 یا کلیل من اخذ دینه عن الرجال ازالته الرجال ومن اخذ  
 دینه عن الکتب ازالته الکتب اجمال و لم یزل علم استکه  
 خدا در اول بر من نه استکه نفس شیطان بنه ان النفس  
 لا تارة بالسوء الا ما رحم ربی قال تعالی لا تتبعوا اخطوا  
 الشیطان فانه یامر بالفتن والمکر شیطان که خود منی  
 رانده شب بجزای عبادت عمر و به در حواست تا وقت معلوم ادرا

زنگنه

زنگنه جنبشیه قال فیما اغویتین لا فعدن لهم صراطک المستقیم  
 ثم لا یقینهم من بین یدیهم ومن خلفهم وعن ايمانهم وعن  
 شما یدیهم ولا یحید الکریم شاکرین کعب پروردگار بحیث انکه  
 مرا که راه کفر فرزند ان آدم را کلمه و مکر باطل در اندازم ازین  
 آیم است زیاد کار آفرست است سزم ازین آیم نبی در اندازم  
 از راست آیم زنت دم شهید و صلوات با از عیب آیم صوره  
 لذات فانه تا مشهورات رد لها غایت و نیاید بیشتر است  
 که در قال الصادق علیه السلام لا تتبعن الشیطان یا الوسوسه  
 من العبه الا وقد اعرض عن ذکر الله واستهان بامر  
 و سکن الی نهیه و نسبی اطلعا علی سیره شیطان بر فرزند  
 آدم دست نیاید مگر نگاه که از ماد خدا غافل کردند و در امر او  
 سرگشته و بنوا بر دارند و فراموش کنند اهلک او عا را که کار  
 زهانه قال تعالی ومن یعش عن ذکر الرحمن یفقیض له شیطانا  
 فهو له قرین هر گوازیاد روزی بخش اعراض جوید شیطان بر او  
 بکارم که مونس و قرین است شیطان استی از اغواء و ضلال



مطابق طبع جز به شنبه چون ترا به بر سر، پس پسند در باطل  
 هم غنا نمند و در هوی پرستی همه ستان ان الظالمین بعضی  
 اولیا بعضی کینه بعضی با هم حسن پرواز را بعجب آنکه کتب  
 با هم کتب نهند درایت یافتگانند با جمله شیطان نفس آماده  
 خیان صوره دهند باطل و خطا را که خطا را صواب نندارند و ظل را  
 حق شمارند ان الدین ارتدوا علی اوبارهم من بعد ما تبین  
 لهم الهدی الشیطان سول لهم و املى لهم قال الباقر علیه السلام  
 لیس عنده احد من الناس حق ولا احد من الناس یقضی  
 بقضای حق الا ما خرج منا اهل البیت فاذا شغبت الامور  
 فاحفظوا منکم والاصواب من علی علیه السلام حق و صواب فقط در نزد  
 اهل بیت عصمت است و حق حکم نماید مگر انواران خانواده  
 فرا گرفت و چون اختلاف بدید آید دکارا نخبه سعید شود  
 صواب در طریقه است که معالم دین از امیرالمؤمنین علیه السلام  
 گرفته و مخالف خطا و در افتاده اگر چه مفاد و دوخته است  
 پس گوئیم حق صواب آنستکه خدا فرستاده و رسول نزد او را الامر بهایه  
 و باید از ان خانواده فرا گرفت

پایان تفویض امر دین بر رسول الله  
 و گذاشتن رسول در میان امت  
 فقط کتاب و عترت را تا از تمسک بجهت  
 از ضلالت برسد

بدان چون باری سبحانه پیغمبر خود از همه جهت مکمل شدت من  
 بدو گزیدت فرمود ما اناکم الرسول فخذوه و ما  
 فیکم عنه فاشموا پس نگهشت در میان امت  
 کتاب عترت را تا از تمسک ثقلین از ضلالت ایمن بمانند  
 وضع ثقلین در میان امت دلالت کند که تمسک بغیر  
 ثقلین هر چه ضلالتت و ضلالت از تمسک ثقلین  
 ثقلین در راه یک غیر ثقلین مخالف باشد و دلالت کند بر آنکه  
 هیچکس با نفرادی گانه نیست اما کنایه از زبان نباشد تا  
 پایان سازد مراد الهی را اما کفار عترت را بدید ایشان



عمل باطل نبودند پس عزت پسین کتاب و کتابت نیز آن  
 صحت قول عزت است اگر مردم برایش خویش طریق  
 سعادت پرورداری نبی لازم نبودی و اگر کن با کافی  
 بودی ویتی و قیم معین نظر کرده فرمودند من مینه  
 علم و علی باب علم است یعنی آن را که علم با برادر  
 در علم در آید پس بگرد امردین مگر از پیرالمومنین و اولاد  
 ظاهرش صلوات الله علیهم جمعین پس بغوا صبی زبان  
 پاک ال عصمت بقدر کفاف و حاجت درهای دانش  
 و حکمت از درهای کتاب و تشپردن شد بدبخت تر  
 انکو زان بی بهره تر است اما اختصاص این امر با اولاد  
 بیحیث موفقی است که در عالم نور نبوت و ظاهر بارسل  
 داشته و از سابقین و لاحقین بیچس را مجال آن نبود  
 تا بدان اندازه حفظ کند دین خدا و شرع رسول را پس  
 بیحیث

بیحیث آن موفقت باری بجا نماند که نهیهای علم و حکمت  
 را که از هر چیزی نفیس تر بود بدیشان بنهال فرمود و حفظ  
 دین خود رسول بدیشان بگذاشت از عادت محبت است  
 که چون محبت را محبت دانند آنچه را که دوست در آید  
 بگذارد **قال تعالی و لقدس عنک اظغنی حتی**  
**اجعلک مثی** فرمودند نحن افعال الله العلیا  
 یعنی از تعالی را برتر از ما ای نبی و خدا شانس با  
 شناسد خدا را **قال امیر المومنین علیه السلام**  
**من احب الله اعطاه الله کل شیء من الملک**  
**والمملکت** هر آنکو خدا را دوست دارد خدا که شرط است  
 خدای سبحانه بر او بیجا به هر چیزی از عالم ملک و ملکوت را  
 پسان آنکه محمد و آل محمد صلوات الله  
 و علیهم علت ایجاد و اسباب ظهور عباد



و تفاوت مطلق موجود است بدان  
 طرح بنا معموره جهان و فرار آفرینش کون و مکان  
 از این بود که دست شکر ثبات آن کج وجود قدس را که در  
 خزانه خفا بود قال تعالی و ما خلقت الجن و الا انس  
 الا ليعبدون داد علی بنیاد اله و علیه السلام گفت  
 آنچه ای من از چه روی پافیزی ضلالت را فرمود کج شخص  
 بودم برای معرفت خلق نمودم بر اثر مراد گویم عارف تر  
 شرفتر و شرف تر محبوب تر است جاهل و غافل به قدر تر  
 و پست تر بنفوس تر است مثال هر انکو نظرت بگو تر  
 مراعات کند از همگانش شرف تر شماری و پایه قدرش بر  
 گذاری و از هر کس محبوب تر است بخلاف انکو فضل و عز در حق  
 انرا نشد بضعف خلاف بنفوس و شدت خلاف بنفوس  
 و از هر کس بقدر تر است در پان سیر حدیث

لولاک

لولاک لما خلقت الافلاک باری سبحان  
 پیش از ایجاد عالم افلاک بعلم از ایسید نیست و جو مجتبی  
 صلوات الله تعالی تقیلاً پامی بر ابره معرفت و محبت او  
 تعالی خواهد نهاد و در هر عالم در تمام بندگی و طاعت خواهد  
 بود و هر وسیله معرفت و محبت ما سوا ی خویش است  
 پس در این عالم بود فرمود اگر تو عرض نبودی افلاک و فلکین  
 خلق نمی نمودم و بر اثر این خطاب ایمان گوئیم چون گفت  
 ایجاد جهانیاست سر او را که ممکن است از مادیات  
 و مجردات از عقول و نفوس و ارواح و هر چه بعالم  
 افلاک تعلق دارد دوست در زیر او را پس بحث  
 بر تفت یا مخالفت محمد و آل محمد مطلق موجود است و  
 گونه اند قسمی در همه عوالم قبول محبت کرده در تمام  
 سعادت قسمی در هر عالم مخالفت نموده در بعضی شقاوتند  
 اما سعادت و شقاوت هر گونه از موجودات بنحوی



بعضی ناسب عالم است آنها بجهت آن بعد  
 صلوات گرفته و مخالفت طعم شی و حلت در فتنه  
 هر زمین که قبول ولایت کرده از هر گونه نیات پیروز  
 از زمین که مخالفت نموده سبب نزدیانیه قال  
 سحانه والکذ الطیب یخرج نباته  
 باذن ربیه والذی یخفی لا یخرج الا  
 نکل اجاعت الاک بر اثر نور پاکش سجد آدم کرده  
 پس بمقام قرب قدم نهادند شیاطین از در غرور  
 و مخالفت در آمده از رحمت دور نهادند نبی  
 بجهت رسول و ائمه مقام سعادت گیرنده و جا  
 گزیند پوشیدند در بیان معنی اولی  
 لغرم و پان شرفی رسول بر مطلق  
 انبیا از اولی لغرم و غیر که بطاهر قبل  
 آن

آن بزرگوار قدم بعرضه ظهور نماید اند اولوا  
 لغرم از رسول نوح و ابراهیم و موسی بن عمران و عیسی بن مریم  
 و محمد مصطفی است صلوات الله علیه و علیهم اجمعین ایشان را  
 از این حیث ادا لغرم گویند که هر یک منباج و شریعتی آورده  
 و از نو آئینی نهاده است و لاحق ایشان لغرم نمودند که منباج  
 و شریعت سابق را نظر مکن منباج و شریعتش کامل تر و مجال  
 مردم عهد ناسب تر بود بخلاف آنکه منباج و شریعتی نیاد کرده  
 یا لغرم نموده باشد ترک شریعت و منباج رسول سابق را چنان  
 رسول لامحاله شریعت و منباج رسول اولی لغرم عهد خویش است  
 مثل اسحق و یعقوب و لوط که شریعت ابراهیم عمل کردند و ایشان  
 منباج و شریعتی جدا گانه نمود یا داد و که با داشتن کتاب چون زبور  
 لغرم داشت ترک منباج و شریعت موسی بن عمران را بر اثر این



مطلب کویتم شرفست اولی لغرم از رسل بر رسل ظاهرست سخن در  
این است که بدینم از اولی لغرم که ام شریفتر و نهج شرفست که ام  
کامل تر است بدان نسخ وین بدین دیگر دلیل رجحان نسخ  
در شرفست حاصل است از حکمت دور است بیکوی سکو تر و اگر در  
از دیش بعد است بکامل کامل تر از نسخ در در دو همچنین است  
نسخ ایسی یا حکمی بایت و حکم دیگر لامحاله آنچه که از آیات  
منسوخ است تقرون سهولت و صلاح خواهد بود و اگر بعضی از  
نسخ مناسب تر و آسان تر نباشد نامناسب تر و شکل تر نیست  
قال سبحانه ما ننسخ من آیه او نسیطها نایت  
بیمح محظا او مشیها باری تعالی عباد را در حال عبادت توجه  
بیت مقدس مکلف نموده پس توجه کعبه امر فرمود در حالتی که  
توجه به یک از جهت صلاح و سهولت یکسان بود پس نسخ  
ایسی مثل آن آیت نسخ حکمی مثل آن حکم فقط همچنان عباد

نظور است

نظور است تا کبره هر که پرده بود با جمله بقتل و قتل رسول اکرم از  
جمع غیر بدان اولی لغرم شریفتر و دیش نسخ ادیان کامل تر است  
لذاتی بعضی اشارت بخاتمیت رسول و کمال دین است یعنی مراد  
از وضع ادیان دین اسلام بوده و بعد از وضع دین نموده و چون بکمال  
بر آن اقتضا کرد فرمود پس از من غیر می بر وجه وجود نیاید تا دانی که  
از این دین دینی نیست چه اگر فرض شود که بهتر از دین اسلام دینی تواند  
بود بجهت لطیف از اسس لازم بود و هر انکه وسیله ارسال بودی کوی  
خاتمیت بر بودی مثال سلطان چون مملکتی سخن نمود که این دین  
صفحه لامحاله بر ایشان حاکمی بکار و بوسیله حاکم امینی بکار که از آنکه  
نسب احوال و طبایع مردم است و چون از آنک توامی در آیش حاصل شود  
که فراموش سازند بعضی عالم و حشیانه و عهد جاہلیت را پس حاکمی در آن  
تا بعد پرش بهتر تر نیست که بر و بتدریج سکو تر ادب پیروزند و چون  
مردم کامل شد و قابل گردیدند انجام تمام تقاضای سلطان را پس دستور عظیم



را که از همان دانا تر و از جمله مقتصد سلطان بنا بر است بفرستد  
تا بتدریست علمی و عملی جاری دارد تمام مقاصد سلطان را چون تبلیغ  
ادامه در حکام سلطان نمود سلطان را رسد که گوید در این روز را این خود  
کامل نفر بودم و نعمت شریعت با تمام رسانیم و خوشنودی من از شما قبول  
دستور دستور است و دستور عظمی را هم رسد که گوید پس از من حاکمی شما  
نگارند یعنی قضا شود با شنی که من نباده ام **قال سبحان**  
**اللیوم اکملت لکم دینکم و تممت علیکم نعمتی و رضیت**  
**لکم الاسلام دینا** چون بود دستور محمدی صلوات الله علیه و اله  
رسالت ختم یافت و دین حق بتدریج کامل گردید برای حفظ  
دین بر کینه پر الهیون علیه اسلام را و هر خلافت بود بکثرت فرمود  
در این روز دین شما را کامل کردم و نعمت خود بر شما با تمام رسانیم و  
خشنودم بآنکه اسلام را بر پای دارید بر سر آید با که گوئیم بعد از  
دفعه خم غدیر و نصب امیر المؤمنین نقضی در دین نماند مگر آنکه بنگران متبدل

شهری

شد پس نباشد چیزی که تا قیامت محتاج ایست باشد و از خدا رسول  
رسیده باشد چه اگر چیزی تا قیامت محتاج ایست بود و نفرموده دین  
کامل نگردید و العباد بالله این عقیده مستلزم تکذیب است و اگر محتاج ایست نبود  
که نفرمود رعیت را چه افشاده است که لغرض و خیال محتاج سازند عباد را  
بچیزیکه خدا محتاج نموده است **قال تعالی فیه بیان کل شیء**  
**لا محاله در کتاب الهی بیان هر چیزی شده است** لیکن نظر بقصود عقول  
مردم نصب ضیفه فرمود تا از خلیفه هر فردا گیرند و چون از امام مکرز بن باب  
علم بر مخالف سرد است در بیان مرفوعات از منت  
مردم حومه حکم عقل و نقل از عباد مردوع است هر آنچه حکمتی علم آن  
محبوب از ایشان باشد و مرفوع است از بنده کان خطا و نسیان  
در آنچه بران مجبورند یا فوق طاقت ایشان باشد یا ضرورتی در این  
گیر است **قال سبحان فمن اضطر غمیر یا ع فلا اثم علیک فرمود**  
سردت مبیح مخطرات با جمله خدای تعالی بتدریج دین خود را بکمال رسانید  
و نصب ضیفه بر عباد تمام نعمت فرمود بچیزیکه و جز دین اسلام دینی پسند اولی



مینت بحیث آنکه غایت مراد الهی و چکیده هر دین است قال تعالی  
 قَدْ بَدَّلْنَا بَدِيعَ غَيْرِ الْاِسْلَامِ دِينًا فَكُنْ قَبِيْلًا مِّنْهُ لَنْ اَرْزُقَهُمْ اَمْوَالًا  
 صَالِيَةً عَلَيْهِمْ وَاَلَهُمْ جَزَاءُ مَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ ان برزگوار فرستاده شده است  
 پس یک از علل و ادیان پذیرفته و مقبول خدا نیست بیان آنکه  
 اسلام در آخر اسلام بحیث امتحانات و ورود و گام  
 لیف عن اسلام در اول اسلام است اما اسلام  
 در آخر اسلام یعنی مقارن وفات رسول متساوی اسلام در اول اسلام  
 چه در بدو ظهور اسلام ولایت اصل بت عصمت و ظاهر شرط صحت توحید  
 و اسلام نبود و در آخر شرط غلظت توحید و صحت اسلام است  
 همچنین نظر به شرح بعض احکام در او آخر اسلام اسلام آخر غیر اسلام  
 اول است کرمیه اَوْلَئِكَ الَّذِيْنَ هَدَى اللهُ فِجْدَانَهُمْ  
 اَقْتَدَىٰ مَنْ اَتَىٰ شَرِيْفَتِ رَسُوْلِ نَبِيْتٍ و شواهد گفت نظر بآنکه  
 خدا مقتدی و انبیا مقتدی بوده اند انبیا گذشته شرف بود  
 چه شرافت انگاه مقتدر استم باشد که مقتدا یک نفر و علم همه منحصر باشد  
 لیکن در حقیقت مقتدا متعدد و علوم متکثر باشد اقتدا کنند بچگلی  
 از چگلی است مثال بدانند که نزد جمعی از دانشمندان که هر یک  
 در فنی از علم استادند تدریس و تدریس تحصیل علم و دانش کنی و پاساژ  
 بخوار

آنچه را که ایشان آموختند پس فضیلت ترا باشد که صاحب چند علم مختلف  
 گشته باشد از آنکه دارای بکلند در بیان جامعیت رسول  
 او صاف جمیله را که در پیغمبران بود  
 بدان غایت مقتضی جامعیت است نظر آنکه پیغمبران اعلاء کلمه حق میبودند  
 رسول خدا که خاتم ایشان و ظاهر امر ایشان بود مکلف کرد که در اعلاء کلمه  
 حق بر ایشان باشد چه اگر مخالف ایشان بودی از حیث آنکه موافق  
 حق بودی مخالفی حق بودی رسول را فرمود در دعوت توحید به  
 پیغمبران گذشته اقتدا کن و سجادت بر ابراهیم و صبر ابوب صلابت  
 موسی و زهد عیسی تا شی جوی تا جامع باشی جمیع صفات جمیله را خوب  
 آنچه خوانی همه را از تو شهادت در شرفست رسول همان بس که هر یک  
 از انبیا در اوصاف ستوده در رسول اکرم را خلق عظیم استود که در بر دارد  
 تمام صفات بگور اَقَالَ تَعَالَى اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيْمٍ درستی که  
 کسی با بر اینین علیه اسلام عرض نمود که برای من وصف کن خلق رسول  
 را اینجا فرمودند تو گفت دنیا را برای من وصف کن تا من وصف کنم  
 خلق رسول را عرض کرد خدای سبحان فرموده است وَاَنْ تَعْبُدُوْا  
 نَعْمَ



نِعْمَةً اللَّهُ لَا يَخْصُوهَا مَرَادُ شَيْءٍ أَنْ يَكُونَ كَمَا يَكُونُ وَصِفَائِهِمْ نِعْمَتِي رَأَى  
 كَمَا زَادَ لَهَا مِنْهُ بِرَدِّ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِمْ لَمْ يَزِدْهُمْ مِنْهَا بِشَيْءٍ نِعْمَتِي دُنْيَا حَصَانَةٌ وَضَلَّ  
 سَجَانَةٌ يَنْفَرُ بِهَا مِنْ كُلِّ مَتَاعٍ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَجُنُودٌ تَزِيدُ وَصِفَائِهِمْ قَلِيلٌ عَابِرِي  
 حُلُومِهِمْ مَنْ تَوَانِمٌ وَصِفَائِهِمْ كُنْزٌ لَمْ يَزِدْهُمْ مِنْهَا شَيْئًا نِعْمَتِي بِسَجَلَةِ  
 بُوَدَاقَةِ رَسُولِ الْبَاهِرِ رَسُولَانِ أَمَا قَبْدَاءُ رَسُولَانِ بِيَا طَبْنِ بَرَسُولِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَحْقِيقٌ وَكَيْدٌ رَدِّ مَدْرَانِ جُونِ شَيْتِ تَعْرِيفِ  
 وَجُودِ اِقْدَاسِ عِلَاقَةِ دَاشْتِ دِلْعَمِ رِزَالِي سِدِّ اِسْتِ تَحْقِيقِ مَرَادِ حَبْرِ بَاجِدِ  
 وَجُودِ مُحَمَّدِي حَوْرَتِ نِيَابَةِ سَافِرِ نَوْرِ مُحَمَّدِي رَا حَوْرَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
 رِزَالِ طَرَحِ نِيَابَةِ مَسْمُورَةِ جِهَانِ رِيحِشْ مِسْ بِبَاجِدِ دَوْدَاتِ نِقَابِ  
 رِزَالِ شَاهِدِ وَجُودِ بَرَكَاتِ تَا سَلْطَنِ مَكْنَتِ زَبَانِ فِي زَبَانِ بِنْتِجِ اَوْسَلِ  
 وَتَقْدِيسِ رُطْبِ اَلْسَانِ كَرْدِ نَزَرِ قَالِ تَعَالَى وَ اَيْنَ مِنْ شَيْءٍ  
 اَلْاَيْبِجِ مَجْدِي وَ لَكِنْ اَلْاَيْبِجِ مَوْلَى تَسْبِيحِي وَ فِى كُلِّ شَيْءٍ لَه  
 اَيْتٌ تَدُلُّ عَلَى اَنَّهُ ذَا جِدِّ مِلَّتِ دَلِ اَمْرُورَةِ رَا كَه  
 بِلْكَافِي اَنْبَاءِشِ دَرِ بِيَانِ مِثْنِي نَظَرِ بَا كَه مِهْرِي تَقَرُّ طَبْعِ زَبَانِ  
 حَالِ مِهْرِي كَه مَكْنَتِ بِلْكَافِي خُدَايِ سِجَانَةِ تَعْرِفِ وَ كَوِيَا تِ اَمَا  
 تَقَرُّ

تقریر مفردات اسکار است اما مکتب نظر تفریدی که مفردات  
 اجزاء از است دلالت بر یکسان صانع تکوین دارد از جمله مکتب آدمی  
 زاده است که از آب و خاک آتش و باد مرکب گردیده و هر یک در  
 ذات خود تفرید طلبیده یعنی آب که بر آبم خاک گوید خاک آتش گوید آتش  
 باد گوید باد با یکدیگر آدمی بمنزله و اطلاق عناصر صورت ثانوی بر گردیده و ذی  
 اجزاء است هر آدم یک آدم است و یک آدم شکل بر اجزاء عبید است  
 و هر عضوی که عضو است مثلاً یک آدم دو دست دارد و هر دستی  
 یک دست و هر دستی پنج انگشت دارد و هر انگشت یک انگشت است و  
 هر انگشت سه عصبه دارد و هر عصبی یک عصبه است و بدینگونه است سایر  
 اعضاء و جوارح بقدر تجزیه توان نمود تا نذره تنقی شود و هر ذره یک ذره است  
 همچنین است بیان تفرید هر یک از اجزاء عالم پس هر چیزی بهر حال که  
 باشد خویشتن و حید و بیکانه خواهد در حالیکه محتاج است پس چگونه  
 حید و بیکانه نباشد خداوند بیکانه را زین دنیا زینت و بختن صفات  
 جمال و جلال خود چنان جلوه کرد است که صنوف ملک صنایع جن



و شبر لاجول کویان زبان ثناء و حمدش بر کشودند یعنی نصفات سیکو که  
 در ایشان ظهور یافت در یافتند کمال جمال و جمال صانع پیشال را  
 لَوْ حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ شاره بان است که هر کس هر چه در روز  
 اخلاصات غیبه است و بی قوت و قدر است که او را بسینج هیچ صندبه را  
 مجال بنسبیدن نیت با سحله چون افلاک و فلکیان بنور وجود خود  
 صلوات الله علیه و اله ببا سستی موشیدن لاجرم حجت و نقض  
 آنجا بی سبب سعادت و شقاوت ممکنات گردانید بر اثر حجت تکلیف  
 طاعت در دادند و بر اثر نقض توبه مخالفت گردید پس ثواب  
 بر طاعت مرتب عقاب بر مخالفت تعلق است و بر اثر حجت  
 و نقض و طاعت مخالفت عالم را در عالم قرار داد و یکی عالم ظاهر  
 که از او نیاید شاه اولی و اندید دیگری عالم باطن که از او تحقیق نشد  
 ثانی خوانند دنیا را خانه تکلیف گردانید تا با طاعت مخالفت  
 محمد و آل محمد صلوات الله علیه و علیهم بیار یا بر مطیع دستم در آخر ترا  
 در رضا گردانید تا مطیع دستم در ثواب و عقاب را هم جدا کردند  
 قال تعالی وَاَمَّا زُجْرًا فَالْيَوْمَ أَجْزَأُ الْمُجْرِمُونَ پس حضرت

بر اثر طاعت و خلاف و ثواب و عقاب دو گونه است قسمی نیت  
 اطاعت شتمن برستان و قصور و غفلان و حرارت فیها ما استسهبه  
 الْإِنْفُسُ وَتَلَنُ الْأَعْيُنُ نَعِيمٌ بَهْتَمِي لِرَحْمَةِ الْفَرْزَانِ است الله  
 لذات بهشت حجت فدای سحانه حجت درستان خدا و صبر را  
 تعالی شانه است قال تعالی وَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ  
 لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بهشتیان که بیایان پنند مرعود فبان را  
 محبت در دلها بهمان آید در زبان بجه بر کشیدند قسمی نیت  
 مخالفت شتمن است بر انواع عقوت و عذاب و هذ اما الا  
 قصوم له السموات و الارض از هر چیزی سخت تر عذاب  
 الهی است که بر اثر قهر است و از هر عذاب سخت تر شرسند که و  
 ضحکت و بعد از رحمتت خوب کشته اند در آسمان  
 نام که بر کاش کبری عرق المفعال نیت فرمودند لو لم  
 یکن فی الحجاب مهولو له الأحياء العرض علی الله و



وَفَضِيحَةٌ هَتَكَ الشَّرَّ عَلَى الْمُخْفِيَاتِ لَمْ تَلْمِ أَنْ لَا  
 يَكْبُطَنَّ دُؤَسَ الْجِبَالِ وَلَا يَأْوِي إِلَى عَمَلِكِ وَلَا  
 يَأْكُلُ وَلَا يَشْرِبُ وَلَا يَأْتِيهِ إِلَّا عَنْ أَمْرٍ بِرِجْلِ  
 بِاللَّفْتِ أَلَّا يَوْمَ حِيَابٍ كَرَّ يَوْمَ حِيَابٍ  
 در سوائی در محضر خالق و خلائق هرول دوحشتی نبودی رود بود  
 که آدمی از کوهها فرود نیاید و در آبادی یا مادی ننماید و نخورد  
 و ننوشد و نخواهد مگر از روی ناچاری تا زلف شرن این باشد  
 وَ مَثَلٌ ذَلِكَ لِقَوْلِ مَنْ بَرَّ الْقِيَمَةَ بِأَهْوَالِهَا وَ شَدِيدِهَا  
 قَائِمَةٌ فِي كُلِّ نَفْسٍ عِلَايَةٌ وَ يُعَايِنُ بِالْقَلْبِ الْوُجُوهَ بَيْنَ  
 يَدَيْ الْجَبَّارِ وَ حِينَئِذٍ يَأْخُذُ نَفْسَهُ بِالْحِمَاسِ كَأَنَّهُ  
 إِلَى عَرَصَاتِهَا مَدْعُوٌّ وَ فِي غَمٍّ أَهْمًا مَسْئُولٌ وَ مِجْمَانٌ  
 میکند انکوفیات را با هرول دوحشتی که در در در هر نفس  
 بر پای بند و خوشترن در بیان دوست قدرت کرد کار معاینه  
 نماید و درین هنگام بحسب نفس خود پروردگار که گوید در عرصه قیامت

ادرا دعوت کرده اند در غیرت قیامت مسؤل است  
 چنان انکه سعادت یا شقاوت هر فردی بر اثر  
 قبول سعادت یا شقاوت اوست بران  
 سعادت سعید و شقاوت شقی بر اثر علم از این نیت تا تسلیم  
 جبر باشد بلکه علم از این بر اثر سعادت آن و شقاوت این است  
 یعنی چون خدای تعالی بخواهد از این در بیاقت سعادت زیند و شقاوت  
 عمر در در لوع محفوظ سعادت زیند و شقاوت اثر ثبت کرد  
 و اگر عکس این بودی عکس اثر است فرمودی مثال  
 مالک دو مملوک را تکلیف خدمتی نماید به انکه نیت یکی  
 محب و نیت دیگری بغض باشد لیکن تعزیر آن در یافت که یکا  
 و دیگری خیانت کار است علی که تعزیر آن نیت این دراز  
 داعی خیانت این نیت و علی که نیت آنرا داد در در محبت  
 او نه چه بچک از علم مالک خبر نیت تا داعی خیانت آن نیت  
 خدمت این باشد هر خائن رسم خدمت بماند هر خادم مالک



ضیانت تواند نمودن حاصل از ظاهر ضیال هر دو حاصل است اگر  
 قدس نمکوسی بودی بعکس معیوه نمودی بدگفت آنکه گفت  
 می خوردن من حق ز رزل بید نیست کرمی بخورم علم خدا حاصل بود  
 غافل بود در آنکه اگر خمر نخورد علم الهی به خوردن تقصیر گرفت  
 یعنی علم داشتی باینکه او خمر نخورد و در اینجا است که چون توبه را  
 گوئیم خدا بید نیست حسن قیامت او را پس بگوئید نفس ضیال  
 یافت که فعل او بر علم الهی است و در اینست که علم الهی بر  
 اثر فعل او دست فرقی که درین حیث بنمایند علم خالق و ضالیق  
 است این است که ضالیق پس از وقوع بر آید کیفیت و  
 چگونگی فعل را و ضالیق تا بیدانیش از وقوع و گرنه هر دو علم بر  
 اثر فعل و در مقام است بدان مقسم سعادت و شقاوت  
 عالم در است و ذر را بیست خفا و در نام نهاده اند عالم در  
 عالم خفاء است که هیچکس از خدا چون دلش را در نظر نیست  
 در خبر است پیش از آنکه نبی آدم قدم بر صفت عالم که از آن

بانی کلا

باری تا آذره در از نظر آدم علیه السلام برید آورد ذریت او را  
 اصحاب شام را فرمود در آنش همچنان شوند امتناع و در زیر صحرای  
 یمن را فرمود و خبر کردی در خطایب یا مانا کوفی بر سر کلا  
 علی صحاب الیمن بر حلقه مطیعین در عالم در صحرای صوفیه  
 علیه السلام بود پس بنیاد و طبقات برین بنیاد تقسیم سعادت است  
 فی الکافی عن ابي عبد الله علیه السلام  
 ان بعض قریش قال لرسول الله صلى الله عليه وآله  
 يا اي شئى سقت الانبياء و انت بعيتهم و  
 خاتمهم فقال انى كنت اول من امن بي و اول من  
 احاب حيث اخذ الله ميثاق البنين و اشد  
 هم على انفسهم لست بربكم فكث اول نبي قال بلى  
 فاستبصروا بالاقراء يا لله عت و جعل بعض قریش رسول  
 را گفته چه چیز سقت گرفتى بر بنیاد و حال آنکه از ایشان



دخاتم ایشان فرمودن اول کسی بودم که در حال از حد نیشاق از  
پیغمبران بخدا ایمان آورده و اجابت نمودم او کار را پیش  
گرفتم بر اینها با تو در بر بودی تا ای کجا که گفته قل ان كان  
يلعن حين ذلك فانا اول العابدين مثبت مراد است

میفرمایند بگو که می را که گفته میسر خداست ذکر برای خدا  
پس توانم بود من اول کسی بودم که نه که دعوات نمودم یعنی  
سر او در آن بود که مرا فرزندی برگزیند یا من اول کسی بودم که عت  
پندوم او را عابدین حاصدین هم آمده است یعنی من اول اعطای کننده گانم  
اصحاب عین اهل سعادت و بر هر طاعتی که در عالم ذکر ایشان  
ظهور یافت همه در این عالم از در طاعت در آیند صحیح شوال  
اهل شقاوت شد و بر اثر مخالفتی که در انجام زیشان صادر گردیدیم  
در انجام بمقام مخالفت برآیند پس گوئیم قطع نظر از علم  
زنی بحال هر یک از سعید و شقی مطلق سعادت یا باقیان رسول  
میوه سعادت چیده و مطلق شقیاء بجا نقش خنفل شقاوت  
چشم انداز

چسبیده اند ازین معنی هر حدیث السعد سعید بطن

امه والشیق شقی فی بطن امه بگویم بر اشد بحیث  
علمی که خدا از ازل سعادت یا شقاوت سعید و شقی داشته یازد  
جهت سعادت یا شقاوت که در عالم در سب طاعت یا مخالفت بر  
داشته سعید در بطن ام سعید و شقی در بطن مادر شقی است با کمال  
با وجود عقل و دانش هر یک از سعید و شقی گرفته طریق حق و باطل در هر است  
وضاحت را قال لعالی یغرفون نعمة الله ثم یسکون و نوحا

پان ای که ما علم که بحقیقت امیر المؤمنین علیه السلام  
داشتند از در انکار در آمده و او که داشتند او را  
و انکار از روی معرفت القصیر گویند لا  
غیر روت بدقت در حجه الوداع حاضر و از واقعه خیمه برود  
امیر با خبر بودند پس از رسول امیر المؤمنین علیه السلام را و انکار

و بیعت ای که بگفتن در دادن ان النفس لاماتة قبل السوء



الانما رحمة من قبي نفس اماره در انظار همی پرستان جلوه داد  
 همی پرستی و باطل را مگر با معرفت مگر است و گرنه جاهل و قاصد  
 و چون در مردم و ملت اختلاف شود بر اوست که از روی  
 تحقیق شناسد حق و صاحب منصب حق را بخلاف انکوصیت اسلام  
 نشیند یا اختلاف در مذهب نصیبه یا بر اثر جنون و دیوانگی برانند  
 حق و باطل را چون قیامت برپا شود نفس اماره با مر خدا فرشته  
 گردد هر انکودر آن در ایام مومن و گرنه کافر است قیرتق فی الجنة  
 و قیرتق فی السعیر باجماله شرفت بشر جهانیاں بیعت  
 تحصیل معرفت ظاهر و ظاهر شد که رسول خدا صلوات الله علیه  
 اله بیاطن بیعت نوز است و بظاهر از جهت تسخیر علی و کفایت  
 بر تمام طبقات مردم از پیاده و اوست شرفست در درجه قبل از  
 آن بزرگوار بهتر از او و احدی بر ابره وجود قدم نهاد و از زمان  
 ظهور موفور آمد در آن نیز تاکنون که زیاد از یکبار در سببه مشاد

سال است بیچسب بوجود نیامد که با او هم تر از او باشد بوسیله و  
 نظراء که باطل دعوی نبوت نمودند خدای سبحانه نزدی ظاهر  
 داشت که زایش از آنکه شاعر صلوات الله علیه که او صبا و کبر  
 بر اثر متابعت رسول بر ابره عصمت در آمده و بحیث بر حققت  
 با رسول حافظ دین بود ندی فرق است بیان انکودین از او  
 و انکودین که در او اهلک نماند است از این حیث هم است

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 هلك فيك شان من بغض قال و محب قال قال  
 المؤمنین علیه السلام انما عن من عین محب فرزند در  
 نه گمان رسولم تا او را خدا نخواستند و بر تر از رسول بر نهند در شان  
 انام همین بس که تلام علم دین برانند و حفظ دین بر نهند انام  
 را از این حیث معصوم گویند که بخلاف خدا و رسول قول و  
 فعل از او در امت عمل بطور نفیست و پس از رسول در  
 این است خدا میر المؤمنین و بتول و حسنین و ائمه کاه که نزد



اولا حین صلوات الله علیهم همین یکچس معصوم است پس بحیض  
 ممکن است غیر معصومین در اصول و فروع و عقول و عقول خطا کنند  
 چنانکه اختلافات حاصله ناشی از جهل و معصومیت است  
 قال صلوات الله علیه و آله تَصَوَّرُوا أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ  
 سَبْعِينَ فِرْقَةً وَ أَحَدٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقِي فِي النَّارِ  
 فرمودند است پس ازین معنادر میشود فرق قیامی بانه اولی  
 ناجین از فرق قیامی است که در اصل و فروع عقل و عقل طاعت  
 کردند خدا و رسول دادند الامم از آل رسول را پان یکم  
 کتاب و سنت ترا روی صحت یافا و عقول  
 است و در میان اصول و فروع اعتقاد  
 و عملیه تبار معنوی است و مناسبت فروع  
 اعتقادیه را صاحبان عقل سلیم بدلات عقل  
 توانست یافت ولیکن از مناسبت فروع عملیه  
 یعنی سایر

یعنی مسائل فرعی خیریه خدا و رسول امام  
 یا محکم و اقفیت با خلاصه که در عقول و فهم  
 است صریح را عقل و فهم خود نمادند بر پس موافقت از ترارز  
 باید ترارزی صحت یافا و افهام و عقول کن بعد اوست برل است  
 لا غیر عقل اگر موافق باشد عقل است و اگر خیر حقیقت جعل است عقل با بر  
 سلیم است و اگر نه باطل و تقیم است اصل آن است که خدا و رسول  
 گفته اند نه آنچه مردم در خاطر با نهفته فرغ یافته است که بران اصل  
 پیوسته نه آنچه از ان بکسته تحقیق مراد این است  
 پس از فهم اصول دین و مذاهب بعلم جمال هر یک از اصل کلیه عقاید  
 را که عنوان در مذکره میکنی اگر تعلق ترصد است یا برین ترصد  
 باشد یعنی بر کفر در رک لالت کند و اگر تعلق بعد است باید با  
 عدالت نراشته یعنی دلالت بر حور و ظلم نماید اگر تعلق با بر  
 بانو است بی خاص یا برینا ریش یعنی مخالف باشد بر نبوت  
 و اگر تعلق با بر امامت است باید با امامت نراشته یعنی ناقص



امام و وجود امام باشد و همچنین است بطایب متعلقه بمعاد و تجارت  
 و عود و رواج و اجتناب و لامحاله باید هر اندازه سخن برانی دلالت بر خود  
 اجتناب و مجازات عقاید و افعال نماید و چون هر یک از مسائل متعلقه  
 باصول باطل خود مخالف افتد بکلیت فاسد و باطل است اما  
 مسائل خیریه فرعی که چه آن نیز خلاف ازین باب است و در نظر خبری  
 که در ادب است عقل از فهم نسبت آن نک است پس متوقف استماع  
 از رسول امام یا نواب خاص و عام امام است که از اخبار امام علیه السلام  
 استفاضت و افاضت نفرمایند در رسان امتیاز خطا  
**که مرفوع است و نکار که ماخوذ بدان**  
 خطا تا وقتی مرفوع است که مخالف نیاید با وجود مخالفی در دایره  
 تحقیق کمزور یا نصاب پیشی و صورت برادر و گویا خطایست نکار است  
 و مگر حق بعقوبت و چار است **ما حکله** پس از وفات رسول صلی الله  
 علیه و آله کاتبین هر فرقه بر اثر آن به که آن نیز گویا آورده دستنی که آن  
 شهر را نهاده کوی کمال از پیشال برودند و سنه کمال هر کمال آن بود  
 که خوشه چنین سخن و کلیمین ان کلشنم چون بصدق مدعا کردار  
 و کفارش با کردار و کفار رسول موافق بودی در ابستوره و سخن  
 بودند

بر روزی و چون مخالف نمودی لطفتش زبانها گشوده کلاش از لوح  
 خاطر باز زدندی مولوی خدا آن بطنج پرورش دهنه  
 که ایران کاسه لیسان دهنه خدا سخن صحای دین که بود از سخن  
 از خوشه چنین بود العجب آنکه موافق از وفات رسول گذشت بود که عمر حرام نمود  
 در حال ادراک مردم بران بدست تن در دادند فرمودند من غایب  
 عن آخر فرقیه کمان کلشنم که بدعکده در اماند انکو بتشال  
 بدعکده در ان تن در داد در رضی باشد بیعتی که در دین نهاده اند از  
 پانز که شد ظاهر شد که رسول خود اصولت اله علیه و آله تحت انکه در عالم  
 نور است اول خلق بود و خدا را بیکوتر ساخته و بر ایشان است در عالم  
 ستر بند که نموده شرف مردم هر عهد است ان انکم عند الله  
**انفکم قال سبحانہ قل ان کان للآخرین و لکن فانا اول**  
**الغابین بین بیان انکه حب و بغض محمد و آل محمد علیهم**  
**السلام در تعالیم شیعه موقوفه و مخالفت در عالم**  
**ذرات چون بنیاد عالم ذر و تکلیف اول بتشال رسول**  
**خفت سعادت و مصطفی پرورشیدند درین نشانه هم بمولات رسول**  
**تکلف گشته و بابت خبر دادند ظهور روز و سرد شراب پس امام هر کمال**



محمد آله علیه السلام فرمودند **الْأَرْوَاحُ تُجِبُّونَ بِمَنْ تَقَارَفْتُمْ**  
 مِنْهَا اسْتَفْتَوْهَا كَمَا تَخْتَلِفُ أَرْوَاحُكُمْ فِي رِقَبَتِهِمْ  
 لشکری را مانند که پس از پراکنده که در آن گشته اند لاجرم گفت و گفتی  
 که در میان آیه از همان شناسائی است که در عالم تحریر داشته اند  
 مخالفت و عداوت که بریدید آیه از تنگنای است که در عالم برآورد  
 اند توضیح باینست بر اثر تالیفی که در عالم دراز محمد  
 دال محمد داشته در بنیام هم محبت محمد دال محمد که پذیرا است  
 بر اثر بخار و مخالفتی که در آن عالم داشته هر دو بنیام میگرد

**قَالَ تَعَالَى مَا كَانُوا لِيَوْمِئذٍ إِلَّا كَتُّابٍ مِمَّنْ قَبْلَ حَيْثُ**  
 كَتَبْتَ وَخَالَفْتُمْ كَمَا كَانُوا فِي عَدَاوَةٍ مِمَّنْ قَبْلَ  
 ایمان نیار در نه میبینی است حال طبقات بسوین است میگرد  
 که بر اثر توفیقی که در عالم در زمانت رسول داشته در بنیام هم بود  
 در اثر بخلاف سناقیس که بیست نفاذ که در آن عالم داشته  
 درین نشانه نیز بسوین نیای مخالفت که در اثر اختلاف اهل  
 ایمان و نفاق بانوار است که اگر با مثل مؤمن و منافق را در یکی  
 بچوستانند روغن هر دو همزدن کردو مثال چون کسی را بینی  
 که دقتی در

که وقتی در حق تو جان فرموده است با وصف فراموشی محبت بسبب  
 آید و چون مخالفتی نموده است در دل نفی بریدید که ام جان سکو  
 نزار از بدست که از تالیف رسول در زمان که ام عداوت شد از فضیلت است  
 که در مخالفتش بر دراز جاعتی که معرفت کرده بدست باشد و محبوبند

**عَلَيْهِمْ أَجْرٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** شکر السجود کرده ای که مخالفت نموده فضیلت  
 در فتنه و منقض بغيره است چون بسپا حکم عدل محبت را  
 بجزوب سپارد پس خسرشان با ایشان است و منقض را بطلب  
 که در در پس ایشان از ایشان **إِنَّ الظَّالِمِينَ لَيُضِلُّونَ أَوْلِيَاءَهُمْ**

**قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ** تَعْبُدُونَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا  
 تَعْبُدُونَ بَعْضًا وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ فِي  
 که پرده از روی کار با درازند در دوزخیان در دوزخ شوند و بال  
 سورت همی پرستان چنان شکل کرد که بکار یکدیگر کنند و  
 دوستان بعضی دوستان پر درازند ایشان را مرد کاری نیست  
 بر آن فراموشی عالم در دلالت نموده که بنام نموده است چنانکه  
 عوالم چند بوده است که فراموش نموده اند از جمله عالم صلب بر در علم



ماد است از هر عالم ظاهر عالم کوه است که کوه را کوه کوه در نظر  
 نیت با جمله سخت موفقت و مخالفت در عالم ذر مؤمن اگر در  
 صلوات است نیت خویش بر ابراهیم ایمان رساند کافر اگر در صلوات  
 مؤمن است در آخر خود را بپایه کفر کشد نیت ناطق در حال ایمان نیت  
 در حال موت و ناطق در کفر در حال فوت است **اللهم اجعل**  
**عوقب المؤمن يا اجعل محجبه ذلله قال لعلى يخرج المحج من**  
**المهية ويخرج المهية من المحج** زنده زنده در آوردن  
 در مرده زنده کردن زنده کردن از قدرت او تعجب نیت  
 چنانکه شنیدی محمد زاده ابراهیم و کنعان زاده نوح است  
**قال سبحانه و نادى نوح ربه فقال ان ابني من**  
**اجلي و ان دعوتك الحق و انت اعلم بالحكمين**  
**قال يا نوح انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح**  
**فلا تستغنى ما ليس لك به علم اني اعطيت ان تكون**  
**من الجاهلين** چون وقت آن شد که نوح در کشتی  
 نشیند کنعان تهر در زیره قال **سأدين الى جبل يعصمني**

من الملاء پسر را گفت بزودی کوهی کوهی که مراد غرق است  
 نجات بخشد چون غرق گردید بر نیت پسرانه گفت پرورد  
 کار داد عمر دادی نجات لیل مراد و کنعان از لیل مراد است  
 نرود آمد ای نوح کنعان از تو نیت بچیت ای که در نیت و عمل  
 با تو مخالف است پس سئلت کن ای نوح که تو را بدان دیش  
 نیت بر سیکه بر عظمت یکم تو را که ناشی از نادانان  
 مصرع نکته است بسی محرم سرور کیست بر سر این  
 گوئیم فرزند مخالف مرود است موفق مقبولست نجات  
 باک طبع ن نادان است مدد کار باطل بودن شیطان  
**قال تعالی فان كان لى و الذى ين ااصوا ان يستغفروا**  
**لا يستر لكم و لو كانوا اولى قربى من بعد ما تبين لكم انتم**  
**اصحا و الحجيم رسول و اهل ایمان را رسد که برای لیل مراد**  
 نفاق طلب آفرینش کنسه پس از آنکه ظاهر شود از اهل دوزخ  
 دوزخند هر چند که صاحب قربت و خویشی باشند ابراهیم علیه السلام  
 تا وقتی برای آورد طلب مغفرت نمود که و عمره ایمان داده چون



دیده که گزشت و از اینجاست مایوس شد و زخواست امرش در راه  
صادق آل محمد صلوات الله علیه و اله فرمود ای ثابت مردم را بخود  
داکوزید و ترک کنید دعوت ایشان را بخدا سوگند اگر اهل زمین  
و آسمانها متفق شوند در اضمحلال بنده که خدا بخواد او را بدین مرتبه  
و فرمود نیز بیعت قربت و همسایگی مضر در هدایت باشد  
و گویند برادر و پسر عمود همسایگی نیز چون صدای سحانه خواهد  
خیر حال و حسن حال بنده را روح او را طیب سازد که نشود خورد  
را اگر آنکه میداند معروف است و می پندرد و نمیشود بیکرا اگر آنکه  
سکر است پس خدا بیعت او در دلش اندازد و حکمتی را که جامع هر  
دین است از جوامع آنکه بدانند که معلم دین با بدارها فقط  
دین یعنی امام یار و دات خیار امام علیه السلام فرا گیرد با کجمله باز  
گشت سعادت و شقاوت هر بنده بقبول سعادت یا شقاوت  
اوست در انعام پس حب و بغض محمد و آل محمد صلوات الله علیه و اله  
و حب و بغض هر محبت و بغض ناشی از معرفت یا مخالفت  
در انعام است هدایت آنس که در عالم در هدایت یافته  
بصلاست آنس که در انعام بصلاست در شاره قال

سجانه

سجانه و من یضیل الله فلا هادیه که صدای سحانه بخود نگردد  
مگر صحاب شام را که در عالم در مخالفت کردند خدا و رسول را از آنکه بخود  
که گزشت صدای را مجال هدایت اوست ایت انک لا تصدیق من  
اخبیت و لیکن الله میصدی من ثیاء و هتوا علیکم بالمصدیقین  
بدان باری سجانه اهل ایمان را که از صحاب عین این بیعت  
معاصی بخورد و آنکه از نه لامحاله از هر چه سبب امرش بر این ایشان  
فرا بر فرمایند اول سبب امرش ایشان توبه است پس سواغ و  
دارد است و نیشل بر کفر زنده و حجاب و نقص اموال و شمرات و بی  
جان گندن و قاتل قاتل و شرت بزرخ و غیره که تکفیر نماید سبب است  
ایشان را و چون توبه بوقف کردند یا سبب از فقرات ترقوه صورت  
نپذیرد آخر چیزی که موجب فور و فلاح ایشان است شفاعت محمد و اله  
محمد است صلوات الله علیه و علیه هم چنین باری عرض از آنست  
چو دستور رسول داد و داد مجادش بود پس طایق را بحت و نقصان  
پارزد و دنیا و دار از مایش محبت و بغض حضرت خانه مجازات  
ایشانست اگر در دایره دوستی شوند ان الابرار لیس فیهم خوانند



که هشت نغم هشت برای ایشان است و اگر در دایره دشمنی از آن  
 ان النفاذ یعنی آنچه خوانند که در رخ و جیم های ایشان است  
 در میان اقسام نبی نوح بشتر مردم دو قسمند قسمی  
 سکر رسوله پس بر نهج و شریعتی باشند که سواى نهج و شریعت رسول  
 است مثل یهود و نصاری و مجوس و بت پرست و قائلین بنور و  
 طمعت که بکار رسول نموده و شریعت پیغمبران نگذشته با طریقتی که  
 داشته باقی بودند و معطوف بر ایشان است مسلمان و کفران  
 ز ادوگان که با تکار ضروری دین با بجهت معنی که در دین بگذارد یا  
 بمولات یهود و نصاری غیره از دایره دین قدم بردن نهاده اند از  
 جمله بکار اولی الامر علیه السلام است که طاعت ایشان بر تقیید فرض نیست  
 بدون وجود امام دین و حکام دین از ضعف و زلت مصون نیست  
 سکر خلیفه اند اگر عبادت جن دهن نماید سودی نه بخشد او را با کجمله  
 انکار اعلم است از آنکه بطاهر سکر باشد یا باطن بقول سکر باشد یا  
 بفضل چون معارف دین از غیر رسول و آل رسول گیرد و در هر دو سکر است  
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم قال  
 تعالی و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهنم مشرکون

انکار معاد

انکار معاد و در فرق از معاد و سه فرق اسلام ازین تحقیق هو بر اشهر چه  
 انکار باطنی یا قوی یا فعی هر یک از فرق معاد و دو دکانه ظاهر است  
 قسمی از جان و دل قبول کردند رسالت رسول را و ایشان دو گونه  
 نوعی بر سر است اولی یعنی از حقیقت و شریعت و سنن خود که از نظر اول  
 در عقاید و اخلاق و اعمال بر سر رسول رفته و در زمان زندگان  
 طرفه بعضی مخالفت نموده اند خدا و رسول را و ایشان معدودی  
 اند که در میان اسامی و اعداد معصومین علیه السلام  
 اول عباس بن ابی طالب دوم قبول عدراء فاطمه بنت رسول الله  
 سوم حسن بن علی چهارم حسین بن علی پنجم علی بن حسین  
 ششم محمد بن علی هفتم جعفر بن محمد هشتم موسی بن جعفر نهم علی  
 بن موسی دهم محمد بن علی یازدهم علی بن محمد دوازدهم حسن  
 بن علی سیزدهم سحر شطر محمد بن حسن صاحب العصر و الزمان  
 است صلوات الله علیهم اجمعین که در صورت زندگان در  
 مصون بودند پس از رسول بعمد و اثر مخصوص ایشان و در روز  
 ایشان و از ایشان است و از مخالف و طرف احدی کشف



که در هر ی مخالف کردن رسول را پس غضب است ایشان بر او برای  
 هوی پرستان بود و نوعی در حقایق و شرایع و سنن صدق  
 رسوندن یکن در همه احوال بر سرست رسول نباشند پس بر اثر  
 جهل و نادانی و غوای نفس و شیطان بطاهر ادر او انوار کرده  
 یا برکتش بر بر خور از فوجش و سکر را این کرده لامحاله بحسن عقیده  
 که در زمره کرده نادم پس در زمره تو به و تصریح در پسند چون آرد  
 شرط تو به را چنان باشد که گنای کرده اند غلاما خودت بگویم و لا اله  
 الا انت قول در بحال رحمت ایشان را فراموش کرد که شفقت شفاء  
 نیز حاجتی نیست و اگر تو به بوفش نشوند مصائب و سوانح و بنوی  
 و شکی مان کنون و فاش رفت و سختی بزرگ شود گنای آن ایشان را  
 لَعَالِي اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ  
 لِمَنْ يَشَاءُ مراد از من ایشان و دوستان محمد و آل محمدند که بدوستی  
 و حسن عقیده که دارند لامحاله و ارای ادنی مراست ایمانند سبب آن که  
 اردوستان آل الله صادر شود برابری کند با صحت عقیده و محبتی که  
 با آل الله دارند چنانکه حسنات اعمال مغضبین ایشان برابری کنند  
 با بن و عقیده و بغضی که با آل الله دارند لامحاله محبت ایشان با جمعی و بغض

ایشان با خدا

ایشان با خدا این است سر حدت حُب و عَلی حَسَنَةً لَا تَقْضَى مَعَهَا  
 سَبِيَّةً وَّلَقِضَ عَلی سَبِيَّةً لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ حَتَّ مُحَمَّد و آل  
 محمد اصل ایمان و حقیقت ایمانیت و از مزید اطاعت و امتثال ایمان  
 محبت بحال رسد و محبت آل الله حاصل نجابت اگر چه صاحب معصیت  
 ثقیلین است بغض محمد و آل محمد اصل کفر و حقیقت کفر است اگر چه  
 معاصی کفر مغضوب بحال رسد و بغض آل الله باک است اگر چه صاحب  
 عبادت ثقیلین است اما محبت علی و قتی موجب نجابت که دوست دارد  
 از آنکه علی دوست دارد و دشمن شماری از آنکه علی دشمن شمارد آن ز کوار  
 دوست دارد آنکه یازده گانه را که او صبیبا رسولند و دوست دارد و مستدانا  
 ایشان را پس چنین محبت موجب نجابت بخلاف آنکه علیه دوست دارد و مستدانا  
 است فرزندان او را مثل کبیریه و زیدیه یا اسمعیلیه و غیر آنها که علیه دوست  
 داشته و انکار کردند امامت بعضی فرزندان او را نظر بانچه معنوی که آنست  
 بود میفرمودند اَوْلَیَّنا مُحَمَّدٌ وَاَوْسَطُنا مُحَمَّدٌ وَاخِرُنا مُحَمَّدٌ چه چلی بر اثر  
 رسول بوده و ترویج میفرمودند قول و فعل رسول را بر اثر این اتحاد گویم  
 آل الله نور واحدند پس محبت واقعی بغضی محبت کل و بغضی بغضی منجس جمع  
 است چه محبت و بعضی راجع بصورت جسم ام ایشان نیست تا با جماعت  
 صورت و جسم مختلف شود بلکه راجع بمغنی و مقام ایشان یعنی علم و عصمت است  
 که در آن متفقند مثال زید را بحیث علم دوست داری صاحب  
 علم محبوبت عمو را بحیث جهل دشمن شماری جاهل مغضوب چون حُب و بغض



راجع بعلم و جهل است با هم زید نفی و علم بغرض و غیر در ذوال جهل  
 محبوب است بدان ان توت مخصوص رسول و علم و عصمت در  
 نبی و وصی شریک است چه در عیانت تقصی است که بر اندر آنچه را  
 که رسول نهاده و بجای آورد هر چه را که رسول که زرده است پس در  
 علم باید که بر هر عصمت باید تا تواند بدین تحقیق فضیلت ائمه شایسته  
 از انچه گذشته طاهرت نظر بانکه حامل بودند علمی را که بیشتر است و حافظ  
 بودند دینی را که کامل تر است مثال چنینی حامل و حافظ ناقص ناقص  
 حامل و حافظ ناقص تر ناقص تر است حامل و حافظ کامل کامل حامل  
 و حافظ کامل تر کامل تر است کرمه و آیت من شقیه که در این  
 ظاهر سازد فضیلت ایشان را در تاویل کرمه کل مشی احصنا  
 فی اظام صبیح رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمود امام پسین  
 المؤمنین است که در رای علم اولین و آخرین است قال الصادق  
 علیه السلام یا منکر هل قرأت القرآن قال نلی قال  
 فقل و حدثت فیما قرأت من کتاب الله عز و جل قال الکی  
 عنده علم من الکی انا ایتک به قبل ان تر تک الکت  
 طرقت قال جیبت فیک قد قرأته قال فقل عزت الرجل  
 و هل علمت ما کان عنده علم من الکی قال اخرجت  
 قال قدر

قال قد رطرة من الماء فی البحر الاخصر مما لکون ذلك  
 من کتاب قال جیبت فیک ما اقل هذا فقال یا سبک ما بر  
 اکثر هذا ان ینسبه الله عز و جل العلم الذی اخرجت به  
 فقل و حدثت فیما قرأت من کتاب الله عز و جل انما اقل  
 کفی بالله شهید فینی و یکنم و من عنده علم الکی به قال قد  
 قرأته جیبت فیک قال فمن عنده علم الکی به کله فقم  
 ام من عنده علم الکی به بقضه قال لا امل من عنده علم الکی به کله  
 فاولی بیدی الی صدری و قال علم الکی به و الله عنده نا  
 علم الکی به و الله عنده نا  
 اصف بعلمی از کت شخت بقیس را در از کت زمانه در محضر سلمان  
 مع نینا و لیه و علیه سلام حاضر حاجت اما ائمه علیهم السلام بر سر و صیات  
 در رای تمام علم کتانه حضرت صادق علیه السلام فرمود ای سید را  
 اکثر تمام علم کتانه را در از شهید و انا تر است یا انکو بعضی از او را است  
 پس فرمود بخدا سوگند که نام علم کتانه در زمرات فرمود  
 العلماء کفیس و احدی است و ائمه از این بود که علم را از یک  
 سر چشمه برداشته اگر چشمه مار علوم مختلف بودی با یکدیگر مخالف بودی



اختلاف علماء دلیل اختلاف یافته علم ایشان است که بعضی از خانواده است  
 علم حق و حلال با موشه و برخی از ائمه صلوات باطل و حرام بنید و خستند  
 نسبت این دو باینکه یک مثل نسبت سحر با معجزه است یعنی باطل و حرام  
 با حق و حلال با هم تر از نسبت اما شود علم امام متوسط با حاطه امام است  
 بر جمع ممکنات از محرمات و مادیات از کلمات و جزئیات  
 حتی ذرات عالم وجود و همچنین علم مخصوص ذات قدس الهی است  
 حلت عظمه که در حدقه شش سیط و در کون مکان محیط است علم  
 ائمه علیهم السلام تمام کت الهی زانی با عدم شهود ایشان نیست  
 یعنی متوسط توجیه در اراده است مثل آنکه زید را دارای فلان علم  
 دانند در حالیکه تمام جزئیات آن علم او را در نظر نیست و در  
 حال توجیه در رجوع بکافه تمام سائلانرا و آنکه غرض از توجیه با حصول  
 علم امام آن است که هر چیزی واقف باشد خواهد بود و توجیه بر او  
 یا بلکه در فرشته برسانند *فَخِنَ الْغَايَاتِ وَأَتَوَلَّوْا الْمُبَادِي*  
 یا حکله بر امام در حال اراده چیزی پوشیده مانده فرموده  
*الْإِمَامُ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ فَعَلِمَ حَيْثُ خَلِقَ* اله اراده دانستن  
 کند باری تعالی پامرز را *قَالَ تَعَالَى عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظَاهِرُ*  
*عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ* چون  
 در قیامت

وقت آنکه که رسول صلوات اله علیه و اله دنیا را برود فریاده علم خود  
 با ابراهیم موسی علیه السلام سپرد و از امامی نامی رسیده تا با امام عصر عجله  
 بن محسن صلوات اله علیه انستی گشت پس نیت و قیسه از ذقین امر  
 زرد غیبه و دنیویه مگر آنکه امام عصر عجله اله فرجه توجیه در اراده یا بوسیلتی  
 از طایفه یا نصب محمود نو رسیده اند زیرا چون نامه اعمال شیعیان از  
 طاعت مشغول بنده سرد کرد و در کفر محزون است بدان علم دو  
 گونه است یکی علمی است که ضوای سبحانه ملائکه و انسیا لقاء فرموده  
 دیگر علمی است که در خزانه خفا بوده است آنکه از علم را امام بمقتضای  
 امامت بر داند آنکه از علم در ممکن غیب باشد *لَا يُعَلِّمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ*  
 بل بحصول برابری اندازند آنکه در ممکن غیب است در خبر است  
 که باری سبحانه همه را در قیدل یا فرید عرش و کرسی دلوح و قلم و سموات  
 و ارضین و بهشت و دوزخ در شریع است و از سایر قیادیل خبر صدای سبحانه  
 هیچکس واقف نیست در بیان آنکه منافع غیب هیچ است  
 و خبر خدا هیچکس بران واقف نیست و از نکته  
 الامن ارتضی من رسول دانسته شود که گاهی



برسپیل اعجاز رسول القاشود و معطوف بر رسول  
 اوصیاء رسول صلوات اللہ علیہم فرمودند  
 سفایح غیبی است که فرضه احدی بران قضیت  
 قل لو كنت اعلم الغیب لا استغفرت من الخیر و ما اتینى السوء  
 ان انا الا انذر لقوم یومنون قال تعالی ان الله  
 عنده علم الساعة و فیما ال غیب و تعلم ما فی الارحام و ما  
 تحدر نفس ما و انکب عن او ما تدبر فی نفس بانی  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله اول علم قیامت  
 که هیچیک از ملکات حتی اینها را بران دانش نیست و هر چه از رسول  
 و امام در خصوص قیامت خبر رسیده است راجع بعلم آن است  
 و معانی هر چیزی غیر حقیقت آن است از بر المؤمنین علیه السلام  
 درین معنی سؤال کردند فرمود سائل و سئول درین سئله یک نند  
 یعنی بر این وقت قیام آن دانشی نیست پس چنان فرمود بر علم  
 آن را دو قسم فرستادن باران است که فرضه او همچنان بران توانا  
 نباشد و احدی را نرسد که هفتاد و نین قل از زودی یقین گوید در فلان  
 روز و فلان ساعت در فلان نقطه خواهد بارید یا من توانم بیارم  
 چه بود هر کار بار بار سجا بهت سباب آن مقرر فرمود  
 و بارانظار

دسبا اینکار ضمه چهر است که در خبر اقدار احدی فرضه ای بجان نیست  
 از جمله کونین سجا فقال است کون از عالم کون و فساد که تواند  
 بود شرکت چون کسی گوید کونین سجا بر شریل غیب توانم نمود اما  
 به بعضی اسبابها آب از زمین بانه ازه معلومی بالا بران که از مالان شرح  
 و در بران شود و آنچه از روزها بجات زشته شده که در یکی از مدار  
 فرشتگان اتفاق افتاده باران نیست و اگر در بعضی جا باران نیاید  
 باستقاء و اوقات باران جهت برایشان بارانیه بر حسب اوقات  
 دهنه سالی خدایق است توبه آن همه مردوزن قال تعالی  
 ادعونی استجب لکم و ما با شرط استه مقرون بجات  
 شود از جمله شرایط یا پس از خدایق است که اقتضا دارد توبه بجات  
 رد قال الصادق علیه السلام اعلم انه لو لم یکن  
 امرنا الله بالعباء لکن اذا اخلصنا الدعاء لفصل  
 علینا بالاجابة فكيف وقع ضمن ذلك لمن اذ بشرایط  
 الدعاء اگر باری سجا ما را امر بدعا کردن بیکر و از زودی  
 خدا را بنخوانیم بر شرط فضل و کرم است دعای ما اجابت میفرمود پس  
 چگونه اجابت نمیفرماید و ما شرا که مقرون بشرایط باشد در عیالی  
 که خود امر نمود و اجابت ان قضات بفرورد سوم علم بحیرت  
 که در وجهات خداوند است که در هم فغانه زن که عمل دارد



آدم هست یا جانور پیر است و ضرر در دوزخ است و کما و لغت من هر کس گوید که من  
 سید انم فلان زن هیچ که در در وصیت لاف شرکت و بربری است  
 و تکلف کرده است خدا را در آنچه فرموده است بی وقعی کسی گوید فلان  
 زن پسر را بر دوزخ اتفاق قدم قضا بر وفق بدیاری است  
 و مردم ضعیف العقل این سخن را برای مخرک است می پذیرند  
 و غافل از آنکه این سخن از روی دانش نفسین نبود و این اثر فقط  
 در کفار است بلکه اگر طایفه نادان میکشند محمول پیر است پر بودی  
 یا حکم بر آن پیران بنده در محفلها باز گویند آن بد بخت هم  
 با شتمان این گرفت لورطه غرور شده در جایکه سب ابلک است  
 افسوس در حال که بر خود پندار کسی نیست بگوید ضایع افاشا که در زمانه  
 ادره هم ضرر را بر خرد میدم که در چوب من چیست آنکه علم با  
 فی الحج آسان تر است از آنکه بدانند آنچه را در ادره است چه اگر  
 علم از محققان میکاشند باشد علم مانع از حج آسان تر است و اگر کسی  
 باشد که با واسطه با و خبر می رسد واسطه از حج از دست می تواند خبر دهد  
 تا از دم فلاسه زن که او را در آن راه نیست اما اخبار بگویند  
 از بی دومی محمول بر اعجاز است بخت آنکه از روی یقین میفرود  
 باری سبحانه پاره از مغیبات بر ایشان بقای میفرود تا مردم حیدرمان  
 آورده بپذیرند نبوت و وصایت ایشان را و اگر بخت باطن بکار

لا اله الا الله

میکردند لامحاله محبت بر مردم عهد تمام بود چهارم علم بکلمات خدا  
 و مطلق در کارانته است چنانکه کسی غیر برورد کار که  
 فردا چه بازی کند روزگار احدی نماند خدا چه میکند و کی میرود  
 کار او بجا خواهد بخاید فرمودند عزیرت الله یفتحه الله انیم بار آدر  
 غنمت از زکوة و ذایا یک عت دیگر بجا غنمت مثل آمده است چگونه دانند خدا  
 چه میکند آنکه ندانند خدا را است یا فرود پنجم علم بجهل نبوت و مدفن است  
 باری سبحانه دانند که نفسی در کجا می رود و مدفن او کجا است و جز او کجا است  
 یا باشد آدمی اسلحه غم نوزد از وطن مالوف بجای دیگر رود و برای  
 خود درها بجا قبره مهیا سازد و چون نزدیک است پمانه خبر شود حکم  
 قضا بر غت و ضرر را بر سفر رسد و منع مانع شود نسبت پیش در عرض  
 راه یا در مقام مقصود ناگهان دست هر کس بران جانش کرد و دور  
 مجال بازگشت نباشد از زمان عقاب و بازماندگان بدینند که ضرر  
 او در سارت حکم قضا بوده تا خویشین بجهل نبوت و مدفن برساند و گاه  
 باشد که در وطن ذقات کند در همان مقرر نبول کرد و در ای شوان  
 کشت که از روی یقین نسبت در آنجا ذقات میکند و مدفن او  
 همان مقرر می شود است بلکه گویند ضایع که خود باشد تا نقد بر مراض بر قار  
 و خودنه العبد یلتزم و الله یقلله چون باری جل شان نظام امر عالم است  
 اسباب مقرر فرمود و برای بر شی اسباب مخصوص قرار داد پس تهیت اسباب بر شی



مقصود صورت بنزد باری اکتفیکند شد و هیچ آمد که او مسیای پیغمبر آخر الزمان  
 نظر باندگار علم رسوله انقدر جمع پیغمبر اند نظر اتم از پی اسرار و غیره چنانکه  
 کرده و آن مین بسپندید که بر اجماع حاکم بر اوست تصدق انبار ایشان در ظاهر  
 و لید در سرفیت ایشان نیست چنانکه نظر بر دنیا از قبول هم پیش بودند و پیش  
 نبوده باری غرضه که ظهور یول اگر برای بکثیرین در آخر فرود آید او صریحا  
 اورا نیز که پس از زین اشرف خلقند برای حفظ دین راجع نگاه آید تا بوجود  
 ایشان دین محفوظ بماند و جهت بر مردم تمام کرده ضائقه ایشانند که سلطان را غرض  
 سوز باشد پس صماقر از بزرگان جهالت پیش از نهضت مومک سلطنت بکنند  
 که طوق و شواط را فتنم کرده و مردم مملکت را از سخرت سلطان خیر دار کنند  
 و جهت نرا مذهب آید بیکو دارد تا قایم عداقت سلطان و مخصوصا ترانند  
 و نظر بآنکه سلطان مخصوصان را حور سردار و ایشانرا همه با خود آرد پس شرف  
 سلطان و مخصوصین بر ناموین که قبایل ایشان رفته اند آشکار است  
 خدا هم پیش و نه زینال آید فرمودند الا شرعی ان اول اکرامه  
 اکرم الله تعالی بها انبیاءه عند اطهار و دعوتهم صدیق امین  
 اولی و کذلک لک من اجل ما اکرم الله به صدق قائم و اولیایه و  
 اصفیایه و اصفیایه صحبه انبیاءه صلوا الله علیهم اول اکرام اکرم رسول  
 دین بود که چون امر انوین علی تصدیق امین و حاور معین بر او برگزید  
 و بزرگتر اکرام اکرم بر امیر المؤمنین کثرت مصاحبت رسول اکرم است  
 که انجا بر اوست گردید همچنین آصال رسال در حال دعوت لغزیزید

بار اول

رای هر یک حدیثی لایق بود و موافقی و لا محاله ارسال رسل و انزال کتب و وضع  
 ادیان و نصیر و نصایب را بر سر نه و وجود و احوال مردم است و سواد و ادب  
 شان و اصدی بدین ناسات و ترتیب است و اوقف نیست و بر هر مرد و کوشم  
 ضرایب المومنین و اولاد و اظهارش صلوات اله علیه السلام یک از مفران و اولاد غیر و اولاد  
 صبا برینا رسالت رسول و حفظ دین جنیفش نمودند

در بیان نورانیت محمد و آل محمد علیهم السلام

مراد از نورانیت نتایج و آثار نیکی است که بر هر شئی نورانی تر است شود عرض  
 از طهارت نتایج و آثار برمی است که بر هر شئی طهارت تر است عقل  
 حقیقت نور و تمام خیر و ایمان و سعادت و غیره از جنود عقل نور عقیده حاصل  
 حقیقت طهارت و تمام شر و کفر و شقاوت و غیره از جنود جهل طهارت جمله بر اثر  
 مراد کوشم چون باری سبحانه عقل یعنی نور محمد بر ایام در بحث طهارت که مراد  
 رفته تمام خیر و سعادت را بر آن ترتیب داشت چنانکه بحث مخالفی که از  
 جهل رفته تمام شر و شقاوت را بر آن ترتیب پس مراد از نورانیت رسول  
 صلوات اله علیه و آله که حقیقت عقل است عالم علیت ادرت نسبت بمطلق  
 خیرات و مراد از طهارت جهل عالم علیت آن است نسبت بمطلق شر و  
 اکنون برای عالم نورانیت محمد و آل محمد صلوات اله علیهم السلام و اینکه  
 عالم انصاف و بظیف وجود ایشان خلق گردیده و دلیل طاعت نسبت به آن



مقام سعادت سیده و این خلاف مخالفت ایشان خورشید بوطلم لاک  
کشیده زنده است که پناه و امام همه بملکات محمد الی محمد مکلف بوده اند  
شایع جامع بیکار و تاز و هم در شک و ظن پای برادره علم و یقین که زری و بد  
سرصدش لولاک را مثال مجری گوید از صد تیر از لطن غلابه زن  
که دختر فلان کس از فلان شهر و پس است فرزندی ظاهر میشود که برایش  
خوش تشر که عرصه زمین را پس تدریست علیه و علیه و نیز ملک و مال و  
دانش و بخش و حشر را بجا که بکافه در آوری و پس از اردو و در نقد  
لطیف وجود موعود و لا محاله بوجبات رفاه و آسایش رزوه را مهتاسازی  
که دور از رگه زنی بسبی آسبی رسد و با آنکه هنوز بدینا نیده است سخن  
ظنی که بجز دردی آسای زنده که در زنده که فرزند موعود بر مایه دردی که لوان  
که پیش مهتاس باشد از جمله جای شمیم خوب از عمارت و باغ با تمام  
لوازم برای او مترتب خواهد شد و برای خدمه و مطیعین و در  
تقدیری موعود در خورشید مایه که برای هر یک فرض کرده عمارت و  
اطاقها بنا بکنداری و زرد در خور زری جائه دارد و بر لاق دیری ماد  
و هر یک از تبعه و دوستان تقدیری مناسب مقام خود تقابلی دارد  
همچنین بعضی مخالفت بعضی موعود مجلس بر پاسازی که در گاه غضب  
منصور بر حبس تواند نمود تا موعود قدم بر صبه و جو رگه زری را بوجه و  
جو در آمده لیکن ممبر نبت خادم و خادمه بر آنکری تا موطب نظم با

و عمارت بسیار

و عمارت باشند و برای محافظت هم بر کل بر کارسی که خدایه و مقتضی در  
آن رده نیاید با حکم که در همه احوال کفالت امور کنی تا موعود صاحب مقام  
کرد پس عقلت بناء آن همه عمارت و عمارت و بطریق تربیت فرزند موعود است  
در حالتی که تم بعرضه و جو رگه است ایام در حال شود که گفت که این عمارت  
و دستگاه را برای فرزند موعود بر پا کردم و اگر موعود مقصود نبود بر پانمی از او ایام  
فرزند آن را نگیرد که در تمام اخبار یا فضا گوید پورین باس بر ای کن  
بر پا کرده است پس از حدیث لولاک لما خلقت الافلاك  
چه حیرت دردی علم از آن که خدای را بوجوه موعود محمدی ۳ بود که مکر زان است  
که تو در آن مخر گوید بنا به عالم افلاک نیست کمال تو مانده اولیای نبوت است  
تر از آن است که تو آن عمارت و دستگاه بنا کنی چه تو را هر گونه مصداق  
ناید و عده و هزاره در کار نیست تا آرا در شیا آن قیول که  
کن فیکون فقط بار آمده کامله با فیرش صد هزار افلاک تو استاری  
اساسی که پدر برای فرزند موعود بر پا نمود از نوبت او بود و زنده گای آن  
مردم بطیف نور وجود است حقیقت و جوش را کیفیتی دیگر و اثری بر آ  
دوستان را بنوازد و دشمنان را بکند از بعضی رازنده که در برخی را  
تقل آرد جمعی بوجوش جامعه عزت در پوشند جماعتی از او زهر زیت و  
دعلاک نوشته محمد رسول الله و الین معه اشتد علی الکفار



در حاکم پنجم و اگر بشنوی زردی مثل سپاری در شکلات توصل شود در جبهه  
 سر کلام منجر نظام بر المومنین عید است که فرمودند **صَبَّاحٌ**  
**بِنَاءِ الْفَخْلِيِّ لَعْنٌ صَبَّاحٌ** اولاً نموده که بر سر نور است اول حق  
 خدای سبحان همیشه تا یا از ما خلق وجود الی منظور بوده است  
 تا تا ضایق لطیف وجود ایشان من گشته در ای ایشان نه و خلق  
 نکره ما فی الارض جمعاً را عاباً تو لای ایشان هیچکس با بر بره  
 معرفت نماند که است خاماً به قدره ایشان عبادت بقول  
 نیت چون نظر وقت نگری نهاد این سخن مفاد حدیث لولاک کما  
 عبارت ناشی و حسد واحد اما که نشت را عبارت از حال الله کرده  
 و دوزخ را عبارت از بغض و کفارشان یا فخر زردی را بکبر است  
 و اگر عقاد این باشد که در عالم بهشتی و دوزخی بنا زنده است همگی  
 کافراً بالله لعنهم و مثل آن است چون کسی شجره شتر در ساله در برود  
 عالم برزخ و حساب قیامت تعقیبت بکفر باشد مطلق ضروری دین را  
 اما ضروری مجمع علیه فرقه با صیه با جماعی جمع فرق سلین است و در اش  
 عود حسد غصبری دنیوی در قیامت خود حسد غصبری  
 در قیامت بر هر ضرورت رسیده و بعضی از تبارین لعدم عود آن در  
 بقا حسد لطیف یعنی قاب ثال حسد حور نیا تا قائل گردند نه  
 در آیات

در آیات در روایت عود همین حسد غصبری دنیوی محسوس متفاد است باری  
 جل شان به با کمال قدرت عظام باید و خاک بر آن پوسیده را بار داده از لیه  
 مجتمع و زنده گرداند بخوی که ذره از ذرات وجودشان در هم و مبرج نماند  
 و از آنکه مدد را صیاء و اعاده بر علم و قدرت است و بشهر میداند هر ذره از  
 که و از آنکه است مس اجتماع دعوات جدا و غصبره حکم عقل و فعل عجب است  
**إِنَّمَا مَرُءٌ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** و اگر مرده در حال مردن  
 شل یا فالج بوده دست و پایش سالم سازد یا ناپا بوده او در دنیا نماند  
 مرد نباشد چه شل دفع و ناپا مرض و بیماری است و رفع مرض در آن  
 از جادو با اعاده آن جادو نافات برود و همچنین نافات برود  
 اعاده جادو با تعیری که بجهت طاعت و صاف در صورت و میکل حاصل از  
**قَالَ تَعَالَى قُلْ يَحْيَىٰ هَذَا الَّذِي أَنشأها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بَدَلٌ**  
**خَلَقَ عَلَيْهِ** امی بن خلف اشخوان پوسیده حضرت رسول خدا صلوات  
 الیه علیه و آله آورده بر سپیل تعجب گفت **مَنْ يَحْيَىٰ** و عظام و عصب  
 یعنی که زنده می کند این اشخوانهای پوسه را خطاب آمد کوزنده  
 نیما به آنها را که در اول پانزدهم او را کما بر اثر علمی که در او بر سر خود را بر  
 تو راست چون سؤال الی بن خلف راجع باشخوانهای محسوس غصبری



دینوی بود لاجرم جواب نیز با عاده و حیاء همان استخوانهای محسوس  
 غضری راجع است چه مرجع ضمیر در کلام خدای سبحانه لفظ لعظام است  
 که ابن خلف از حیاء آن پریش داشت قال سبحانه  
 أَحْيَى الْإِنْسَانَ إِنَّ لَنْ نَجْعَ عِظَامَهُ مَيْضًا يَأْتِيهَا  
 نَسْرَةٌ نَسْرًا پس در آنکه استخوانها پسید و بندها خاک شد نهارا  
 جمع زرنه نمی کنیم پس فرمود بلی قادرین علی ان تسوی قیامته  
 یعنی جمع کنیم استخوانها را و توانایم تسویت کنیم عظام بنان او را  
 که از هر عضویش زره است شک نیست که مراد از عظام عظام  
 غضری دینوی است و جمع عظام کنیتی از حیاء و عادات است نه است  
 عظام قاتل یا حیة حرر علیا بحیث تجرد و لطافتی که در بد  
 فساد بدان راه بر نیت تا حیاء و عادات بر آن تعلق گیرد و بعضی  
 حیات آن در عالم سرج مهور است و دیگر آنکه بطوریکه باری تعالی  
 در مواضع چیه خبر داده است تعجب و الکار بیکرین بعث نشور پسته  
 راجع با حیاء لبر ان کسب غضب و عظام بایه و بره بود قالوا اننا  
 قُتِلْنَا وَ كُنَّا قُتْلًا عِظَامًا مَا أَنَا لَمْ نَعْرِثُونَ أَوْ أَنَا قُتِلْنَا الْإِنْسَانُونَ  
 از روی الکار تکلفه را چون بمیریم جز خاک استخوان از ما نماند خدا را

و پیران ما را می بگرداند پس خطاب آمد بر سر را صلوات الله علیه و الله  
 قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِقْدَاتٍ يَوْمَ  
 مَعْلُومٍ ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْضًا الضَّالُّونَ الْمَكْنُونُونَ لَا تَطْلُونَ  
 مِنْ شَجَرٍ مِنْ ذُرُوعِهِمْ أَمْ يَأْتُونَ مِنْهَا الْمَطْوُونَ فَتَسَارِبُونَ  
 عَلَيْهِ مِنَ الْجَحِيمِ يَوْمَ تَشْرَبُ مِنْهُمْ عِلَّةٌ أُولَئِكَ يَوْمَ الدِّينِ  
 حاصل آنکه کوب برستی که که نشکان در ایندکان در قیامت محشر  
 شوند و بحث و گفتار فضیلتی که شمارا در امن کبر است هر آنکه خدای  
 شمار از قوم همدم آت سازد جمیع همچیم است آنکه باری تعالی ایشان را  
 مکتب خواند از این بود که پیوسته بر سر صلوات الله علیه و الله از بعث  
 و نشور و مجازات اعمال خبر میدارد و مکتب نمودند نه اندیشه عظام  
 بایه و لبر ان پیوسته قابل حیاء و عادات است از دلایل عود  
 غضری دینوی تبدیل صلوات کفراست پس از نضح صلوات برای ذوق بود  
 ایامگ دراری که بهینگی راجع بحیة غضری دینوی است که قابل نضح  
 است نه راجع بقابل لطیف شای یا حیة حرر علیا که قابل نضح نیست  
 و ایامگ دراری در آنکه چگونه عذاب از عذایهای قیامتی است نه از عذاب  
 برزخی که فقط مخصوص قابل شای یا حیة حرر علیا است دیگر آنکه



آرزو کردن بجا فرقی است که کاش خاک بودی و خود نمیخوردی  
 دلیل است بر آنکه باری سبحانه خاک وجودش را بجالت او دیده بر سر گذارد  
 با کماله ظاهر آیت دلیل بر صیاء و اعماد است همین در این آیه  
 است که مرکب از عناصر چهارگانه است در میان معنی  
**رب الرقی کیف تحمی الموتی موی مرگ است**  
 در خواست ابراهیم علیه السلام از خدای عیسی صیاء و موتی را  
 کشف پروردگار در همین سما که چگونه زنده سازی مردگان را فرمودید  
 ایمان نیاوردی و یقین نبرداری میتوانم مردگان زنده گانم بخشیم عرض  
 کرد ایمان آوردی ام و تو را قادر و توانا میدانم لیکن خواهم چگونه زنده  
 کردن را باین سبب تا بر نفس بنفازید و دل را طمأنینه دارش  
 حاصل آید قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیاء ثم اجعل علی  
 کل جبل منهن جن ثم ادعهن یا قینک سعیا و اعلم ان الله  
 عنیز حکیم هر مرد چهار مرغ مختلف بگیر پاره پاره و در هم گن و بر هر  
 کوهی صدوی از آن را قرار ده پس بخوان هر یک را بنامی که در آن  
 تا شانه بتوی تو و بر آن صدای قوی و غاب و کارهای او تمام برد  
 حکمت است با کماله چون ابراهیم علیه السلام چنان کرد و فرمان زنده

شده نزدایی

شده در برای نفس کیفیت خود و اعماد را شانه نمود بر نقیش بنفرد  
 و دست او قیلا تواناست که انفراد مزین و در هم شده را در قیاس از  
 یکدیگر جدا سازد بخوی که ذره از جسدی در جسد دیگر نماند اکنون از تو بپوش  
 اجساد و فرمان همان جسد عسری محسوس و بنوی بود که بر آن طیران نمود  
 یا جسد حور نیا و قیاس شال بود که غیره و لطیف است و در صورتی که  
 بحکم ظاهر آیه بار که جسد همان جسد عسری و بنوی است ای امر در ابراهیم علیه السلام  
 از جیاء جسد عسریه کشفه ان بود که بر آن خدای سبحانه در قیامت چگونه زنده  
 میفرماید همان جسد عسریه کشفه و بنوی را یا بنویست از جیاء جسد عسری  
 کشفه پدید آید که با جیاء جسد لطیفه شالی یا خور نیا و توانست اگر که  
 مراد آن بود که کیفیت خود و اعماد است جسد کشفه را بر آنه و قلب بیانش  
 مطمئن شود بلکه خدای تعالی که فرموده است ضلالت را زنده میفرماید  
 بر ثابث و نزع مرتفع است و اگر که از جیاء جسد کشفه فرمان  
 بر آنه کیفیت اعیاء و اعماد است جسد لطیف را کوئیم جیاء و اعماد جسد  
 کشفه چه دلالت دارد بر جیاء جسد لطیف و بنویست درین از قیاس  
 نقیض بر نقیض است در میان کثافت و لطافت کمال دوری و  
 است و آنهمی برای قیاس شال و جسد حور نیا و فساد و فنا و تصدیر



تا تو بگفت از احوال و اعمادت بفرمود و با فرض آنکه خانه و فاسد تواند  
 شد چنانچه اعمادت همان جسد لطیف حرریناے و قابل دلالت  
 نرود بر آنکه ادعا با حیا و اعمادت عظیم ریمیم هم قادر و تواناست پس اصحاب  
 و اعمادت مرغان در خانه دنیا از آن بود که با بر آید علیه السلام شهود در  
 که در قامت نتوانند عظام بالیه را بحالت اوله برگردانند اما آنکه بعض  
 مفسرین کشت مرغان را کنیت از مجاهدات تفسیه و لعلک کبر و حوص  
 و هوای و شهوت گرفته اند نه آنکه ظاهر آیه میت چه ممکن است که بظاهر  
 چهار معنی مختلف را هم در ان موقع بامضه گفته باشد و باری که از کشت مرغان  
 بر او نماید که با بر کشتی مرغان هوی و طبیعت را یعنی چنانکه از کشت این چهار  
 مرغ مختلف بر کمال توانا در ما واقف گشتی چون کشتی مرغان طبیعت  
 را لا محاله قوت مطئن تر در سایه تقیست افزون تر است و همچنین نباتات  
 نرود با آنکه خدا با او در عمر داده بود که من از ضایق ضایع بر گزینم که اگر از  
 من بطلبه اعیاء سوئی را برای او زنده گردانم و آن نرود که از خواست مطئن  
 سخت مطئن شود پس بمقام مسکت بر آمد چه اگر مراد همین بوده است  
 لا محاله متضمن مقصود یعنی اعیاء و اعمادت مرغان است که حقیقت موضوع  
 است هم چنین است زنده کردن باری تعالی حضرت عزیزی بیایا  
 و اله علیه السلام و حار و در ایام زنده کردن شصت هزار یا زیاده تر از بی

اسرائیل را که بر کف کمانه مرده و بر زو است پیغمبری از پیمبران نبی اسرائیل ایشان را  
 زنده گردانید نظایر زیاد است و در هر جا که صدای سبحانه از اعمادت و اعیاء ارکان  
 خرداد اعیاء و اعماده راجع با حیا و عسفری مرغان بود و در همه مرود است  
 پیغمبران و پیغمبانه زمانه خوراکه بر اینر منظر که در خانه دنیا زنده می کنند در  
 هر با حیا و اعمادت قدرت و ایات صرحه دلالت دارد که همین جسد  
 عسفری منظر کشف زنده خواهد کرد به خبری نیز که از حضرت صادق علیه السلام در  
 بیاب در جواب سأل دارد است موده مراد است اینجا سخت تمام ش  
 زد که برادر هم سنگند و کل گسند و در خانه نیز و دو باره سخت بنا زدن  
 فرمود حیوانی و حیوانی و حیوانی یعنی این خشت از حیث ماده همان خشت اول  
 و حیث و صورت برای آن است نظر آنکه تغییر در آن راه یافته است  
 مثل آنکه نا صاف بود صاف یا صاف بود نا صاف شد و این در اندازه از تغییر است  
 بر اثر طاعت و خلاف در راجع بصورتها و بیگانه است که اضا ر و در شده است  
 که صورتها بی شکل مردم تغییر میکنند یعنی بعضی بر کلهها و شکل باغوشها بدل شوند و شود  
 اندازه تغییر صورتها بی شکل سجدی رسد که نوعی نوعی بسول کرد که یکدیگر را شنوند  
 شناخت مثل آنکه حرف اضا بصورت قرده و ضایع و غیره مشهور کرده  
 مناظره مؤمن الطاق علیه الرحمه و اهل حنیفه ابو حنیفه  
 مؤمن الطاق را گفت ای ایا تورا بفقدا آن است که اینر جاد در قیامت  
 زنده میشود فرمود آری گفت پس فلان سیغ بن قرض بره در قیامت بصفه



چند تو باز گردانم مؤمن الطاق گفت خانی بی که در قیامت بصورت صبح  
 دنیا با آرائی که در آن سیم پس مرا از قرض دادن در یعنی نیت بدان  
 در صورتیکه مراد از تطیف جسد رفع او سخا ظاهر باشد انگونه تطیف از غسل و غسل بعد از  
 مرگ حاصل توان شد و اگر مراد از تطیف رفع کثافات باطنیه و صفای روده و ملکات  
 باطنیه باشد این همان شرک است که در حال حیات بریاضات و مجربات لفظیه  
 مجاهد و متاض با حاصل است و با کثافت و او سخا ظاهر یا غفلت و کثافت ظاهر  
 منافی نیت چنانکه در خانه دنیا یا همان جسد عنقریب کثیف غلط سیاه محوس حساب  
 نفس قهری گشته و در نفس و صفای باطنش با او صورت و کثافت عنقریب منافی  
 بود همچنین منافی عود جسد عنقریب نیت اگر که است منظر و او صورت و پیکرش را بصبات  
 و صیدی متبدل سازد چه کل و خیمه و ونوی او آریان برفته و عناصرش محقق عود  
 بازگشت نکرده است تا مستغرق عدم عود عناصر شود و اگر چه جمع کردن غلام و اعاده جسد  
 عنقریب پوشیده پراکنده که بر ذره اش بجائی رفته و برای خود مقروضه و ادانی گرفته موجب  
 آید تری قدرت و توانایی او تعالی و تصرف را در ظهور قهرش بفرایید چون همان جسد کثیف  
 نینط را به عالم قیامت که لغایت لطیف است مناسب تواند ساخت و چنانکه  
 عدم اعدت جسد عنقریب دلیل غیر او تعالی خواهد بود و بر عین پیغمبر چون جسد عنقریب کثیف  
 با عالم لطیف قیامت مناسب تواند خلق نمود تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا  
 بنا بر این گوئیم از اعاده جسد عنقریب کثیف و مناسب نشدین از با عالم لطیف قیامت  
 اظهار کمال قدرت مراد است و از اینکه خدای سبحانه در همراهی از امور مجاهد ظهور بخند کمال خیر

و توانایی خویش را پس بر چه با قدر او تعالی بهتر و بیشتر راه دارد و متعین نیت اراده آن  
 سزاوارتر است قال تعالی ان الله علی کل شیء قدیر از جمله اشیا این است که  
 اعادت نخبه عظام ریمیم و گوشت پوست و عروق و اعصاب هر که خاک شده و بر  
 جزو از آب و باد بجائی برده است و اگر کوئی تطیف جسد عنقریب نیز دلیل کمال  
 قدرت است گوئیم جسد هور غنیانه یا قالب مثال در عالم برنج با کمال لطفی که دارد و بنیانه  
 این نواز اقدار خدای سبحانه را پس اعاده جسد غلط عنقریب در قیامت قدرت  
 فوق قدرت است که بر تر از آن اعاده و اجبای معهود تصور نیت مثال  
 زنبقی زدری که بعضی اسباب از طلا و نقره و غیره بلند چون اسباب دیگر سازد که از  
 آن اسباب لطیفتر و لطیفتر است دلیل مزید قدرت است و کمال قهرش وقتی معلوم  
 کرد که همان اسباب را خود در زیر بریزد و پراکند پس سهولت از ارجح نماید و در  
 بسزای بطوریکه ذرات از ذرات آن مفقود نشود و بجای بر ذره تعیین نماید با کمال لطیف  
 اجداد در قیامت لطوری که عناصر نابود و هر عنقریب مفقود کرده معهود نیت و از آیات  
 در روایات سندی ندارد که دلیل مقصود تواند بود و اگر از مشایخ آیات  
 آیتی دلالت بر تطیف کند بقانونی که از غسل عصمت علیهم السلام رسیده است  
 باید رد محکم شود و اگر این معنی ما خود از روایتی باشد از روایت زده و شوق خارج  
 یا از مشایخ روایات باید رد محکم روایات بود یا از حکمات روایات  
 چون با آیات محکم مخالف افتد با مراد الامر جمعی ان دیوار است باری بر  
 قابل تطیف عنقریب نیت که آنکه عود جسد عنقریب را با عالم برنج راجع دارد که محل سخن  
 نیت در سپان معراج جسمانی نظیر عود جسد



معراج جسمانی یعنی جسم پاک در آید و نفس مبارک صدای سبحان عروج  
 داد رسول خود را رفع او در پس پیغمبر و عیسی بن مریم علیهما السلام  
 با جسد مبارک با سمان و پس اثبات شد تا تواننده شد **قال سبحان**  
**مُشْجَانِ الَّذِي اسْتَرَى بِعَيْنِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى**  
**الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ** اگر مراد از معراج معراج  
 روحانی بود میفرمود سبحان الذي اسر بس روح عیسی چون بود  
 از اهل بیت علیهم السلام در این معنی رسیده است پس امت با نظر طاهر  
 نامرود مکلفند با ضرورت سجد معراج جسمانی و جماع جمیع فرق اسلام بر آنکه  
 معراج رسول جسمانی بوده است قول بمعراج روحانی باطل میشود و هر کس را  
 اعتقاد دین باشد که معراج روحانی بوده است سکر ضروری دین است سکر  
 ضروری دین است و سکر ضروری دین از دایره دین سپردن است و  
 سجد است قول بعضی فرق که گفته معراج جسمانی بوجوب خرق و تنیام ظاهر  
 است بمعراج روحانی منتهی گردیدند این کرده در رفع عیسی و در پس  
 چه میگویند اگر آن را قبول دارند پس همان قدرت رسول اکرم را نیز  
 عروج داده است و معراج خاص و شرف بقبول اولی است و اگر سکر  
 پس سکر ضروری است و در ارتداد و کذب سخن نیست و اینکه بعضی گفته اند

در آیه

در هر کوه یا یلایم آن کوه را بنید خست باید معنی یا یلایم کوه و خلق بر او فهمید اگر برود  
 از این قول دفع عناصر یعنی آب و خاک و باد و آتش باشد بکار معراج جسمانی است  
 که ضروری دین اسلام است چه آدمی مرکب از روح و جسمی است که از ترکیب عناصر  
 موجود گردیده است و اجزا جسم که از میان برود حقیقت جسم از میان رفته و غیر  
 روح چیزی از او باقی نماند و معراج روحانی میشود و این اعتقاد فاسد است  
 و اگر مراد از ما یلایم کوه خلق علیانی متعلقه لغا صراحت این سخن مناسقات بود  
 با آنکه با جسم مبارک تشریف برده باشد چه شبهه نیست در اینکه رسول اکرم صلی  
 حال خواصه در حال معراج علاقه بدنیای فانی نداشت پس با جسم مبارک رفته  
 در حالتیکه تمام علایق غرضیه را که متعلق با مورد نیوتیه است از خود صانع کرده بود  
 و نظر ما که رسول فدایم هر چه وقت برینا علاقه نداشت ترک این سخن بجز  
 آنکه موم خیال است اولی بود با آنکه چنانکه در سنده عود جسد معلوم کردید عروج  
 دادن او احوالی رسول خود را با همان جسم مبارک و مناسبست بجهت آن جسم را  
 که نظائر از عناصر کثیفه است با عالم علوی لطیف و لیدر حال توانا و دوتی است  
 مخدوف آنکه فقط معراج روحانی باشد و لیدر حال درت نیست و انوقت این  
 معراج مخصوص رسول صیبت بلکه هر کس خواب سینه در آسمان رفته است متواتر  
 و عوار کند که جسم هم معراج رفته ام و منجبه شوند بود چه معجز آنست که و بجز آن از  
 ایتان بمنزل آن عاجز باشند با آنکه حکم عصر و نقل معراج رسول صلی الله علیه  
 است نه روحانی صیق زمان منافی از همه سیر نیست چنانکه برای العین می



پشتر تا که نفری پیش میاید بکفنه فرسنگ سافت را بچهرت در کاه طی کرده  
 و حالا باره آهین شایر در نیمه روز جمال پیش از آن برست نهایت کوه  
 این نقره با ترتیب بسیار برست و معراج رسول را درشت معراج لطاهر  
 اسباب بود حورب این است که گرام اسباب برتر از اسباب است که سبب  
 سبب فراموشی از آنها امره اذا اراد شیا ان یقول لکن یتکون  
 ای کفایت تصور میکند آن سبب بر را که برادر رسول فرست و چگونه تصور نموده  
 جبرئیل از نصیحت و همراهی ناخود آکنس که فرمود خدا را اذرج داد فرمود  
 این مقصود به اسباب جاری شد انما اوله الله شیتا هکذا استبانة از  
 فریادت همان نزد کرد است تا که چشم دلت کشود زنت و کفنی معراج  
 بر سبل اعجاز واقع شد معنی ایجا ران است که سایر مخلوق بقوت فعل از  
 ایتان بمثل آن مافراشته جمیع معجزات رسول همین حالت را در دینی  
 بحیث فعل و قوت فلاق از ایتان بمثل آن مافراشته از جمله شق الکمرات  
 که عقول را حیران داشت از جمله شهادت حصاهه و سونما است بریات  
 ان نزد کرد از جمله حیران آب است از ایشان مبارکش و همچین است  
 معجزاتی که در کتب ضبط و جماعی فرق مسلمین است از هر معجزه تری که خدای  
 سبحانه است که بزبان معجز پان رسول امتی جاری شد در خانی که نیتیم  
 در حجر عترت شمره بود و بطاهر مرتبه نهشت استحکام حکام با ندره است

باری

که می بینی مخالفین از بنیامین و سایرین را هنوز مجال نقض نشسته بکند روز  
 بروز از انروزش بر ظهور روز در روز که الله قمتیم نوریه و ذکر کوه الکافرون  
**رجوع بحب و بغض الاله است** بخت را خدای  
 سبحان برای دوستان محمد و اله محمد بسیار در حقیقت بخت دوستی  
 و طاعت نشان است در دوزخ را برای دشمنان و مخالفین محمد و اله  
 محمد سازید در حقیقت دوزخ دشمنی و مخالفت ایشان است و برترین  
 مقصود گوئیم آنچه خدا بیا فریده است از ملائکه و جن و شر و حیوان و حجر و  
 و حجر و آب و خاک و آتش و باد و نبات و هاد و بهشت و دوزخ و مزاج و نبات  
 در ضوان و حور و غلمان و قصور بکما لطیفه وجود محمد و اله محمد صلوات الله علیهم  
 صفت هستی موشه نه پس اگر در مقام شهادت شد از حیث قبول ولایت است  
 است و اگر در مقام شهادت شد از حیث الکفار و لای الاله است حکم ساسا  
 سرخس نوبه و صلبه صلیبه مقصود نوبه همه طفلیه و آن همه غیبات  
 الهی در حق الاله در این بود که پای بر پایه معرفت کمر زده و قدم در  
 بند که نهاده اند و اگر خورشید کسی عرفان یافت و راه بند که پیروز  
 با قدر ایشان بود بر ایشان بود و در پان الکه مقصد او پیشوا  
**باید محق و من جانب الله باشد و الا اقدار**



باور و نیت

قال الصادق عليه السلام ليس الاقتراب بالترتيب  
 كانت الطاهره ولا التنبؤ الى اديان الله الذين من الحكاه  
 الامم اقتداء ان نيت که حرکات ظاهره در نیت بمقتدا شاه  
 سازی بلکه شرط صحت اقتداء آن است که مقتدا متحق بفضیلت جانب  
 الله باشد پس اقتداء خلفاء سه گانه از جهت حرکات ظاهره که چه  
 ان حرکات موافق شرع رسول باشد باطل است چه ظاهره درای  
 خلافت بودند و متحق نبودند و باطل است اقتداء کردن بمقتضی آن صحت  
 و خلفاء حرکه برحق بودند و کلاقیان محمدی الطالین قال سحای  
 یوم نبي غوکل انانيس با ما هم فرمودند ان من كان قتيلا  
 یحیی قبل ذلک یعنی هر قدر را با پیشوای ایشان بنمایند و قبول از حق  
 فرقی است که به پیشوای متحق کرده اند نه سان عدم ارتفاع  
 انساب در یوم محاسب تنبؤ اديان الله را نیز اقتداء  
 گویند چه موجب فلاح نیت و هر کس در کرد عمل خویش است هر کس  
 درود نیت کار که گشت پوری نوع سودمند از زاده نوع را خطاب  
 ان الله ليس من اهلك او را از استخلاص فرزند تصرف داشت  
 قال امير المؤمنين عليه السلام انما خلقت النجاة لمن

اطاع الله

اطاع الله ولو كان عند اجساد الناس لمن عصى الله و  
 لو كان سيده اقر متبياً يكو كاري بهت بر دنده جشی را بکار  
 بدو بخ که سید قرشی را قال سحایه فاد الفصح فی الصور فخلا  
 ان باب مقتدم چون نفع ضرر شود زنده را سود نیت سحت اکمل است  
 بعضی بعضی بر اثر اراده الله در از خرافات عباد بودن است بنحوا  
 زید را در صحت و قرار میدهد بنحوا در صحت که نهند نه فرزند شاه بودن  
 موجب افتخار است نه سپر که بودن سب تنگ و انکار چه آن روز  
 کمال آن در این از نقص این نیت بلکه نموده جمال صورت است که  
 از ضرر بگریست اما زید را در صحت شاه نهادن و غیر در ادراک است  
 فرد در دادن بر حسب صحت و حکمتی است که باری تعالی میداند  
 حقیقت از ادریان بعضی دقائق متعلقه بعباد  
 بدان غنا یا ضرر دلیل اکرام یا اذیت هیچ از غنی و فقیر نیت و  
 باطل است طن انکو خفا و پنیازی را موجب اکرام ندارد و فقر و نیاز نیز را  
 موثر است و خردی نپذیرد قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله لو كانت الدنيا قوزن عنك الله جناح لغوضه لنا  
 تسقى كافراً منها شرب ماء یعنی اگر دنیا نذر داد تعالی بقدر







فیمالم تعط و الرضا بما أعطیت و اصبر علی ما اصابک  
 ذلك من غم الامور قال تعالى و لنبلونکم شیء من الخوف  
 و الجوع و نقص من الاموال و الانفوس و الثمرات و غیر  
 الصابین بیان الیه تکالیف اعتقادیه و عملیه بر  
 هر یک از غنی و فقیر و سیاه و سفید و مملوک و ا  
 رد است و دولت دنیا جمع در حق است که  
 اگر بر وفق اراده از لیه و قانون حساب باشد  
 میل انانیت و موجب ثواب است و اگر خلاف  
 اراده الهی باشد دلیل خیانت و مورث عقاب  
 و بیان الیه زینت دنیا داشتن با ایمان و تقوی  
 نیافیه نیت بدان قدر با خاسته باشد و تکالیف  
 اعتقادیه و عملیه بیچیک از فقیر و غنی نیت بلکه بر غنی و فقیر و بنده  
 و مولی و سفید و سیاه واجب است که تکمیل نفس خود پروراند  
 اباد دینی که خدا داده جمعی است که بر غنی نهاده است و در مقابل  
 آنچه حوائج داده است اگر بیکو جمع و خرج و محاسبه بر وفق اراده

ادکالیه

ادکالیه باشد این است و با ما شای در حرم قربت که زرد و اگر باطل  
 پروردار و طغیان آغاز و حوائج مصلحت سازد پای در راه برایش  
 نهاده خیاش عقوبت را در رد قال تعالى الذین یکنون ا  
 لذخیرة و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم عذاب  
 الیموم یوم یحیی علیها فی نار حشره فکوی بها جباههم و یتوسخرونها  
 و ظهورهم هن امانکم ثم لا انفکم عن ذقوا ما کنتم تکتبون ذلک  
 مراد از نسیل الله مطلق حقوق و حشر است از نفس در گناه و مع است  
 و غیره و نفقه و کسوه اهل و عیال و مطلق است که نفقه ایشان بر او واجب  
 شود مثل پدر و مادر که مطاع هر یازدن و فرزندان که مطیع و واجب  
 است اداء هر چیزی از شرع است که بعد و عین و شرط و در هر مورد  
 و در رد از اما حسان در حق ذوی القرب و مطلق فقراء و ضعیفاء از  
 در اول و پیام و سائل و غیر سائل از فضل و موجب نیت در جات است  
 با کجمله چون غنی طاعت پیش سازد نیت حساب چه ضرر در در چون  
 فقیر مخالفت آغاز و نیت حساب چه سود در رد قال تعالى قبل  
 من حشرتم ذینة الله التي اخرجکم لعلیادیه و الطیبات من البر  
 حیف و صدحیف که بزرگ زارگان با جمع اسباب تحصیل دین در



کوشنده و با کامرانی و قبالی با اس طاعت و تقوی در بنوشند  
 فقط با ن سفید زرد و بغور از زونانده بجز زکوة مال بخشد  
 است زکوة تن تقوی کردن اگر زید مال خرابی بجا حتمه آن بخشد  
 اگر است جوش از در تقوی در ای بد آن در دنیا غیر زود پی نیازی برین  
 در بعضی بانیگان و ساز بعلوم دین تن زینت ده بعلل پای بر سر عزت  
 نه در خانه اگر کسی است بحرف بس است در بیان حقیقت  
 علمی که مکمل نفس و مرکز کی روح است قال  
 رسول الله صلوات الله علیه وآله أعلم ثلاثة آيات  
 محكمة أو قريضة عادلة أو منتهى فائضة علمي که مکمل نفس  
 و مرکز روح و بعضی طبع تواند شد علم معرفت و ضلالت و گشت است  
 از عرفان ایمان کمال کرد از اخلاق روح تزکیت بر سر در زینت  
 طریق طاعت برید است پان الکه تمام محامد اوصاف  
 زاده معرفت و نتیجه محبت است و عاقبت  
 برضا و تسلیم منتهی شود بحکم الکه فرمود الله  
 اسم جميع في معاني العبودية ای برادر در  
 معرفت بر کهای فتنه در در و میوهای رنگارنگ اول شمره  
 برادر

محبت است پس رجا و خشیت از شاهه در حشش بر ایدت فرزند  
 از حاطه مستبش بر سبت افزا چون زرا ط قرت در زمانه اس شوق  
 شده و چون در حرم زینال قدم کداری کمال نش حاصل پس فرایش انبساط  
 آرد و افزونه عنایت پرده از روی توکل بردارد جز نیکنه منی رضا کوی هوای تو  
 نه راضی بقضا هر چه در خود کنی نفس باید هر قدر در محبوب بگری کمال نفس تو کمال  
 محبوب عجز تو واقعه از مطلوب بجا که کردن که آری و سر تسلیم پیش آری  
 چون و چرا برداری جز محبوب محبوبه بخیر و غیر مطلوب مطلوبه بخیر که از مکرده  
 پروا کنی و کی مطلوبیتت فال امیر المؤمنین اللهم ما عبدك تلك طمعا في  
 حبهتك و خوفنا من نارك و لكن وجدتك تلك اخلا للعبادة فعبدتك  
 یعنی ای خدای من خوف زان بر دلم نیست و شوق حیان بر سرم نه ترا سر اواد  
 پرستش دیدم پس پرستیدم حکایت منطومه للمؤلف  
 عاقلی معروف و دیوانی گفت مابدهی از فراتخی حال تو چون آری  
 در پیش باد باز کوبان ز روی اعتماد گفت عالم وفق مقصود من است  
 که چنان از خلق معبود من است گفت صد چندلی آما شرح باز کو گفت کن زینها  
 گفت چون علم با مراد او است یا نقضی اور ضایع در حوت چون رضایت حکم نامتو  
 پس قضای تو را کردید خوش عزت و ذلت مرا این ستم و تحت راحت انجام  
 پیرا من مراد هیچ کس بر نیاید این ترا قیمت پس بیان نقصا یا کمال تحت  
 بر اثر کمال یا نقصان معرفت است و غلبه محبت را عشق گویند و مراد از علم عشق  
 علم کمال معرفت باشد که موجب کمال محبت است علوم رسمیه و اصطلاحات



قوم را در تحصیل معارف حقه مدخبت تا تربیت یعنی نمود که آدمی دارای تمام علوم  
 راستیه مصطلحه باشد و در حالی که لذت معرفت با رب تعالی سپهره است چنانکه طایف  
 علمی عامه که دارای علوم ظاهریه رسیده اند شکر و شکر و شکر و شکر است  
 ملت و درین شیخ عید الزمعه در این معنی گفته اند علم رسمی بر سه قسم است اول  
 ندانان که کیفیت حاصل علمند علم منزه علم غیبی علم غیبی علم غیبی علم غیبی  
 کردنت بود از غیبی بار ننگ استجالی شیطانی شمار این علوم دینی  
 خیالات صدر فضله سلطان بود بر آن هر نوع علم غیبی در دل  
 نسی ننگ استجالی میسده می نوع دل از فضولیتان شوی  
 ای مدکس درک عشقی هم کوی چند صده از ملک و نایان حکم ایمانیا را  
 ام خوان دل نمودن با اولی صده باشی کاسه لیس بو علی کردار  
 گویند که عمرت همین هفت روزی مانده دین کردی یقین تو درین کهنه  
 مشول که ام علم خواهی گشت ایمر تمام فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم همه  
 یا ریل یا اعداد شوم یا دف و نه دوش انرد خوب ده چه خوش کیفیت از  
 روی طرب ایها اقوام الهی در المدرسه کلاما حقیقه و کوه فکر کم آن  
 کان فی غیر لچیب مالک فی انشاء الاخری نصیب فاعلوا یا قوم عن  
 نوع انفراد کل علم لیس بخیر معاد شیخ عید الزمعه از کلمات علماء عارفین  
 در درجا بزرگان دین است کتب تصانیف و ریاضات ایشان شهور

دیبا است که مردم از آنها فایده نیاکنند پس از همه ریاضات و سیرت و  
 سیاحت و دریافت که علوم رتبه در ریاضات نافع و نجات بخش نیست  
 میفرمایند نجات بخو کمال در علم عشق است که از کمال معرفت خیر و در چنین  
 معرفت که تفصل ضیای عشق باشد مخصوص معبود و چند از پیغمبر و معصومین  
 علیه السلام است شهادت امام علیه السلام در کربلا بر شکر کمال معرفت و محبت  
 محبت یعنی عشق حقیقی بود چون دید برای خوشنودی محبوب و حفظ دین  
 باید از جان شیرین گذرد که شکرست بعین شهادت بر ارزان و در ارزان  
 و جهات حجاب و غارت حیا هم و اسیری زمان و دشمنان بر سر  
 عشق تن در داد اگر بر سر عشق نبود خلاف عقل و شرع بود که خورد و میرا  
 بمحله که در انوار دین و در با کمال زمان و دشمنان بر سر محرابان نشسته  
 جرم بر ستم پر در برادر بصلح یا پست کردن نهاد و این معنی بر حسب  
 خلاص چنان بود پس در وقوع که در دین و شریعت و شرف بزرگ است  
 بر اثر کمال معرفت و محبت خویش شهادت تکلیف یافت اما تکلیف  
 این مردم که در آن در صبر از معرفت و محبت میشد و حفظ دین و  
 این فقط شهادت ایشان منوط نیست بقیه است و پس از شهادت  
 جناب سید شهید علیه السلام که حفظ دین حقیق شهادت منوط بود



سایر ائمه علیهم السلام هم تقیبت مختلف روزنه قال صلوات الله  
 علیه و آله لیس العلیکم شیخه العلم بل فؤاد یقین لله الله فی قلب  
 من یثا عمراد از علم معرفت و مراد از من یثا فرقه ناپه محققانند  
 که پوسته با حقیقت حق ایشان است چون در عالم در مقام طاعت  
 برآمده و در آتش سبحان در آمدند لاجرم در این نشانه ظاهر هر کس در  
 خرد ظرف وجود از معرفت و محبت اولیای بهره برکشت مگر کافر و کافر  
 که از معرفت و محبت الله محروم است مولوی هر که ضرایب این را بش  
 سیر شده هر که به روزی است روزش دیر شده مولوی قدس سره چنین  
 بیت اشاره نماید باینکه مردم سه نوع اند نوعی در راهی کمال معرفت و  
 محبت و چنانکه ماهی از آب سیر نمیشود ایشانرا هم از معرفت و محبت  
 اولیای بیخوف سیری نیست و پوسته دوست داران هم از معرفت و محبت  
 را دور از زمان این مقام مخصوص رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم  
 معصومین است حسب خدا صلوات الله علیه و آله با کمال معرفت و غیر  
 جدی که در بندگی داشت همیشه ترقی زود فی علیاً میبکشد و عرض  
 مانع آنکه حق معرفتیک و طاعتیک ناک حق میباشد و یقین چنانکه  
 شایسته حق شناسی است تو را شناخته و بقدری که حق بندگی است بندگی

بجای نیاردم

بجای نیاردم نوعی از مردم در دایره معرفت و محبت درآمده و در  
 آن سرچشمه آینه شیدند لکن نظر لغت یا کثرت محبت و ضعف یا  
 قوت مجاهدت معوش و محبت ایشان مختلف در درجات  
 اما نشان تفادست و آن لیس للانسان الاله ما سطر  
 قال سبحانه و الذین جا هلد و اذینا لستکونتم من قبلنا ان  
 الله لمع المحسنین پس مانند جهد که در زیر باب معرفت بر روی  
 ایشان بر کشوده خوب گفته اند فرزندان کوش کوش جان  
 برادر که کار کرد با حکمه این کرده فرقه ناپه محققانند و هر یک از ایشان  
 بجهت مجاهدت خود قیامت گیرند و باندرزه محبت از در جنت  
 معرفت شمر صیغه هر چه است از قیامت تا ساز به احوال است در نه  
 شرف تو بر لای کسی کوتاه نیست نوعی از مردم با قیام و سواد  
 خود بخوانند در عالم ذکر که سود بسیار و نافع درین نشانه ناشی از آن است  
 از معرفت و نیای معرفت محدودند و ایشانرا بسوجه از محبت خالق کلامه  
 و نصیب نیست اولئک کالانعام کل هم ضل سبیلا الحق این طاعت  
 لغوت و قیام از آن پس بقیام آنها در این نشانه بر حسب مصالح  
 از جمله بودن لطفهای پاکت در صواب ایشان از جمله آن است



که در حال زندگانی طاهر در دنیا سود سیرت و شقاوت باطن خود را  
 تا تحت خدای برایشان آید شود و نه آنکه حقی برای ایشان تمام طبقات  
 کفار و شرکین درین است و هر کسی داخل درین نوعند و غیر از آنکه کفرشان  
 کفر محمود باشد یا کفر نیت یا کفر سرت یا کفر ترک یا مومنه و شرکشان  
 شرک صلی باشد یا شرک خفی یا خفی بعد از امانت و رد امانت مطلق کفار  
 و شرکین از این صنفند لایکه **حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَمَةَ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ**  
**صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**  
**أَشْرَكَتُ خُفْيَ مِنْ دِيْنِ التَّمَكَّةِ الْبُؤْدَاءِ فِي اللَّيْلِ أَهْلًا مَعَهُمْ**  
 سوداء میفرمایند شرک خفی تر از آن است که مر سیاه در  
 شب بسیار تارک بر روی سگ سیاه جنبش کند این سخن از شرک  
 بیخ کمال خفای که در رد با ایمان طاهر نماند نیت یعنی  
 در حالتی که نیز چهار ایمان بنمایند مردم در امور میدانند شود  
 که شرک است **قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ**  
**لَا يُنْظِرُ إِلَى صُورٍ كَرِهَ وَأَعْمَالَ لَكُمُ وَنُظُرًا إِلَى قُلُوبِكُمْ مِثْلَ بَصَائِرٍ**  
 خدا را بجمال صورت و ظاهر اعمال شما نظری نیست بلکه نظر او در  
 بر لاشماست مولوی مادیون را بکبرم و حال را

فصل در کفر و شرک  
 در کفر و شرک  
 در کفر و شرک

عصر خزان از زبان ارباب بحکامان و علمای است طاهران که در کفر و شرک  
 در این است و در کفر و شرک که کفر و شرک است در کفر و شرک است  
 باطنی که آن را در کفر و شرک است

نه بودن را بکبرم و قال را چون در دای معرفت و محبت خود پند  
 بساط صدای در آن دل بکشد و بر اثر طلوع نور معرفت چشمهای حکمت  
 و دانش از آن دل بر زبان جاری گردد و حش و حاش خوانند  
 بچیت آنکه نظر الله و قطع بود از آفتاب است فرمودند در بیان  
 خدا و مومن علقه فوری است که اگر حجاب از چشمها بردارد هر سه دنیا  
 می بینند که در عرصه عالم معدودی بغایت اندک دارای آن علقه  
 و آن نورند از آنجا است که فرمودند **أَلَمْ يُؤْمِنِ الْعَرَبُ مِنَ الْكِبْرِيتِ**  
**الْآخِرِ وَهَكَذَا دَأَى أَحَدٌ كَرِهَ الْكِبْرِيتِ الْآخِرِ وَرِيَانِ**  
 نتایج حسن ظن و اثر که در نظم عالم و جمع مردم دارد  
 که اگر تحقیق حال یلید بگردانند لاجرم طبایع دیگر  
 گون شود بخوبی که اجتماع ایشان صورت پذیرد  
 بلکه مکتف فرموده اند ما را که تمام عاقله را مسلم برانیم یا ایا پسین را  
 مؤمنه بخوانیم تعارف است و این تعارف فقط مدنی و جمع  
 مردم و شهید کار دنیای ایشان در او و بر اثر حسن ظن است  
 نمی از بخش از دین است که تکلیف زندگانی مردم آسان شود



و دلها تصفا باشد و طبعها بمهربانی و محبت باقی بماند مثال  
 ایام نمینی ما و امیکه در برادر و فرزند مخالف اراده و عقدا و عقدا  
 یا قول و فعلی ظاهر شرک است بر اثر اخوت و ابوت دل را برادر  
 رقی است و چون ایشان را باطل عقدا یا قول و فعلی که مخالف  
 اراده و عقدا تو است مخالف نمینی آن محبت در زنت برادر  
 و در آنه دیگر کون کرد **قال تعالی و لا تجد قوما یؤمنون**  
**بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و منواله**  
**و لو کانوا ابائهم ادا نیا هم ادا خوائهم ادا عشیرتهم**  
**اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و اید هم بوج منه**  
**و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالذین فیها**  
**رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئک حزیب الله الالان**  
**حزب الله هم القلیون** شکر خدا چنان نسکری است که برادر  
 برادر و خویش و تبار را چون مخالف خدا و رسول بنده ترک بری  
 و برادری و خویشی و قرابت کنند لاجرم فلاح درستی در همه  
 حال ایشان است **قال الصادق علیه السلام الذکر الله**  
**علی الحقیقه هو مطیع و العاقل عنه عاص و الطاعة**

علامه العبد

علامه الهدایه و المعصه علامه الضلاله و اصلهما  
 من الذکر و لعلله مطیع و مؤمن کسی است که حقیقه یا خدا باشد  
 و کافر و عاصی کسی است که زیاده او کما غافل است طاعت امر و نهی  
 نشان توحید و هدایت مخالفت ان نشان شرک و ضلالت  
 است هدایت و ضلالت برود کرد و غفلت مشرعه **الا یحیی الله**  
**موتین القلوب** پس اگر طاعت ظاهره با عقدا و قلبی مؤمن  
 باشد صاحب این مقام حقیقت مؤمن و اگر مخالف باشد حقیقت  
 مشرک است هر که زبانش در کمال کار دبیاید زبانش بر مکر  
 در بیان اقام شرک از روی تحقیق و تحقیق  
 حقیقت توحید و رسالت و امامت و  
 لزوم اخذ معالم دین از امام یا روایات  
 اخبار امام علیه السلام بدان ارسال رسول ارسال است  
 و وضع دین و قرار این زمین بود که مردم از خود با عقل که حقیقت  
 کفر و ضلالت پدیدار گشته خائف و آزرده کار خود شناسند بقول  
 و فعل و عقدا و دل و جوارح توبه ایشان بتوی او کما باشد کمال



ابراهیم علیه السلام و حقیقت وجهی للذی فطر السموات و الارض  
 خیفاً مکیماً و ما انا من المشرکین کلمه و ما انا من المشرکین  
 اشاره بان است که موصد باید بقول و فعل و اعتقاد موصد باشد  
 در زبان و جوارح و نهان و آشکار خالق و آفریدگار خود شرک نیارد  
 و این ایضاً تریه توحید و خدا شناسی است که فوق ان تصور نیست  
 و ابراهیم علیه السلام از این سخن اظهار فرمود حقیقت توحید و کمال ایمان  
 خود را در بیان شرک صلی پس اگر بقول و فعل و اعتقاد شرک  
 باشد شرک بزرگ صلی مثل شرک پرستان که تعجب بکنند از آنکه  
 خدا و احد و یگانه باشد و ستایش نمودند لذات و سیر و خزی  
 و سایر بتان را در بیان شرک خفی و اگر اعتقاد بزرگ  
 باشد در قول و فعل شرک بزرگ خفی است مثل نشین کردن  
 اسلام بکردن و عبادت ظاهره بیجا بیاد و زدن لکن اعتقادشان  
 ناسد بود در بیان شرک خفی و اگر بعضی شرک باشد در  
 قول و اعتقاد شرک بزرگ خفی است مثل دوازده فرقه ذراییان  
 که بحیث قول و اعتقاد مؤمن و از جمله عدم و خدا معام دین از آنکه شنی  
 عشر علیهم السلام و وضع بدست و رجوع بقول در آراء و فتاوی و احکام

که گفته در این

شرکند و بگویم که ان الله لا یغفر طان یثربک به باری سبحان من  
 عدم غفران مطلق شرکین را در بیان شرک ایلط توحید  
 با کجمله موصد و خدا پرست و قتی که میگوید لا اله الا الله باید برین  
 اعتقاد در آنجا باشد و بگوید چیزی که من از توحید است و طاعت چیزی  
 اما ان را که خدا امر با طاعت ایشان نفرموده و از جمله شرک ایلط توحید که  
 جزو عقاید است که مشن معام دین است از پیشوایان دین و چون از  
 غیر ایشان بگردن ساقی با اظهار توحید بلکه حقیقت شرک است نظر بآنکه موافق  
 خود را نیز شرک باری تلقا گردانند و قتی که میگوید محمد رسول الله باید  
 در اصل دفع و جزو کل مطیع فرمایش رسول صلوات الله علیه و اله باشد  
 و قتی که میگوید علی دادلاده لم یصرون حجج الله و اولیاءه و النواره  
 باید در اصول و فروع و جزو کل چشم جان و گوش و لب با نام فرمایش  
 امام باشد و قتی که امام فرمود اما الجوارح الواقیقه فان جعلوا  
 فیها الالهات حدیثاً فانهم حقن علیکم و انا حجة الله بیه  
 برانند در زمان بعثت امام علیه السلام بحکم امام رجوع اود در اصل و فروع و فروع  
 و کل بعلماء اخبار اهل عصمت است که مطلق فتاوی و احکام و صلوات  
 و حرمان از کتاب و سنت و فرمایش امام ما خود میمانند و بقیل در این



خود یا عقول در اراء اشال خود قشون و حکم نمی رانند و چنین کسین  
صفت لامحاله نام امام است بیان آنکه بعضی  
در مسائل و حکام جایز نیست و باید تمام قشون  
مفتی ما خود از کتاب و سنت و اخبار ال

عصمت باشد لا غیر اما بعضی در مسائل و حکام چنین  
که بعضی را از روایت اخبار امام بگیرد و در بعضی مسائل و حکام رجوع  
بعضی درای خود یا عقول در اراء اشال باشد در اینست چه جمله  
المحادث که در حکام معجز نظام حضرت حجه اله قائم مشرف علی اله فرجه است  
جمع محلی بالف و لام و مفید عموم است بعضی امام حادث واقعه را  
برودت اخبار ال عصمت رجوع در ایراد دیگر آنکه اگر بعضی جایز باشد  
برای بعضی اندازه معلوم نیست عامه نیز لامحاله در بعضی مسائل اعمال این  
اخبار ال عصمت است بنابراین باید ایشان هم ادای تکلیف کرده باشی  
چون اینگونه مفاسد متصور است لذا فرمود تمام حوادث واقعه را باید رجوع  
کرد و اب اخبار را که اگر در بعضی حوادث رجوع مردم بقول و آراء باشد  
کرده اند امام علیه السلام را در حالتی که باطاعتش تکلیف بودند مضارع قلم  
رسید در شکست رجوع با حدت الهی صلوات حُبَّ اللَّهِ

اذا اضاءت على ستر عبيد اخلاء عن كل ساعيل وكل ذكر سوي خير الله  
فالمحبت اخلص الناس ستر الله واصدقهم قولا وادفاهم عمدا او  
اذ كذبهم عمدا واصفهم ذكر لواعيدهم نفسا تتبأحي للملائكة عنده  
مناجاة وتفخر بوقتيه وبعزته الله ببلاده ويكروا قبيحكم عبادته  
ويكفون عنهم البلايا بوجوههم فلو علم الخلق ما تحلله عندهم فبئس لئدبير  
ما تقرتوا الى الله الا يترايب قد ميبه جون حب التي در دل بند بر تو آنکه  
اور از هر کاری باز دارد و جز او تعالی اورا ذکر می نیت پس باطن محبت خدا از هر کس ظاهر  
و قولش راست و عهدش وفا مفزون تر و عملش پاکیزه تر و ذکرش باسفا تر و نفسش  
لعبادت نزدیکتر و در حالتی که با قاضی احکامات مشاجرات کند ملائکه با وجو بات  
نمانند قیامش مقهور گردند خدا بوجود محبت خود شهر ما آبا و ان فرماید و بر دست  
برزگوری او اگر کم نماید بند کار او بر جمعی که محبت خدا را بر نه بان صدای  
دفع ملائکه از ایشان در مردم برانند منزلت و مقام محبت و دوستدار خدا را  
در زود او تعالی شانه تقرب بخوبند بخدای تعالی که بخاک قدم نزلت قال امیر المؤمنین  
من آتت الله اعطاه الله من الملك والملكوت يابى عن نصره بده  
حقیقی خود بخشد هر چیزی از عالم ملک و ملکوت را و در حال عملیه محبت محبت خود  
جز شور عشق ثوری بر سر نیت عصرع چون تو دارم همه دارم اگر کم هیچ باشد  
ن آن مراد در عشق های مجازی هویدا است با همه بچقیقی عاشق در و مندر را چنان  
مبتلا سازد که از خود بجز است بیت باوه در آلودمان منجون کسند  
صاف اگر باشد ندانم چون کند مؤجر حقیقی و عارف واقعی را که داخل دایره محبت  
همچو گاه مانعی از شدت نیت بیع و تجارت و مال و فرزند اورا از یاد خدا نماند



نار و یخافون یوماً تنقلب فیہ القلوب و الابصار فرمود  
 و لا مؤمن له سوى الله و لا لفظ و لا اشارة و لا نفس  
 الا بالله و الله و من الله و مع الله یعنی در همه حال پس او خدا  
 باشد و از شهادت هر چیزی نبیند که او را پس تمام درود و کفایت  
 عبادت و عبادت و شکرش بندگی و طاعت است فهو فی ریاض  
 قدسه متردد و من لطایف فضله متردد و در ذرات فیان نبیند  
 که در نفس از یاد خدا غافل باشد بگو ظاهر است قال تعالی و لقد  
 کولوا تکلموا فی الارض و الامور و هدی لا تمیت به عن جمع  
 خلقی و لم یحکم لکم ایماناً انما الایحاج به الی احدی من غیر ایدر کرد  
 عرصه عالم خیز نمونی باشد بوجود او از جمیع ضلالتن بی نیازم و فرود هم  
 انش را با ایمانی که دارد تا او را با صدی حاجت نمائند بیکه رسول  
 خدا صلوات الله علیه و اله فرمود لقتل المؤمن عظیم عند الله من  
 ش و ال الدینا نظر آن است که ایجاد عالم بر سر اراده الهی و ایمان  
 مؤمن اراده و اختیار نبوت است و المؤمن اعز من الکریم  
 الاحسن و تصدیق آیه مبارکه نفس کسل مؤمن است قال تعالی الله  
 نور السموات و الارض مثل نوره لیکلوا فیها مضاعف

المصباح

المصباح فی ذواته الرحمة کانتها کواکب تری یوقد  
 من شجرة مبارکة و یثبوتة لا شریکة و لا غریبة یکاد  
 شریتها فیضی و لو لم تمسک ما نور نور علی نور یدی الله  
 لنوره من نیا و یضرب الله الامثال للناس و الله  
 یکل شیئ علیکم مفر ما یدر ضد رهنمای اهل آسمان و زمین است  
 بچرا که صلاح ایشان در آن است و مثل نور او تکامل در آسمان و زمین مثل  
 سکه و چراغ دان دان است و چراغ در میان رخا به باشد که در  
 هر قسول حواله برای انصرف با صفا تر در روشن است و ز صفا در  
 و تامل و کوی را مانند که نهایت نزرک و روشن است شعله و شفاع  
 و چراغ از دروغ زینتون است که فدای سبحانه در انواع منافع حرار  
 داده نه شریه است که در حال غروب شمس از غروب شمس به  
 مانند دانه خوب است که در حال طلوع شمس بران نفی رسانه یعنی در حال  
 واقع است که شب عالم تاب را در همه حال در آن مجال تصرف  
 دنیا شریه است و در ظرف ضیاء و غیره صفا به نزرک بان باشد که  
 از آنکه اش بران رسد روشن گردد و روشنی خشد در شب و شب به



اختلاف کرده اند جماعتی از تغییرین بر این اند که زین شل را رضا است  
برای رسول خود صلوات الله علیه و آله رزده پس شکره سینه رسول  
ز جابه قلب و صبح و در جابه نبوت است نصاری نیست که در مشرق  
نماز بخوانند بهود نیست که در مغرب نماز بخوانند از شجره مبارکه نبوت  
شده که نسب شریفش با برهیم علیه السلام بهتر است و نزدیک است  
نور محمدی برای مردم اسکار شود پیش از آنکه سخن کنند و بر زین شل بجای

قال الوحسن الرضا عليه السلام

أحسن المشكوة فيها المصباح محمد صلى الله عليه وآله  
الله لولا إيمان من أحببنا لم يفرأه سكره ما اهل بيت عصمت  
استیم و رسول خدا مصباحی است که در میان آن مشکوه است  
خدای سبحان لوالات ما ولات فرمایم هر که را دوست بدارد  
و بر خرقه اندازد زین شل برای مخلص مومنین است چنانکه عرض  
بفرایش حضرت رضوی علیه السلام منافعت است اکنون گویم  
شکوه نفس مومن ز جابه صدر مومن مصباح ایمان مومن است و آن  
در دل مومن از شجره مبارکه اخلاص فردر آن و شفاعت در رحمت باشد

ادراغی

ادراغی و محسن تیز زل و نقیب شود پس در حال عطاشا کرد و در حال  
بلا صابر و در حال حکومت عادل و در حال سخن صادق است و در مومن  
در میان مردم زنده و زمانه که در میان قبور مردگان است سخنش نورش  
نور مدخلش نور مخرجش نور بازگشت او در قیامت نور است بخلاف  
کافر که سخنش ظلمت علمش ظلمت مدخلش ظلمت مخرجش ظلمت بازگشت  
او در قیامت ظلمت است **ظلمات بعضها خورن بعضا**  
**أخرج يده كبريكي يريها ومن لم يحقل الله له فؤاد فما لله**

**من فؤاد** با جمله شال این مثال بدل لامل ضمه برای مومن عجب است  
زیرا قلب مومن عرش رحمن است و مومن منظر خدا و محل توفیق نور  
خدا است و مومن نور خدا نظر میکند و قلب او فقط از طینت ال  
عصمت است در پال مزج طینت و اثری که بر آن ترتب است  
دیپان تیریشات بحنات و حنات سبات بر اثر مدال الهی  
و معنی کل شیء او يرجع الی اصله و ضبط اعمال کافر بدان وقوع بعض  
ذنب از مومن بارگمان ایمان مومن خلل نرساند نظر بلکه ناشی  
از مزج طینت و عارضی است یعنی از جنس مومن و اثر طینت اصلیه  
مومن نیست تا زده آن بر او با نر بلکه معاصی صادره بر اثر طینت عجب



است که عمل وجود کفار و مشرکین از آن برشته است و مقتضای عمل  
 باری تعالی آن معاصی که بر اثر آن طغیث از کفر صادر شده است بکافر  
 برود اندر و برگرد از جنات صادره از کافر و مشرک را که از اثر طغیث مؤمن  
 است بمؤمن ~~برگردد~~ و در اینجا است که مؤمن پس از وقوع معصیت  
 از کرده که از جنس ادنیت نام و دشمنان است و کافر که حسنه از او صادر  
 گشته چون حسنه از جنس ادنیت از کرده خوشدل نیست چه جنات را  
 فقط مقتضای بدنت پیدا کند لا غیر **قَالَ تَعَالَى فَاذْكُرُوا لِلَّهِ اِنْ شَاءَ مِنْكُمْ الصَّالِحَاتِ**  
**اللَّهُ خَفِيٌّ وَاَدْحَمَّا بَارِي سَجَانِهِ** و از آن سر بود بحال هر یک از مؤمن و کافر  
 وقتی که همه را از خاک سازید و مخرج فرمود طغیث علیین و سحیحین را بعد از  
 کمال شکی بر وجه اول صلیه جنات کافر را که از جنس مؤمن است بمؤمن  
 برگرداند و سیئات مؤمن را که از جنس کافر است بکافر رساند این است  
 معنی تبدیل سیئات جنات و رجوع و بازگشت هر فردی باصل خود  
 که مقتضای عمل و برافتر عمل است پس معاصی صادره از مؤمن از  
 قدر مؤمن نگاه میماند که برقرار کافر نیز از جنات صادره از کافر شود  
 مراد از ضبط اعمال کافرن اشغال جنات ایشان باشد بمؤمنین  
 نه آنکه آن جنات بجهت باز برگشته جنات ایشان بمؤمنین

باید آید

عاید آید نفس لعیل اشغال ذره خیر امین نه چینی چون مال از تو دور زد کسی  
 باشد فواید آن مال حق تو است و باید تو باز گردانند و همچنین است  
 سیئات صادره از مؤمنین بجهت سیئات عاید کافرن است و نفس لعیل اشغال  
 ذره شکر صغیر با کماله مقام مؤمن برتر از آن است که مثل این بقدر  
 تواند حصای حاصل اوصاف او کند این اندازه که عرض شد در جز  
 ناقص این بنده است هر کس بقدر همت خود خانه ساخته است یا  
 نشان مؤمن کافرنیت که ضرای تعالی عزت و غلبه را مخصوص خود  
 در سول خود و مؤمن کرد ایند بدان ایمان از علوم ظاهره که در میان  
 این مردم است تحصیل نمیشود بلکه این علوم هر چه باشد در هر کس باشد  
 مثل سایر کارها و شایسته شکر و کسی است که در هر معاش روزی یکایک ایشان  
 بدعت دارد چون چمانه غیر برتر خود و صرف سبقت و حکمت و معانی بیان  
 و این قصه در این اصول جوهر ضرای توان داد در بقصدی و جنات  
 از آنها حاصل کرد بلکه پرسنده من ربکم و من نبیک و من امامک  
 وقتی تو اول گفت امام من بر المومنین و اولاد طاهیرین آن بزرگوارند  
 که در تحقیق بقول و فعل و عقاید مطیع امام و پیرو امام علیه السلام باشی  
 و اگر بفعل مرفقت کامل کرده باشی لا اقل در قول و عقاید ثابت و جاری



کوشش کنی که عالم دین از امام یار دوات خبار امام علیه السلام فراگیری و  
 اگر بگوئی امام من امیر المؤمنین و اولاد و مجاهدان زرتکوار است و در شأن  
 و احکام و صلوات و حرمت و در کتب با خبر و رجوع تو بقص و زانی خود یا عقول و اراء  
 دیگران باشد در دعوی کاذب هستی و پیکار از شیعیان نیستی و  
 شفاعت ایشان تو را در نمیگرد پس نجات بخش فقط علم معرفت و  
 ایمان بخدا و رسول و امام و طاعت خدا و رسول و امام است اما معرفت  
 بصفا و عدم صفاء معرفت مختلف و باختلاف آن درجات اهل ایمان  
 مختلف است و چون نور ایمان در دل تابد بر حسب درجتی که از ایمان  
 دارد از نور باطن و نیت معروض در گردان است و بر اثر انحراف عرض با  
 هوای پرستان موافق و در ساز نیت عجز از آن نیز ز اثر هوای  
 پرستی در عرض او از ایشان با او انس بگیرد بلکه نفرت از او جدی  
 رسد که موجب شود ابتداء و مخالفت را مملوکی خلق را با تو بدید  
 خو کند تا تو را ناچار برود آن سو کند با کجمله در عرصه عالم مومنی باشد  
 مگر آنکه بد با ما نماند آنرا را او کند و بشکلی که مومن را باشد صلوات  
 و رحمت الهی تو او را بر او نازل است **أُولَئِكَ نَكِرِمُ صُلُواتِهِمْ**  
**سَيَجْعَلُ اللَّهُ وَجْهَهُ لَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** خدا جوین باحقا و سیکو  
 فوایش بر او نه هوای پرستان بقاء و اعتقاد پرستنده شتم مخالفت کارز  
 لاجرم در نهایت کناره گزینند و از رفعت دامن فراموشینند قل

علی

**قل كل يعمل عملًا شاكطه في المناجات** الهی زیرا که چشم دل  
 بر کشودی از غفلت جداست و هرگز راه معرفت نمردی عالم در نظرش  
 چو خاک چون در دایره ایمان کشیدی بر کنیدی و چون از ایمان بدیده  
 دیدی خاک ندرت کشیدی **يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كُلِّ صَبَاحٍ أَنَا الْقَرِيبُ**  
**فَمَنْ آذَانَهُ لِعَمْرَةٍ تَطْلُوعِ الْغَيْثِ يَدْعُنْ دُرُكًا رُوِيَ كَيْفَ تَعْرِفُ**  
 و ایمان معروف بر خول در دایره معرفت و ایمان است اگر از کس  
 کنی که نفس را کمر نرستی حاصل شود یعنی تمام آنچه زرنیک و بد دیده بودی  
 معکوس بوده و علوم رستبه و تمام صنایع را در کمال نفس سودی نیست  
**مولوکی** جاهای زرگشی را بستن در آن از قدر در پایش  
 خورده کارهای علم نمندسته یا نجوم و علم طب و فلسفه گمان لغت  
 با همین نیستش ره هفتسم آسمان نیستش این همه علم بنای  
 آخر است که عماد بود کاد و شتر است بر استقبای حیران  
 چند روز نام آن کردند این کچان روز علم را حق و علم مرش  
 صاحب دل در انرا را بادش بیان امکه در قیامت  
**خبر قلب سلیم که معرفت و محبت و ایمان**



از آن خیر دخیری نافع و سودمند است قال  
 تعالی یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى القلب <sup>الله</sup> مسلماً  
 در قیامت مال و ذریه سود ندارد مگر آن که قلب سلیم کرده باشد  
 از سادت قلب آن است که نیات آن شوب بر آید باشد هر  
 چه نیت خالص ترقیب سالم تر است هر چه قلب سالم تر تقوی زیاد  
 تر است هر چه تقوی زیاد تر اکرام بیشتر است چه بسیار ماکور است  
 غلام سیاه نور که پای در طریق طاعت نهاده است باری  
 سفید بر پشت بر بندد نور خجسته مخالفی که روی داده است باری  
 سیاه بر وزخ شوی تشبیه کردن دین را با طفلی که نظر  
 ناقابل طفل در هر زمانی او را معلم بسیارند  
 که مناسب حال طفل است و چون تقریب <sup>بکمال</sup> باشد  
 او را معلمی و اگر از بند که از جمیع معلمین کامل  
 تر است و پس از تکمیل دیگر تغییر معلم او را  
 او حکم دانش روانیت و بیان بعضی  
 از آثار

از آثار نیکو که بر ظهور موفور السور حضرت ختمی  
 مرتبت صلوات الله علیه و آله مرتب است  
 چون طفل دین در تربیت معلّمین مشین یعنی انبیاء بر سلین کمال  
 رسیده و بر ذوق مراد الهی نبوده تعلیم رسول خاتم را در تکمیل او شرط  
 دید آفتاب خود مدینه المثل احمدی را در شرق شرب طالع داشت  
 دین دامل دین بر دو نکته است زین است حکمت نسخ عمل در بیان  
 سابقه و عدم جور نسخ دین جنیف و بقاء ان تا قیامت دین است  
 دلیل شرف رسول بر انبیاء مکذشته و دلیل خصلت او صیاد رسول  
 از این نظر بلکه دینی پیغمبری بودند که کامل تر بود و دینی حفظ نمودند که  
 کامل تر است اما دلیل نقصان او بیان سابقه و کمال این دین کریم  
 الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی است که در بیان  
 اما این محل سخن نیت با کمال طاعت چه که در عهد جاویدت  
 جهان را در کرده بود بطور موفور السور رسول اکرم صلوات الله علیه  
 بنور عقل سبد کشت شغل بزرگ هدایت را در شاه راه طریقت  
 مشغول داشت تا خدا جویان بصیرت و پناه قدم در راه طاعت آید



کثرت ایمان تسلیم و انصاف نور به است رو یافت بوجهی کجول و  
 اعتداف نظمت ضلالت شناسی قال الصادق علیه السلام  
 فَمَنْ انْصَفَ قَبْلَ الْحَقِّ وَتَوَكَّرَ الْمَاهِرَاتِ فَقَدْ اَدَّتْ اِيْمَانَهُ  
 وَ اَحْسَنُ صُحُوَّةً مِنْهُ وَصَلَانَ عَقْلَهُ اَرَى بِانْصَافِ دَاوُدَ  
 قَبُولِ حَقِّ كُرْدَانِ وَ تَرْكِ مِرَاغِ مُنَوْدَانِ اِيْمَانِ مَحْكَمِ دِيْنِ مَحْفُوظِ عَقْلِ رَا  
 زَلْتِ مَعْرُوفِ اَبْتِ مِثَالِ جَوَاعِ نَصِيحَتِ دَرِيْءِ جَمْعِي رُوْشَنِ  
 دَاوِي دَر مَوْعِظَتِ دَرِيْمَانِ جَمَاعَتِي كَمَا اَرَى بَعْضِي دَر كُوْشِ كَسْبِ رَحِي  
 فَرَاوِشِ جَمْعِي بَرَدَرِزِ جَمَاعَتِي وَ كُوْزِزِ قَوْمِي مَوْعِظَتِ فَايِدَتِ كَرِيْمِ  
 كَرِيْمِي بِخَالِفَتِ نَسِيْحَتِي تَرِيْمِ مَا اَصْلَانَاكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اَللّٰهِ  
 وَ مَا اَصْلَانَاكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ يَعْنِي اِهْرِيْمِ اَبْتِ رَا  
 قَامَتِ نَا سَا زَبِ اَنْدَامِ مَاتِ وَرَنِ تَشْرِيفِ قُوْرَا لَای كَسِ كُوْرَا  
 نِيْتِ قَالِ سِحَا نَهْ وَ تَوَكَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءٌ  
 وَ رَحِيْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ لَا تَوَكَّرِي الطَّالِبِيْنَ اِلَّا اَجَابَا رَا  
 سُوْرَا اِيْمَانِ دَاوُدَ رَزِزِ دَرَايِ كِتَابِ كُوْهَرِ بَرَدَرِزِ بَطْلَتِ كَفُوْرَا  
 اَز اَنْ حَرْفِ بَرَسْتِ كَرِيْمِ چَشْمِ مَوْفِقِ رَا قُرْآنِ نُوْرِدِهِ دِيْدِهِ  
 سَكْرَ رَا قُرْآنِ كُوْر كَرِيْمِ مَوْجُوْمِ بُوْدِشْتِ كَمَا اَز اَنْ عِلْمِ جُوْيدِ مَبْتَلِقِ

زبان رسد که طریق خلاف بود پس بنادانی و خلاف باقی مانده  
 دعایت در راه هلاکت کشنه قال عمرو علاء آما الذین فی  
 قُلُوْبِهِمْ ذُرْعٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَابَاهُ مِنْهُ اَتَّبِعَاءَ الْفِئَةِ وَ  
 اَتَّبِعَاءَ مَا دَرَبُوْهُ وَ مَا يَعْلَمُ بِاَدْبَالِهِ اِلَّا اللّٰهُ وَ الرَّاسِخُوْنَ  
 فِي الْعِلْمِ هُوِي پَرْتَانِ بَحِيْثِ جَبَلِ يَاسَكِي كَمَا دَر دِيْنِ دَر رِيْبِ  
 كَفَرِ ضَلَالِ وَ تَاوِيْلِ خِلَافِ حَقِّ مَبْتَاهِ سِرْدَرِزِزِ وَ حَالِ اَكْبَرِ ضَرْوَانِ  
 دَر اَسْحَابِ دَر عِلْمِ مِجْكَسِ سَتَقْلَهُ نَمِيْدَانِ تَاوِيْلِ تَشْبِيْهِ رَا مَرَا دَر اَز اَسْحَابِ  
 دَر عِلْمِ اَكْبَرِ اَشْيِ عَشْرِيْزِ صِلَوَاتِ اَللّٰهِ عَلَيْهِمْ جَمْعِيْنَ كَمَا بَعْلَمُ لَدُنْ اَز تَامِ رُوْزِ  
 قُرْآنِ وَ اَقْفِ بُوْدِزِي قَالِ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 كُوْنِيْتِ اِلَى الْوَسَاكَةِ فَجَلْتِ عَلَيَّهَا اِحْكَامَتِ مَبْنِ اَهْلِ النُّوْرِ  
 بِتُوْدِيْمِ دِيْمِ وَ مَبْنِ اَهْلِ الْاِنْجِيْلِ بِاَبْجَلِيْمِ وَ مَبْنِ اَهْلِ الرُّبُوْبِ  
 بِرُوْبُوْبِيْمِ وَ مَبْنِ اَهْلِ الْقُرْآنِ بِفَرَقَانِيْمِ وَ اَللّٰهُ مَا فِيْ اَهْلِ  
 قُوْرَانِ فِي لَيْلِ اَدْنَاهَا اَوْ سَهِيْلِ اَوْ جَبَلِ اِلَّا اَنَا اَعْلَمُ فَمِنْ  
 قُوْرَانِ وَ فِي اَيِّ شَيْءٍ قُوْرَانِ مِيْضِرَا يَدِ هَر كَاهِ مَرْدَمِ عِلْمِيْنَ حَكْمِ  
 مَن كَسَبَ وَ بَرَسَا دَهْ حَكُوْمَتِ تَشْبِيْهِ هَر اَيْنِهْ حَكْمِ يَكْتُمِ دَر مِيْمَانِ اَهْلِ



تورته تورتو و در میان اهل نخل در میان اهل زور زور و در میان  
اهل قرآن تیران ایشان سخدا سوکنه که نازل شده استی در هر زمان  
و در هر مکان مگر اسکندریه در حق کیت و نزل آن از صیت  
بر اثر فرمایش گویم الله دین سلام الله علیه تمام کتب آسمانه در  
بودند که از جمله قرآن و نزل و تاویل محکم و متشبه و مانع و مسووع و  
تمام بطون در هر قرآن است و وقتی مردم راه لغو قرآن در راه  
که در همه حال از همه حیث رجوشان ایشان باشد و بخیریکه و فرود  
سری از در نفسی در نیانند اگر مردم بقص و دانش خویش فهمم از هر کس  
خدا و رسول قیم بعین نفرمودندی قال رسول الله

صلى الله عليه وآله من قرأ القرآن  
بترأيد فليتبوء ثوابه من الله  
صلوات منضاد و دو فرقه با لکه بدان  
صلوات در ضد متشابه و هر بیت در ضد محکم است اما  
سطلق مسووع از متشابه و سطلق محکم از نواسخ است و این  
است حکمت اکه فرموده اند متشابه آیات را در بر محکمات

بار بنیامه

ایات بنیامه یعنی نمک بچوئید مسووع و متشابه که مورش فساد و  
صلوات است نمک بچوئید بناسخ و محکم که موجب رشاد و هدایت  
است و نظر بنا که بسیاری از مردم تمسک به و مسووع قرآن نمک  
حسته لصلوات در نهاده اند و بعضی که محکم و مانع بر حسته  
قدم در جرم هر بیت نهاده اند از کریمه قاتما الذین فی  
قلوبهم ذریع فلیتجنون ما تشابه منه ابتغاء الفتنه حقیق

مراد توانه یافت قال سبحانه یفضل به کثیرا و یفضل به  
به کثیرا و ما یفضل به الا الفایستقین مراد از فاسق سطلق  
کافر و شرک و منافق است که با کفار ضد و رسول طریق صلوات سپرده  
یا بعد هم قبول دلالت هلاک خود اختیار نموده اند و هر بیت فقط مخصوص  
قومی است که قبول کردند ولایت ابراهیم بن علی علیه السلام و اولاد و اطهارین  
ان بزرگوار را و بر هر قبول ولایت سلام دین از ایشان پس  
بنمودند بیان ایکه جامعیت قرآن سلب اختلاف  
اعتدت که بطاهر هر یک از فرق از آیات  
بحقیقت خود شاهد اقامه مینمایند ولی تمام



۱۲۴  
 آیات رحمت شریلا و تاویلا و در شان آل  
 عصمت علیهم السلام نازل شده و تمام آیات  
 عذاب شریلا و تاویلا در شان مخالفین و منکرین  
 و مبغضین آل عصمت علیهم السلام وارد است  
 بجای آنکه در آن درود هر قتی از ذوق منفرد و در ذوقه توانند  
 برای اثبات حقیقت خود از ظاهر قرآن شاهد بگیرند در حالتی که  
 آیات دیگر بلکه همان آیات که سینه شرافت شریلا و تاویلا بطلان  
 دفا و مذنب حاکم است و نور معرفت و ایمان در هر دل تاب  
 صاحب دل تواند که جمیع مفاد در ذوقه با طوره را بنواست و محکات قرآن  
 بطوری جواب گوید که برای هیچ فرقه مجال سخن نماند و از آنکه  
 قرآن مخالفان و عصمت شرف نازل یافت تمام آیات رحمت  
 شریلا و تاویلا در شان آل عصمت نازل شد و تمام آیات عذاب شریلا و  
 تاویلا در حق مخالفین و مبغضین آل عصمت نازل است حقیقت  
 بیان قرآن را از نظر و بطن و شریلا و تاویلا آل عصمت میدهند  
 که صاحب پیشه پس هر کس خواهد حق تحقیق بطول و در روز و شریلا  
 و تاویلا قرآن و حق شریلا و تاویلا فقط از آن مخالفان و منکرین

ما خود دارد

۱۲۴  
 ما خود دارد فرمودند حقیقت علم غیر سه کما از خانواده که نزل و می آست  
 میان آنکه از قرآن شاهد آوردن  
 و نیل صحیح مذنب نیست و علم  
 بدین و مذنب از فهم اصطلاحات  
 طاهره و علوم ظاهره مستغنی است  
 بلکه نوری است که خدا در دل  
 بند و مومن پندارد و بر این مطلب گوئیم

اینکه هر قتی از اهل برکت و ضلالت باقی تمک جسته و حقیقت خود  
 از کتاب خدا شاهد بنیادند و عوام بی چاره بلکه بسیاری از خواص را محکم دلی  
 است با خود خیال کنند که فلان شیخ یا فلان مرشد هر چه بگوید بر طبق  
 آن آیه آقامه میکند پس چنین کس با چنان فضل حکومه اهل برکت و باطل تو به  
 بود پس بر اثرش برودند و نزدش سر نهند و غافله از آنکه آیه خواندن در قرآن



شاه آوردن دلیل بریت ایزت چه بسیاری از مردم که قاری دعا  
قرآن بودند و پیش نهی ایشان داغ سجده داشت و در رکاب امام سجاده  
بیرفتند و عاقبت مخالفت نمودند امام را پس ممکن است آیات را که شیخ  
و مرشد در رس فلان فرقه و فلان مذهب شاه مراد کرده است از شاه  
و منسوخ آیات باشد که نزد اهل معرفت و دانش موجب ظهور زنی است  
که در دلهای ایشانست و عوام بچاره و خواصی که در حکم خود عهدت نیستند  
و بحسن ظنی که بر شیه و مراد و تقلد خود در زبان دانسته اند که آقا از امام  
دقائق و حکایات بطون در روز قرآن الکا است و دین و مذهب بکمال  
و حکام و مطلق حلال و حرام را از روی کتاب و سنت خالص کرده است دعا  
غذای پاکیزه برای روح ایشان مهیا نموده که فرخوردن ایشان را از حسی  
اهمات مهمات بخدا قسم آمدن باریچه نیست و علم و دانش و حق را  
خدا بر شیخ ابی و سلطان کتابهای مختلف و فهم اصلاحات مختلف نمیدهد  
بلکه نوری است که مردان را در بعضی هر کس که قابل نور است پس هر دل قابل نور  
و هر آیت دلیل صحت مذهب و طریقه نیست آیات وقتی دلیل صحت  
مذهب است که فقط از نو اسخ و حکایات باشد با تاویل آن از  
امام علیه السلام رسیده باشد که حافظ دین است بیان الکه

قدم

فرقه محقه ناجیه یکفره از همه تفاد و  
نه فرقه است و حکم عقل و نقل و  
احیاط فرقی است که در همه حال و  
از همه جهت در اصول و فروع و جزو  
و کل اطاعت خدا و رسول و امام موجودند  
در هر فرقی که این صفت موجود نباشد می شک است  
اعتبار ظاهر و صلاح ظاهر ائمه است محل عماد  
منت بدان متمم کتاب خدا و عترت طاهره رسول  
باید از همه جهت تمکین کتاب خدا و عترت رسول باشد و هر فردی که  
برین صفت باشد و مطلقا خود برین کند حکم عقل و نقل و احیاط بکند  
فرقه ناجیه محقه است که طاعت کرده است خدا و رسول و امام را  
اما حکم عقل عقل کوبد چون نصب امام برای حفظ دین است



اطاعت و تمشال او واجب است و باید با قبول امام در امانت  
 مرده را مانع که در میان دوست غافل است اما حکم نقل  
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و قال  
 تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون حکایت  
 که اهل ذکر و اولی الامر که مقرض الطاعه اند و علم نیز باید از ایشان فرا  
 گرفت اهل بیت رسولند و بتین مراد قول رسول است صلوات  
 علیه و آله که فرمود انما اتی باریک فیکم لتفیلین ما ان تمکنتم  
 بهیالین فصلوا کتاب الله و حیرتی اهل بیتی اما حکما  
 حیاط نظر بآنکه تمشال امام به شک مملکت نیست و شواد  
 که خود سری و غیره که در زورش خود کفش به آنکه از ضد رسول و امام  
 باشد موجب بلاکت باشد پس گوئیم باطل است عقاید  
 علی کافره که بکتاب ضد و عترت رسول ایمان نیارده اند  
 و باطل است اعتقاد شصت فرقه از عامه که بکتاب ایمان  
 آورده اما بتک ایشان در مدلول کتاب عبرت طاهر رسول  
 نیست و باطل است اعتقاد دو دوازده فرقه از ایمان  
 که بظاهر معتقد با مات و امام شده لیکن از همه حیث در استکشاف

معاذ اول

معانی و مدلول قرآن یا در فهم سائل و حکام فرعیه عبرت طاهره  
 و فریاض است اقتدا اندازند و بسبب وضع بعض مدع و فضول و رجوع  
 باراء و عقول با طهر امر خویش تن از کتب و عترت به نیاز دارند  
 کمر همه و ما یوفین اکثرهم بالله الا و لهم مشیر کون در حق این جنبه  
 فرقه است چه مثل کافره بخند او رسول ایمان نیارده اند و شصت فرقه از  
 عامه نیز مدلول و لکن قولوا سلیمان اسلام طاهر داشته نه ایمان و ایمان  
 بدون شرک ایمان فرقه ناجیه است و دوازده فرقه از ایمان حکم  
 آیت مومن شرکند و بر بعض علماء بلد که میگفت  
 جمیع امامین متحد و مومن و اهل نجاست  
 بدان باطل است عقاید که جمیع فرقه امامیه را با تضادت مخالفی  
 که در زنده و نابشر شمارد چه جمع دو ضد محال است و لا محاله حکم عقل نقل  
 ناجی از تضاد دو ضد فرقه اسلام فرقی است که در اصل و فرع و ضرر و کل کتب  
 بکتاب ضد و عترت طاهره رسول است و باراء و عقول تصرف بر او  
 دین ننموده اند و با فرض و با فرض تضادت و مخالفی که امامین با یکدیگر  
 دارند که جمیع فرق امامیه را ناجی دینم تصور نمکوب رسول است حال



صلوات اللہ علیہ و آلہ استغرق امتی علی  
ثلث سبعین فرقه واحده منها ناجیه و الباقی فی النار  
فرمود است پس ازین مضافه سه فرقه میشود یکفرقه ناصی باقی بکنه  
اسدیان در رسالت رسول صلوات اللہ علیہ و آلہ و شرفش بر طبق  
مکنت تقصده اگر تحقیق نمائند سرشته دانسته اند پس خلاف  
ایشان بعد از رسول از حیث قبول یا انکار آل رسول است  
و قبول شرفش آل رسول بعد از رسول صلوات اللہ علیہ و آلہ بر طبق  
موجودات و ممکن است فرع قبول ولایت ایشان است که بعض  
امامان از آن تعبیر فرستند و تاویلش عرض ولایت است  
**قال تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض**  
**و الجبال قابین ان تحملنها و اشفقن منها و حملها**  
**الانسان انه کان ظلوما جهولا** با فرض آنکه مجتنب  
مفسرین مراد از امامت مطلق امامت ظاهره یا مطلق ادعای دولتی  
و فرائض و حکام باشد مودت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در اولاد  
ظاهرش که مراد رسالت رسولند عظم امامت و شرف فرائض و  
واجبات است و بحیث عظم این امامت حفظ باقیات آن

از هر چیزی

از هر چیزی عظیم تر است در میان اعتقاد شیعه و  
سنی در امر خلافت و عصب حق  
**امیرالمؤمنین علیه السلام اما شیعه را**  
اعتقاد این است که بحکم نصوص پس از رسول خلافت مخصوص  
امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و گویند بعد از وفات رسول صلوات  
اللہ علیہ و آلہ خلفاء ثلاثه غصب حق امیرالمؤمنین نموده و در بر سبطی رسول بعد از  
علیها اسلام زدند و فکر را که مخصوص رسول بود بچهره و بعد از آن غصب کردند  
و بر حسب این اعتقاد بغضشان نسبت بغاصبین حقوق علی و رسول  
ظاهر است و مهدی را بر ایشان حق خلافتی نیست اما عامه باهم  
از دقه خم غیر در نصب امیرالمؤمنین علیه السلام و اقصیه و آن نزد کور را اناناً  
از جمیع اصحاب علم و فضل میدانند بحکم حدیث شریف لا یتجمع امتی  
مطلق خطاه گویند مردم بعد از رسول خلافت ایبه بکبرن ایبه قحطه اجماع  
کردند و علی علیه السلام نیز داخل در جمیعین بود و بطیب نفس باید بکبرت  
نمود و بعد از ایبه بکبر عمر خلیفه گوید و بعد از او عثمان خلیفه شد پس از  
عثمان علی خلیفه رسول است لاجرم این اعتقاد تقضی این است که در



میان علی و خلفاء بطاهر و باطن موافقت و اتحاد باشد و در اینحال طغیان  
 بر ایشان وارد نیست چون محل نزاع معلوم شد اکنون گوئیم اوله لقبه  
 ارتب ب و شت کافی نیست نظر باینکه هر چه تو از فضل ابراهیمین و صلوات  
 او بعد از رسول سخن بر آنه عامه از آنکه آن نزد کور ضعیفه چهارم میدانند  
 و با خلفاء متحد خوانند گویند تمام این فضایل در حق علی صحیح است و شایسته  
 نزارد با آنکه مصلحت و دید انتخاب برای پیشرفت کار مدینه رضای او  
 خلافت خلفاء و آنرا زشته و هر چه از ضمیر و ظلم و غصب حقوق ایشان  
 نیست و هر تمام را سکر است مثلا بگویند غصب خلافت ابراهیمین  
 و بتول علیها سلام کردند بگویند رضای عن کینه ای که مگر را که غصب حق علی  
 و بتول را کرده است یا عن کینه عمری را که در بختان علی را سوزانند  
 و در پہلی بتول زد و در میان کردن علی در بخت یعنی تمام  
 این فقرات افترا و دروغ است پس با چار باره فقط از در عقل  
 داخل شد و مسئله غصب حق و ظلم را بدلیل عقیده بدلیل داشت  
 پس اگر فی تحقیق معلوم شد علی علیه السلام با خلفاء اتحاد و موافقت  
 داشته و اجماع خلافت الی کبر بر رضاء و رضاء او بوده است  
 اینهمه شایب در طاعت بر خلفاء صحیح نیست و باید جلک را ضعیفه دانسته

در علم بیان

در همه حال سنا گوئیم و اگر معلوم شد مخالف بوده اند و خلفاء غصب حق  
 علی علیه السلام نموده اند و انتخاب با آنکه اعلم و افضل و نفعه صحیح و داد داد  
 و پسر عم رسول بود او را داخل در اجماع خود نموده یا آنکه تقریر سرد داخل نموده  
 پس اجماع صورت نگرفته و اگر صورت گرفته باشد با فرض اجبار علی  
 علیه السلام صورت صحیح برشته است که بران اجماع اعتماد تو اوان نمودن  
 گوئیم در روشن عاریت یا خواهی گفت علی علیه السلام و  
 خلفاء متحد و موافق بوده اند و اجماع در سقیفه نبی ساعده بر خلافت  
 الی کبر بر رضاء و رضای علی علیه السلام واقع شد در این صورت عقدا  
 تو خلافت علی بر رضاء و رضای خلفاء ثلاثه است و علی ضعیفه  
 چهارم رسول است و باید من و تو که شیعه دینی هستیم اکنون  
 تابع امر دینی علی باشیم که خلیفه امر رسول است و پروردی من در  
 ابراهیمین علی علیه السلام بر رضاء و رضای خلفاء است چه با عقدا تو  
 از دطاعت علی علیه السلام اشغال خلفاء کرده ام که حقیقت براد  
 اما تو چون مطیع پرورد علی نباشی و کردار و کفارت مخالف پروردی  
 انتخاب باشد نظر با اتحادی که با عقدا تو علی و خلفاء داشته  
 و در آن علی و خلفاء از تو پزیرند یا خواهی گفت



علی و خلفاء مخالف بوده و اجماعی که در یوم تئیفه واقع شد برضای  
 و امضای آنجناب نبوده و اگر در داخل نموده اند مجبور بوده است  
 در این صورت بحقیقت اجماع منعقد نشده و خطاست خلافتی که  
 فرع چنان اجماع است و قطع نظر از آنکه در اینجا مقامات است  
 و دیگر برای تو مجال سخنی نیست گوئیم در اینجا که غضب حق اگر کسی  
 علیه اسلام حکم عقل معلوم شد امر در این میشود باطاعت علی و عاصم  
 حق علی یا هر یک از ایشان اگر کوفی هر دو را در همه حال اطاعت  
 یکیم جمع ضمیمین است و بدان ماند که در زمان اطاعت کنی خدا و شیطان  
 و عقل و جهل و حق و باطل را پس شرک تو ظاهر است و اگر کوفی  
 فقط اشغال خلفاء بنمایم با علم می که بفساد خلافت ایشان و غضب  
 حق علیه اسلام در روی انکار حق کردن و حق را در گذشتن  
 حقیقت کفر است **قِیْسُ فَوْزٍ نِعْمَةُ اللَّهِ ثُمَّ يَنْكُرُ دِيْنَهُ وَ اَكْرَهُ كُوفِي**  
 اطاعت یکیم علی علیه اسلام را که حق است تو نیز با من شیعه ام در  
 اعتقاد موافقی و در اینجا که سکه غضب حق معلوم شد هر چه شیعه از  
 ضمیمه و ظلم در حق است قبول ما بخلفای نسبت دهد جادارد چه بر اثر قوت  
 و غضب خلافت کردند آنچه کردند محض در ادیت و در از علی قبول

مرد اسلام الله علیه کاری کردند که تمام طلبهای اهل عالم تا قیامت شرح است  
**در بیان مکاتبه ابی بکر و ابی قحافه پیش**  
**که دلالت صریحه دارد بر فساد خلافت**  
 او چه قدر روشن بیدار فساد خلافت خلفا را مسکانه که در حال  
 خلافت ابی بکر نمایان او در پیش واقع گردید **مَنْ لَطَفَ لِي فِي مَرْبَعِ**  
**پیش برادران شرح نامه را جلوه نکارش داد مکتوب ابی**  
**بکر مانی قحافه بن خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله ابی ابی**  
**قحافه اما بقدر فان اناس قدر ضوابطه فانه ایوم خلیفه انه فلو قدرت**  
**میلان کان حسن بک یعنی این نامه از جانب خلیفه رسول الله**  
**سوی پرورش ابی قحافه برستی که مردم برضای و رغبت خلافت کن**  
**ش در داده زهر اکنون بن خلیفه ضمیمه هر گاه نزد ما آئی مجال تو بگردد**  
**است چون ابی قحافه نامه بر خواند رسول رکعت چه چیز شمارا از یکدیگر**  
**و اطاعت تا منع کرد که باید بگریختن در داده و خلافت او رضی شیعیه**  
**کفت علی جوان بود بسیاری از قریش و غیر گشته یعنی دلها با او میل**



نمودد ابو بکر حسن ز اوست لذا در برابر کزیند ابو جعفر گفت اگر هر  
 خلافت یسین باشد من خلافت سراد از مردم و گفت در حق علی ظلم کرد  
 و حال آنکه رسول خدا برای علی از مردم بیعت گرفت و مردم را بیعت  
 علی خواند پس جوایب نامه بکاشتت جوایب که ابو جعفر  
 باقی بکمر نکاشتت من ابی جعفر از ابی بکر اما بعد تقدیر آنانی  
 کتابت فویدت کنان حق نقض بعضی بعضاً مرة تقول خلیفه رسول  
 مرة تقول خلیفه الله مرة تقول ترا ضوا ابی ناس و هو مرتب فلا یمن  
 فی امر یصیب علیک المخرج نه عند اذ کون عتباک نه الاله انه اولاد  
 النفس اللوامة لدی الحساب یوم القیامة فان للا سور مدخل و مخرج و  
 تعرف من هو اولادک فراق الله کانک تراه و لا تدمن صاحبان  
 ترکما ایوم حق بلیک در اسلام کن بعضی مکتوب تور سید بر او  
 اجمعی ماقیم از دین حیث که بعضی آن نقض بعضی است گاه کوه  
 خلیفه رسول ضایم گاه کوه خلیفه ضایم گاه نویسی مردم خلافت  
 من رضی شد بر دین بر شسته است الله و خدا کاری نشود که خدا  
 خروج از آن بر تو دشوار باشد و در یوم حساب بان است عانت  
 کنی نفس خود را بر ریشک برای کار آمدن خلیفه و مخرج شماست و تو خود  
 نشان می

میشناسی آن را که از تو بخلاف سراد از تربت پس بخوی خدای  
 سبحانه را منظور دارد که گویا می بینی او تعالی را داشته و آنکه در صاحب  
 خلافت را چه ترک خلافت در نزد سر تو سراد از تربت در برای تو  
 بسلات نزد بیکتر در میان خلافت مبرالمو  
**منین و حسین صلوات اللیهم**  
**برو قشیریل و خلافت ائمه که گاه از**  
**اولاد حسین علیه السلام برو قشیریل**  
**و وصیت رسول صلوات اللیهم**  
 و ابی ابوبصیر گوید از ابی عبد الله علیه السلام پرسید هر کسی اولاد  
 الامر فرمودند مرد از اولاد الامر علی حسین است گوید که هم مردم  
 میگویند چرا خدای تعالی از ایشان یاد نفرموده فرمود که تا بازل  
 شد خدای سبحان یسین کرد عدد رکعات از او رسول یسین فرود  
 رکوة مارل آید و بیان نفرموده قرار از او رسول بیان نمود ای حج  
 نازل کرد بر اما تعیین طواف از رسول است پس پسین اولاد



اولی الامر هم رسول است و رسول بعین فرمود تا پس از وفات  
 پانچس بنار و ابقام او بمازنیار **قال سبحانه**  
 و لا ینال عهدی الطالین بره را بکرم نیارند که نه  
 را بشیر و انکوزند اولی الامر آنکه دین بودند که طرقتی دامن عصیان  
 بوشت عصیان آلوده کرده ظاهرشان زرد زب تیره باطنشان  
 از خوب تری است **در میان نزول آیه تطهر در**  
**شان جمله طه صلوات اللہ علیهم**  
**تر ملا و در شان ائمه نه گانه تا و ملا**  
**قال سبحانه انما یرین الله لیس عتکم الحرس**  
 اهل الیت و تطهر که تطهر ال اللہ و نزل ام سلمه در زیر  
 کس بیانه در آمدند رسول خدا عرض کرد اللهم ان کل شیء اهلاد  
 ثقله و هو لای اهل پتی و ثقی قات ام سلمه است سن اهلک فقال  
 انک الی غیر دکن هو لای اهل و ثقی ام سلمه زوجه رسول و در خانه رسول  
 است او را کفش انجام امر تو خیر است لکن اهل بیت من  
 علی و فاطمه و حسنین است یعنی تو را از اهل بیت من نیستی در آن  
 بحث

حیث که مدد را نیز امر بر علم و عصمت است که در تونیت با جمله  
 نظر با که بر لالت هر دو آیه امیر المؤمنین و حسنین علیهم سلام در ولایت  
 امر و طهارت برکت بودند و رسول صلوات اله علیه در حق هر سه وصیت  
 نفرمود و آن بود که امیر المؤمنین علیه اسلام در حال شهادت امامت بر یکدیگر  
 از فرزندان خود پس حکم ثریل و وصیت رسول داد لویسی که حیث  
 سن بختی علیه اسلام را بود امامت بر دیگران و از آن جانب نیز  
 بنامس ال عبا صلوات اله علیهم تنقل کردید و حیث شاکتی که انتخاب  
 در ولایت امر و طهارت با پدر و برادر داشت امام بختی علیه اسلام  
 را نیز سه بطور که معمول مردم هر عهد است که مال و جاه فرزندان خود را  
 عهد امامت بفرزند بسیار و چون امام حسین علیه اسلام شرت شهادت  
 چشمه تا دلیل کریمه و اولاد زعامت لفظهم الی بعضی فی کتب الله جاری  
 پس بالورشته امامت و خلافت بسیه سجا علیه اسلام تنقل شد و همچنین  
 تبادل همان آیه یعنی بمرثاث و وصیت امام سابق با امام لاحق رسید  
 رسولی حسنین علیهما سلام که آیه در حق هر دو نازل شده و رسول نیز از  
 خلافت هر دو خبر داده بود و در برادر خلیفه کردید و همچنین پس از امام  
 حسین علیه اسلام که خلافت در اولاد و جفا دان ما بمقام استغراب



برادر کوچک تر از فرزند بزرگتر پس ائمه نه گاه از ادلا امام حسین علیه السلام  
 بمیراثه که خدا فرموده و تعیین رسول و وصیت امام سابق امانت را  
 تصرف بود بر بانصره که از خدا در رسول و حق ابراهیم بنین علیه السلام  
 در گذشته بود و خطای اهل بیت در جماعتی که کردند لایح است جماع مردم  
 که برابر است بنصره را که از صاحب دین است خطای یک تیره مظهر  
 شد از جهت آنکه امامت محمد بن احنفیه تن در در در به آنکه نصیب  
 با وصیت با وراثت بحق باشد و با وجود امام محمد باقر علیه السلام که برادر  
 نزاکت بود و علاوه بر تصریح رسول بمیراث شرعی و وصیت پدر امانت  
 با دست حق گردیده و عقاید زبده در امانت زمین مع علیه السلام  
 شهود است و ایشا است فاد عقیده اسماعیلیه با آنکه هم عیال در زمان  
 حیات صاحب ائمه اهل وفات کرده بود بعد از وفات ائمه علیهم السلام  
 اما متفق بر اینند دعوی جعفر کذاب بعد از شهادت برادر با آنکه  
 او را چون حجه اهل قائم شطر صولات اهل معینه فرزندی بود که سود بخشید  
 با تحمله حکیم نص و در امانت و وصیت خلافت و امانت بعد از  
 حضرت عسکری علیه السلام حق حجت عهد قائم شطر محمد ابن الحسن الزمان  
 است محل اهل فرجه پس بر امانت و خلافتی که او است حافظ دین  
 خدا و شرفیت و منجای رسول و عالم با کمان و با کون است نظر با کینه  
 خلیفه زکی

خلیفه رسول است که با کمان و با کون عالم بود بخلاف انبیا گذشته که گذشته  
 واقف در آینده چه خبر بودند **قال ابو عبد الله**  
**عليه السلام** اني لا اعلم ما في السموات وما في الارض و اعلم  
 ما في الجنة و اعلم ما في النار و اعلم ما كان و ما يكون ثم قلت  
 هبة و تراي ان ذلك كبر على من <sup>شأن</sup> سمعه فقال عليه السلام  
 من كتاب الله عز وجل ان الله عز وجل يقول و نبيه بيان  
 كل شيء چون لا محاله در کتاب الهی بیان هر چیزی شده است پس  
 ائمه علیهم السلام بصوره که قیام آنند بحیث باطنی که بعلم کتاب و آینه نشسته اند  
 را که در آسمان زمین و بهشت و دوزخ است و عالم بود بر تمام اوقات  
 عالم از گذشته و آینده و علم امام گذشته و آینده مانع عدم شهود آن نسبت  
**مثال** زیر را فیه دانه در حالتی که کسر سائل فقه او را در نظر نیست الا  
 و حال توفیه در جوع از تمام سائل وقف و اگاه است اگر مردم از در آن  
 در ایند از این تحقیق حقیقت ابراهیم بن داود و اهل هزین صولات  
 علیهم السلام است و از جهت علم و عصمت شرف ایشان بر سایر صحاب رسول  
 شهود است و نظر با کینه حامل دین کامل تر و علوم بیشتر و تکالیف شکل تر و زیاد تر از  
 افضلیت ان بر انبیا و گذشته لایح و در نزد اولاد ایشان محبوب تر و هر کس بود



افضل العمل اخرا پس بهشت جای دوستان ایشان دوزخ مقر  
 دشمنان ایشان است دوت دوست هم دوست دشمن دوست  
 ای دشمن است و حکم هم مع من آیه رضی نشوند دوستان  
 را دوزخ برند پس شفاعت فرماید که کاران را دوزخ نبرند  
 که دشمنان را به بهشت آورند چه عقایدشان در بهشت بهشتیان  
**نیت قال لعالم و لکوف فطیک ربک فخر رضی بقدری**  
 باری سبحانه در که کاران است بخند که رسول صلوات الله علیه  
 خشنود شود دشمنان نشود مگر بگناه که باری سبحانه خشنود صایان  
 است را چه هلاک هر فردی از دوستان روح خزان رسول الی  
 است فرمودند این آیت مبارکه از هر آنی بهتر است بخش که کاران  
 است رو بر جمع طلال طله و یقباد و دو  
**فرقه ارفوق اسلام و تعیین فرقه**  
**ما حیه تریلت و مکر ماری موصد بودن داد عالمی**  
 را یگانه داشتن شرط بقول رسالت رسول و حیات رسول در  
 عالم دین است از ایشان پس موصد نبودند که بودی که بوجود صانع  
 قالی مقصد نبودند یا مقصد بوده یکی یگانه نبودند یا یگانه باشد  
 لیکن قول

لیکن قبول نکردند رسالت رسول را یا قبول رسالت نمودند لیکن محبت  
 ال رسول نبودند یا لاف محبت نیندند لیکن در عهد رسالت دین بر ایشان  
 بغیر آن رسول یا بر اثر اراده و عقول است **علت هلاک و هلاک**  
**و مشهور هلاک دهرین در حضرت محمد عتقاد بوجود صانع تعالی**  
**ظاهر است قالوا ما یهکنا الا الذهر و ظاهر است هلاک نبویه**  
 و صاحبین که میگفتند بر ترا موهبت و نور است **علت هلاک**  
**مشرکین اما شرکین بحیث شرک عدم موصدشان انکار است**  
 خبر خدای سبحانه رسید و شصت بت را تایش نمودند و تعجب نمودند از  
 آنکه رسول صلوات الله علیه را میفرمود پسر سئیه خدای یگانه را  
**قالوا اجعل الالفة الها و احد اذ مطوف بر شرکین است رضی**  
 از یهود کفشد غزیر خدایست و کردی از نصاری که بسته خدای قائل گشته  
 و خدا را تالش ثلثه پنداشند و قومی که کفشد مسیح دین اله است چه  
 موصد بودن منافات دارد با شرک تراشیدن **علت هلاک**  
**یهود و نصاری و مجوس** اما یهود و نصاری و مجوس







خویشین از ائمه دین علیهم السلام می یارواند  
 و بال عصمت رجوع نمایند لاجرم قصیه بعکس  
 نمی بخشد یعنی محب اهل ضلالت مبنفص  
 ال عصمت است هر چند که بظاهر خود را  
 محب ال عصمت مبنفص اهل ضلالت  
 شماره و قال ابان بن عثمان ما جعل الله خيرة في اتباع  
 غيرنا فان من اذفنا خالف عن دنا ومن واثنى عن دنا  
 في قول ادعمل فليس بضاد الا نحن منهم حيث خلدني كه ضاين  
 ال الله وكرين وبنفصين وخالفين است مرقت مال الله وخذ  
 معالم دين از ايشان تقضي حب ال الله وبنفص را بكار و مخالفت  
 بنفص و سكر و مخالف ال الله است و حصول حب و بنفص قول  
 و تبرى حاصل شود و تولى و تبرى حقيقت ايمان است و باعكس  
 يعنى چون دين و معالم دين از ايراي فانوا ده عصمت كبر حيث يقين  
 كه در ابا مخالف و سكر و بنفص ال عصمت است محب و دوستدار ايشان

و كذا

و سكر و مخالف ال عصمت است هر چند که بظاهر خویشین را محبت و دوستدار ال عصمت  
 شماره و باعكس سر و صحت دين اكار و مخالفت هوا پرستان و تمسك بمودت  
 و ولايت آل محمد است و مراد از تمسك بايشان اخذ معالم دين است از ايشان  
 فقط دعوى مودت و موالاة كافيه است قال تعالى فمن يكفر بالطاغوت  
 و يؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها  
 و الله سميع عليم هر گاه مخالفت جويد شيطان و مصلح هوا پرستان را و كبر  
 سبحانه ايمان آورد و بتحقق بعهده محكمي چنگ زده باشد كه ايكجا باره شده است  
 ايمان بخدا و صدق بخدا و رسول و ما و ج و به الرسول است كه از اجماع است مودت  
 آل رسول است كه مسؤل رسول بود رسول خدا صلا الله عليه و آله با مر ضاهى سبحانه  
 مسلت فرمود مودت ذوالقرين را تا امت بدانند بر اثر مودت بناست  
 ايشان كنند و شفق كردند با ضايق و آداب ايشان قال سبحانه قل كل يعمل  
 على شاكلته لا مجاله كردار هر يك از مؤمن و كافر بروش طهعت و خيانت  
 اوست چون شفق با ضايق آل رسول شوى و در ارتو بروش ان حوى و آداب  
 نيكو باشد لاجرم با الطبع ترا بموافقت هوا پرستان و مخالفين آل رسول رغبتى  
 ميت اراين حيث كه اخلاق و آداب هوا پرستان و مخالفين ايشان نامطوع است  
 بجهت ايكه اصله و آداب تو موافق با آداب و اخلاق مخالفين و مخالف با اهل  
 و آداب آل الله باشد حيث ان موافقت ترا با مخالفين آل عصمت محبت و بجهت  
 اين مخالفت ترا با آل عصمت بنفص و عداوتت تيهان چنان زينت بهر كردار  
 و كفا را بطلان باطلان حق شماری و خطا نشان صواب پنداری عجز است ايكه  
 او معالم ديني را از اهر ضلالت گرفته معنى تشيع است چون در كه معارضت كود چهر  
 معالم دين را مخالفين آل محمد كودى كويد از ايمان رسك كود بر گرفته ام در دهاتى كه رسول



و آل رسول محمدی از کتب و سنت برای دوستان که هر کاریکه و برای سیدنا  
 جوهر پاسته اند که این را بخرف کور نمایا که هر طوط و آلوده حاجی نیست  
 مثالک بران مانده که محبوب هر کونه لغت برای تو مهیا سازد در حال جمع  
 بخانه دشمنش رجوع کنی و بنان جوین دشمن از انواع اغذیه چرب و شیرین  
 محبوب در کندی اتی از نوری راست فی المصالح عن النبي ص حين اناه  
 عمر فقال انا سمعنا الحاديث من يهود فيجبنا ان نكف  
 بعصمنا قال لا اميقو كون انتم كما تحوكت اليهود والمصارف  
 لقد جئتم بفضاء هيته ولو كان مؤمن حيا لما وسعه الا ابتاعني  
 عمر حضرت رسول مع عرض نمود اجاری از یهود میسوزم که مطوع است آیا رود  
 که بعض از انرا بکاریم فرموده آیسا شامز چون یهود در نصاری در وادی حیرت یافته  
 که هر چیزی تشبیه میسوزد هر آینه برای شامزوری پاک سپاردم که شمشادها  
 بود حاجی نیست و هر گاه موسی بن عمران زنده بوده بود از امتا بتم کزیری بنود  
 بر اثر مقصود گویم معنی محبت محمد و آل محمد را نرسید با دعوی محبتی که با خانواده  
 رسالت دارد در اصل و فرع و عقل و نقل از خرد و کل معجزان خانواده رجوع کند  
 و نظر بکبر حق و ثواب و دین و معال دین فقط دران خانواده و اران خانواده  
 است از اصول فرود و معقول و منقول ان صحیح است که با کتب خدا و سنت  
 رسول و اجار آل رسول موافق است و با فرض مخالفت هر چه باشد و از هر کس  
 باشد باطل و بیفای است اتما با مژگم بالنوی و الفخاء وان تقولوا  
 على الله ما لا تعلمون سنان لغو جش و منکر خوانند و امر کند بنا رو او با  
 ادنی

بر او نگاه بو بنیدید آنچه را که نمیدانید در میان اختلاف  
 امتحان و آزمائش اسل ملل و مذاهب  
 باجمل اقتضای احوال و از منته تا کر زود هر که  
 پرونی بود چون نوبت بنیوت نوح نبی در رسید قبول نبوتش  
 امتحان مردم عهد بود و چون ابراهیم ضعت ضلت بو سینه بقبول خلیس  
 مکلف بودند پس موسی بن عمران را با منهای شریعی که داشت بر کت  
 و بدان سپار نمود ایمان عالمیا نرا عیسی ابن مریم را که بر اینکخت متشائس  
 ممتحن گردیدند و چون نوبت رسالت بحضرت حمی مرتبت متقی گشت  
 رسالت رسول اکرم امتحان ایمان تمام ملل و خل بود پس فرزندان رسول  
 حن و پس و سفید و سیاه و فرقه کشنده فرقی بخت انکار حاک گردیدند  
 و فرقی بخت آفراسوه سعادت چشیدند را می قرار نیرس از اقرار میزان از پیش  
 بر باشد قال سبحا احیبت الناس ان یتروا ان یقولوا انما  
 وهم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین  
 صدقوا و لیعلمن الکاذبین باطها ایمان فاعت نشو با بیکه گویند انما  
 آوردیم کافه نیت چنانکه امم سابقه را حدی سبانه معرض امتحان و از پیش  
 در آورده است معرض امتحان و از پیش در آورده است را اما از پیش  
 این ازین است که نومرج واقعی که در دعوی صادق است از منافق که در دعوی  
 کاذب است متمسک گردد اگر اقرار بکافی فزای سبانه در رسالت رسول و نیز  
 حقیقت ایمان بود امر بصیوة و زکوة و حج و صوم لغزودی قالت الامیر



اِنَّ قَبْلَ لَمْ تَوْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا اَسْلَمْنَا در این کلام بجز نظام نمود که  
 فقط لها شهادتین حقیقت ایمان نیست پس نسخ آیات و تفاوت  
 احکام پس از هجرت مردم را امتحان دیگر بود **توضیح** تا رسول صلوات  
 اله علیه و اله در مکه منقطع بود فقط قرار سپیکانگی خدا **توضیح** در رسالت رسول  
 حقیقت ایمان بود و در ده سال اقبالت آن بزرگوار دیگر که از تابعین رسول  
 یعنی قائلین شهادتین صدی نمود مگر آنکه از حیث قرار از اهل ایمان و مثبت  
 بودی و چون با منافقه اهل بدین شرف تشریف فرما شد و اسلام را قوت  
 زیادت گردید امر شد نماز بر پا دارند و زکوة بمستحقین سپارند و تفرقه  
 حج بیت اله بجای آوردند و روزه رمضان واجب آمد و آیات شکر بر  
 و صمت فریض شرف نزل یافت و خبر داد باری عز و جله بمعاوضی فدوی  
 که موجب عمل آتش است بعد از زود در این تکالیف با طهارت شهادتین  
 ایچکس مؤمن در اهل مثبت نبود بلکه مؤمن و اهل مثبت کسی بود که تمام  
 جاء به ائسی معرفت و مؤمن باشد **قال تعالی** **وَلْيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ**  
**وَلْيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ** یعنی باری سبحانه اساس از پیش آسمواره بر پا  
 تا مؤمنی که بظاهر و باطن مؤمن است از منافقین که بظاهر مؤمن و در باطن  
 شرک است بنیاز با به پس مؤمن ثواب ایمان فائز منافقین عقاب  
 نفاق یابن گردد با جمله آرنایش و امتحان پرسته در میان بود تا رسول

صلی اله علیه و اله از حجه الوداع مر حبت فرمود پس اضرار شاست در عهد  
 رسول تکلیف ولایت امیر المؤمنین و ائمه یازده گانه صلوات اله علیهم اجمعین  
 و چون با منافقه اهل رسول خدا انجباب را اوصی و خلیفه گردانند و است را  
 بمورات و دوستی او هر فرمود دین کامل شد و ایمان شرط قبولی  
 گشت و از آن زمان و بعد هر کس وفات کرد با طهارت شهادتین و اقامه صلوته  
 و ایستادگی و حج بیت اله و صوم رمضان و قرار بر جوب و صمت فریض  
 و تمام ما جاء به ائسی مؤمن نبودی مگر آنکه اهل ولایت لوری **قال تعالی**  
**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ**  
**تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَنْ النَّاسِ**  
**اللَّهُ لِلْأَيُّهَا الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** چون امر الهی نصبت امیر المؤمنین علیه  
 اسلام شرف نزل یافت رسول خدا از طعن است اندیشه داشت  
 خطاب بمالون رسیده که ای رسول برگزیده برسان امت آنچه را  
 که بسوی تو فرستادم پس اگر از امر کار کنی تبلیغ رسالت نموده و شرط پیغمبری  
 بجای نیاد دره باشی و فرمود خدا حاضر و کفهر از تو است و مکدر در از مخالفین  
 و منافقین تو ائسی برسد و طفره نخبه مخالف دستگیر استغفار از آیه مبارکه  
 که نصبت امیر المؤمنین علیه اسلام شرط عظم رسالت بود نظر ما که حفظ دین  
 که از وظایف و تکالیف امامت تعالی وضع دین است اگر انجباب



منسوب نمی شد باقتضای که مردم هر عهد را بود هر زمانه یکی از زبان برفت رسالت  
 پنجشنبه بانه بی **ما حکمه** باری سبحانه موالات هر یک از ائمه شنی عشر را شرط  
 ایمان و صلح و عهد گردانند تا آنکه که مردم هر عهد باید پس از رسول دین و حکام  
 دین از حافظین دین یعنی ائمه معصومین علیهم الصلوٰه بگیرند **لا غیر مثلاً** تا بر این  
 علیه اسلام در قیام حیات بود اهل ایمان بعد از طاعت خدا و رسول با طاعت  
 آنجا تکلف بودند و اظهار شهادتین و بجای آوردن عبادات ظاهر بیرون  
 قبول ولایت ان بزرگوار گانه نبود ایمان و توحید ایشان را و چون نوبت  
 امامت بر نیامد که سابقاً تکار شریف با امام مجتبی علیه السلام رسیده بعد از اظهار شهادتین  
 داداء تکلیف و قبول ولایت هر المومنین علیه اسلام ایمان و توحید صدی کامل  
 نبود و مومن کسی بود که امامت امام مجتبی بر تقی در جوع آورد فهم مشکلات  
 سائل با نجابت شده لا غیر همچنین در حال امامت امام حسین علیه السلام تکلف بودند  
 و همچنین است تا امام عصر <sup>عجل</sup> بحسن صلوات اله علیه نهی شود اگر کسی بخدا در  
 و ما جابر به الرسول دیر المومنین و سایر ائمه معصومین تقی باشد و تقی باشد  
 بوجود و امامت امام عصر <sup>عجل</sup> الم فرقه موقه و خدا پرست نیت و از دایره ایمان  
 پرده است حاصل آنکه بدون معرفت امام عصر <sup>عجل</sup> الم فرقه عقاید و عبادات  
 را سودی نیت و از اینجا است که فرمودند من مات و لم یعرف  
 امام زمانه مات میتة الجاهلیه و **رپان عادت**

و احوال اهل

**و احوال اهل جاهلیت** جاهلیت عادت و عاقبتی بود که پیش از  
 ظهور اسلام حضرت آن بودند یعنی بخدا و رسول و دین و شریعت تقی نبودند و  
 بنیاد ایشان بر نخوت و خود سری بود و با او نساب سخاقت می نمودند  
 باری چون امام شناسی رسول شناسی چون رسول شناسی صد شناسی رضا  
 شناسی را دین و ائمه نیت پس بجای باشی که اهل جاهلیت بران بود  
 و مرده تو هم شل مرده ایشان است بخلاف انکو امام زمان را شناسه  
 در امام کبر و معالم دین خود را پس رسول را نیکو شناخته و رسول شناس  
 شناس است در میان آنکه نجات مطلقاً در قبول  
 ولایت ائمه شنی عشر علیهم السلام و گرفتن معالم  
 دین از ایشان و رجوع ایشان است در  
 همه احوال و هلاک مطلقاً در انکار ولایت  
 ائمه علیهم السلام و وجود حق ایشان یعنی رجوع  
 بغیر ایشان است از امامت صلوات صد اللهم الله  
 تعالی قال ابو عبد الله علیه السلام اما والله ما هلك من



كان قبلكم وما هلك من هلك حتى تقوم قائما الا اني قريت ولا  
 تينا وخروج حيفا وما خرج رسول الله صلى الله عليه واله من الدنيا  
 حتى انتم رقاب هذا و الامة حقا والله يهد من يشاء الى صراط  
 مستقيم فرمود تا زمان ظهور قائم عليه السلام هلاک هر کس که ترک مودت و الحاکم  
 حق است و رسول خدا ۳ از دنیا رفت تا حق ما را بر قیامت لازم داشت و خدا  
 هر آینه فرماید راه راست آنرا که خواهد در این کلام محسن نظام نکات و دقیق چنانست  
 که هر یک از آنها تمام مراد را کاف است بعضی از آنرا برای اخوان صفا سبب نکارد  
**حقیقه اوله** میخواهد فرماید ایمان بخدا و رسول که موجب خود بهشت است سروده  
 بقبول ولایت است پس رسول است پس هلاک مردم قبل و بعد از حث ترک ولایت  
 و الحاکم است چنانکه نکات ناصین قبل و بعد بمولات ائمه است و ادوا حق اهل بیت  
**حقیقه ثانیه** میخواهد فرماید تمام جوری که تا زمان ظهور قائم پدید آید از فساد  
 فزاد و سفک دماء و اسرنا و طماء و غضب اراضی و میاه و مطلق مفساد و معاصی  
 از تحمیل حرام و تحریم حلال و غیره تا که موجب خیران و هلاک مردم است از ترک ولایت  
 و غضب حق است که اگر پس از رسول ان مخالفت ظهور نمی یافت و حق مبرک فروار  
 میکرد هر آینه ترازی عدالت پوسته بر پا بود **حقیقه ثالثه** میخواهد  
 فرماید اظهار حق اهل بیت کردن آخر تکلیف رسول بود و دین خدا با بدان میل  
 فرمود پس نظر ما که رسول آداء تکلیف فرموده است الحاکم معنکر از روی معرفت  
 و دانش است بر اثر آیات و اخبار و حکم پس ما را رسد که گویر رسول خدا بر دست عباد  
 لزام حق است یعنی ائمه دوازده گانه فرموده **قال سبحان الله الا استسلم**  
 علیه

عليه انما المودة في القربى قال صلوات الله عليه وآله اني ناداك  
 فيكم اليقين كتاب الله و عبرتي اهل بيتي ما ان تمسكتم بعقبا  
 لن تصلوا بقدي وقال الصادق مثل اهل بيتي مثل سفينة نوح  
 من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق **حقیقه سابعه**  
 میخواهد فرماید بطهور قائم عجل الله فرجه بنیاد نظم مهتم و میزان عدل بر پا بشود و عملا  
 اکثر حق و قسطا و عدلا لاعداء ما ملکت فلما و جورا یعنی عرصه زمین را  
 بر اعدال و داد و در اعدا رکنه بر ارض و جور کرد **حقیقه هاشمیه** میخواهد  
 فرماید موسیق مودت آل الله هر یک بنیاد موسیق استن با بر که در عالم ذر تکلیف  
 اول پر در رسول و آل رسول بوده است و خدا میداند سعادت منتهی است میخواهد  
 بدست او را **حقیقه سادسه** میخواهد فرماید راه راست که موصل  
 بمطلوب و موجب نجات و فلاح است قبول ولایت و حفظ حق آل محمد است  
 و خزانة هیچ راه و ندره مملکت نمیرسد و لامحاله هر کس که از سوی راه مودت  
 و قیام آل الله داخل شود ما لکت **حقیقه سابعه** چون به مردم  
 قبل و بعد مطلقا در ترک ولایت وجود حق آل عصمت عیدم است میخواهد فرماید  
 آنما که حث آن موجب نجات و بغضشان موجب هلاکت لامحاله از تمام طبقات  
 ضایق اشرف و در نزد او تعالی محبوب ترند و اگر ایشان بهترین بودی برای  
 خدای سبحان نجات و هلاک خلق واجب و بغض او مقرر فرمودی **مثال**  
 زنی چون فرزند بغایت محبوبت عموم اجزاء و ما بعین خود اقول و خدا تجب  
 اعانت او مکلف داری و بزراری از کسی کنی که مخالفت کند او را اما آنکس که با معان  
 نظر هم مطابق سیار توان نمود از جمله آنست که قبول کنند ولایت حتمی است



باید در خبر دکل و اصل ذفرع رجوع او بانه اشاعره باشد چه در حال رجوع بفرام  
 حرم حق امام نموده و اظهار قبول ولایتش را سودی نیست بخت آنکه در دعوی  
 کاتب است بیان آنکه تمام نور و رحمت و خیر و نعمت  
 و تقوی و پدای و غیره از موجبات نجات و سعادت  
 در قبول ولایت ائمه دین است و بدین اعتبار در  
 کتاب الحی در بعضی موارد امام علیه السلام است  
 بجهت آنکه بیحک از اخبار بدون قبول ولایت صورت  
 نگیرد و مثل آنکه منقح و بدست یافته ندانی و باجی و شکار  
 نخوانی از آنکه منکر امام علیه السلام و همچنین مشمول رحمت  
 و مقرون بعبادت خواهد بود و از مطلق فیض او خبرها  
 بی خبر است بدان امام؟ لوز است بجهت آنکه قبول ولایت  
 جز از صراط طینت بیرون ندارد رحمت است که امتثال در دین روح و حیات  
 خیر است که از امتش در دنیا و آخرت خیر یابد نعمت است که قابل انعمت انعم  
 صراط سقیم است که از سوک طریقت بطلان رسد ولایت عمل صالح است که بلا رحمت  
 کلم طیب است که شجره طیبه را مانع در زمین وجود کند و در استسنا حقیقت شکر در اند  
 عقد است که بقبول ولایتش ایمان انعقاد کرد عهد است که عهد نامش توحید است  
 بدی است که حقیقه است در اطاعت او تقوی است که حقیقت تقوی قبول ولایت است

ذالک

ذکر است که بجهتش ذکر خدا نافع نیاید دین حق است که  
 بمقتضی زنگار اهل از صفی خاطر نرود امر عقیده است که نجات عباد  
 در عبور از عقیده ولایت اوست فکرت است که از آزادی از عبودیت  
 در طاعت اوست تیرا است که بمودتش نسخه توحید و ایمان را حکمت  
 است که محبتش در هر دل اشته خیر کثیر است مدلت که رفع  
 جور باشد تا نشنویس لوط است رضوان اله است نظر بآنکه خشنودی  
 خدا بمقتضی مروط است با کمال حب امام راس ایمان و حسنت  
 و بعضی امام راس کفر و سیئات است تمام خیرات و قوائمه  
 برین دو ساد است ولایت و تولای ائمه است و تمام شرور و سیئات  
 منقلبه برینا در عت در مخالفت امام و تولای مشرک و امان صلوات  
 نیکخت انکو با طاعت ائمه دین و مطلق صحابه و مؤمنین کوی سعادت  
 را باید بدست انکو باشد مشرک و امان صلوات و مطلق مشرک و امان  
 لوادری هلاکت در آید در میان صحابه تاویل  
 محمد بن منصور گوید از عبد صالح موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم از کبریا انما  
 حرم ساری القوا حش ما نظر منتهاد ما یظن فرمود و ان القرآن



لَهُ طَهْرٌ وَبَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حُرِّمَ فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ مِنْ  
 ذَلِكَ اُمَّةٌ الْجَوْرُ وَجَمِيعُ مَا جُزِيَ فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ  
 مِنْ اُمَّةِ الْحَقِّ فَمَوْذُوذِي قِرَانِ ظَاهِرِي وَبَاطِنِي هِيَ بَيْنَ بَيْنِهِ  
 سَحَرَتْ اَنْ عَمِرَتْ عَرَامَ ظَاهِرِي وَبَاطِنِي اَنْ اُمَّةٌ حَرَمَتْ كِحَامَ دَرَاهِزِ  
 مَرْدَمِ رَاپِسِ مِجْمَاكَ تَرْكِ حَرَامِ لَازِمِ هِيَ تَرْكِ تَسَابِقِ مَعَاشَرَتِ اِيْشَانِ  
 وَاسْتِجَابَةِ اَنْ عَمِرَتْ حَلَالِ ظَاهِرِي وَبَاطِنِي اَنْ اُمَّةٌ حَرَمَتْ كِحَامَ  
 تَرْكِ كِنْسَةِ نَسْكَانِ رَاپِسِ لَازِمِ هِيَ مَعَاشَرَتِ وَتَسَابِقِ اِيْشَانِ  
 وَاللَّعْنُ وَالْاِيْنِ پَسِ رَدِّ اَبَاشِدِ كِ اَزِ اَنْوَاعِ بَرِّ وَتَقْوَى وَخِرَاتِ  
 دِحْسَاتِ اِرَادَةِ اِمَامِ حَقِّ نَمَائِذِ مَعَاوِشِ كِنْسِ اِدْرَارِ بَرِّ وَتَقْوَى  
 كِ تَرَاوِدَانِ دَعْوَتِ بِنْفَرَايِدِ اَزِ اَنْوَاعِ اِثْمِ دَعْوِدَانِ وَشُرُوْشِ اِيْشَاتِ  
 اِرَادَةِ نَمَائِذِ اِيْشَوَانِ اِطْلِ وَضَلَالَتِ رَاوِ مَخَالَفَتِ كِنْسِ اِدْرَارِ اِثْمِ  
 وَدَعْوِدَانِ كِ تُوْرَادِ اِيْشَوَانِ بِنْفَرَايِدِ بَرِّ اِرَادِ كُوْنِمِ زَا حَرَامِ هِيَ وَحَرَامِ  
 اِيْشَالِ اِكُوْ كِ نَزَا كِرْدَنِ بَرِّ اَبَرِ بِلَاغِ حَلَالِ هِيَ وَحَلَالِ هِيَ اِيْشَالِ  
 اِكُوْ كِ بِنَاغِ كِرْدَنِ بِنْفَرَايِدِ وَنَظَرِ اِكُوْ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِنْفَرَايِدِ مَرْدَمِ رَا اِكُوْ بِنْفَرَايِدِ  
 مَصْلَحِ دِيَا دِ حَرَمِ مَرْدَمِ هِيَ اَخَا عَشْرِ بَرِّ جَلِكِ فَرَضِ عِيْنِ هِيَ

پان ائمه

پان ائمه امام عليه السلام تحت علم و عصمت  
 در مطلق امور عینت او بالتصرف است بخلاف  
 غیر امام که عالم و دانا نباشد یا با اتباع هوی  
 مصون از لغزش و زلت نیست امام را از این  
 حیث ادلی تصرف گویند که تصرف در هر عینت صلاح عینت  
 معادریست است بخلاف ائمه تصرف شان منفرد بود باری سبحانه  
 امر عباد بر شان تفویض نفرمود کلمه لا تقصروا مالی التمسیر الا  
 بالحق هی احسن کاشف است که نزد بندگان منفرد از تصرف  
 ممنوع و بیکان بکان صلاح تصرف ما ذننه مثال نسبی خشنودی  
 خویش را از آنکو که با صلاح هری خاطرت خوشنود خواهد و دستگیری  
 از آنکو از مال دجا هت بکا به امام علیه السلام نسبت با فرادریست  
 و ای صلاح را مانده که در هیچ حال صرفه صغیر از دست ندم پس بوسه  
 اصلاح فراید کار و نبوی و اخروی شیعہ و دوست خود را اما نکند  
 مخالف بجهت ترک ولایت که حقیقت بکار و مخالفت است  
 از فیض و رحمت محروم است اِنَّ اللّٰهَ لَا یَقْبَلُ مَا یَقْتَرُونَ حَقِّ تَقْوَى



ما بآئینهم در سان معنی ذوی القربی بدان  
 تقرات معنوی آئمه و قبول علیهم السلام را ذوی القربی خوانند  
 داشت رسول مودت ایشان را اشاره بان بود که در جمیع ضلالت  
 و من نزدیکه دار حکلی تهنید مجرب **قال تعالی قل لا اسئلكم علی**  
**اجرا الا الهوده فی القربی یعنی مودت ذوی القربی کریمه**  
 تا بر اثر مودت میوه سعادت چنینه یا در دایره طاعت که از نر تا از  
 شاخار شجر دلالت نمرد در هر پسر نوح با بدان نشست فاندان  
 نوشت کم شد سک صحاب کشف روزی چند به مردم کرش مردم  
 شد تعاد نواعی البر التوقای و لا تعاد نواعی الاثم و العدا  
**قال تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر**  
**منکم بحکم عقل و نقل اولی الامر ذوی القربی بودند که مودت و دوستی**  
 ایشان مودت رسالت رسول است چه اگر اولو الامر غیر ذوی القربی  
 بودی است را مودت ایشان هم امر فرموده بیان امکه  
 متابعت نیکان و جناب از بدان  
 موجب حصول علم و کمال نفس است

قیل لمحمد بن الحنفیه علیه السلام من ادبک قال ادبنی  
 ساری فی نفسی فما استخنته من اولی الالباب و البصیره  
 بقبهم به و استعملته و ما استغفیه من الحمال اجتنبه و  
 مستغفر ما وصلنی ذلک الی کنور لعلم محمد بن الحنفیه را کشف  
 علم و دانش را که اموشی نفرمود از پدر و برادر یا موشم بلکه فرمود بحال  
 نکران کشته متابعت کردم نیکان را در سبکی و مخالفت نمودم بدان  
 در بری فقط مرادات این و فقه مرا کجای علوم راه داد و کوم مراد  
 بچنگه نهاد **قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی القاصد**  
**لا یضی الا فی اتباع الحق و قصد السئل و هو من نور ال**  
 نیبنا مودع فی قلوب المؤمنین باری سبحانه نور فطرت را در  
 گوشت تا ادقائ را توانند شناخت و بر اثر شناساننده که توانند نمود  
 دان نور را جز در پیروی پاگان که صراط دینند ضلالت نیست **قال**  
**صلوات الله علیه و آله کل مودع یوکن علی الفطره**  
 عم الواه و هو ذابیه اذ یضرب فی اذیحیا **قال سجا**  
**فطره الله التي فطر الناس علیها مراد فطرت تو صیده از کجا**  
 است و از شرایط ان قبول رسالت رسول دلالت آئمه دین است



سلام الله عليهم اجمعين فرمایش امام شافعی علیه السلام که فرمود شرط اول در شرطها  
 و اما من شر و طها کاشف همین مقصود یعنی شرط صحت کلمه توحید  
 که بر وجود نبوت و یمنی از عذاب است قبول محبت و مولا  
 ال محبت است که من از ایشانم اما شرط قبول ولایت نیز طاعت تشال  
 ایشان است در همه حال چه خود فرموده کذب من ذم اند من شیطان  
 هو تمک بعبره غیر نا در ثبات توحید فطرت  
 و بر اثر طبیعت صرف نظر در دلائل عقل و نقل  
 بدان پس از آنکه باری سبحانه خاک وجود بندگان آب  
 فطرت یعنی توحید عین فرمود از ایشان درخواست هر از بوجه  
 و یکنایه خویش را پس مطلق حق با طبع محبوب موئن و مطلق مل طبع  
 مکرده موئن است اما کفار و هوی پرستان کفر و هوی پرستی تغییر دادند  
 فطرت صلیه را و بر اثر تغییر فطرت طبع دیگر کون کردیم لا حرم حق را  
 مکرده دارند و باطل را محبوب شمارند **قوله** الشطان اعما انهم قال  
**تعالی** حبتکم الایمان و نیتة فی قلوبکم و کسرة الیکم الکفر و  
 الفسوق و عصیان فرمودند باطن ایمان درین است بر این

د باطن کفر

و باطن کفر فسق و عصیان مخالفین از معا صیر نهند با آنکه ولایت خجانب  
 شرط عظم ایمان است کفر فسق و عصیان سنگین ولایت عجت نیست  
**ما حکله** ایمان و خواننده با ایمان محبوب اهل رشد و صلحند کفر و کفر  
 بکفر مکرده اهل فوز و فلاح در میان معنی حدیث شریف  
**من عرف نفسه فقد عرف ربه** اکنون کویم  
 مراد از معرفت نفس معرفت هیول و صورت نیست که انواع حیوان  
 دارای آنند بلکه مراد این است که هر یک از عقاید صحیح و فاسده را  
 بنفس نفس حوائت دهی چون بر خود رو اداری بحق کما نیز منسوب دردی  
 و چون باطل شماری بر او سبحانه هم نگذاری بر کس پسند آنچه ترا نپسند  
**در الباطل شرک و جبر و تفویض حسب**  
**طبع و عادت** اگر چه حتی شرک آوردی برای او تعالی  
 بسیار و کفر نفس کن و شرک بردار و اگر تابع و مملوک را مجبور میداری یا  
 بخود و ایستداری بدان حدیث مجبور داشته یا بخود و گذشته و کفر  
 از نضاف دور است که توپ از خود برداری و بر او کما بگذاری اگر کفر

و بطلون



وَيَحْمِلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ سِرِّبَارِي از رسائل شکار است سخن  
سه گنم دی در معرفت بگو ششم با رسی بمنزه لطفی که داشت بزبان  
رافقط نور فطرت و انکد است بعثت الا فتیاء لیسین بعد لک و  
نصب الا وصیا لیظن طوله و فضله بعثت بنی از ان است  
که راه کشید نصب وصی از این است که راه نماید بنی دین بکند روشی  
دین بکند در میان ائمه علم السلام بعلیه و منع و  
شمان از حفظ دین قاعد نور زنده تر هر ضربه  
ظاهره دشمنان دین بر المؤمنین علیه السلام خانه نشین شده و جهال  
قوم عتقاد فاسد بر شده بای را که با شکر علم رسول است  
و اینست خدا را که نور ایمان پیوسته در تابش بود و اهل ایمان با  
خانه نشینی و یکب را حقیقت حقیقت او دانسته و از آن بزرگوار بگفته  
سلام دین خود را و الله قیم فوسیه و لو کره الکافر و ان میان ائمه  
ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم در زمان  
زندگانی هر چه کردند مقتضای امر بود و بدان  
اصلاح دین میفرمودند بدان هر یک از بزرگان

لام ص ۱۶۲

کانه صلوات الله علیهم هر چه کردند در عهد زندگانی و امامت خود صلوات  
دین و حقیقت دین بود و بسیاری مردم عهد تصدیق کنند امام را  
به آنچه بر کردند است پس از وفات رسول خدا مجبور کردند بر این  
علیه اسلام را که خلفت خلفاء کردن که از چون دید مردم باطل ثقیان  
کرده اند و حفظ دین را پیشترش نیست پس بقاء اسم اسلام شاعت  
گنید که شاید انکه انکه امر دین قوام کرد و مخزن مصالحت در صفت پس  
از شرد بر آن که از طرف مخالفین رفته و تریقی که پیش آوردند از روی  
حکمت بود و اگر بمصالحت تن در نمیداد در ارکان دین ظواهر پدید  
گشتی امام حسن علیه اسلام بمسالت مکلف بود و بر اثر تکلیف با معاد  
سپت فرمود امام حسین علیه اسلام بمقتات و شهادت اوصیاء امر دین  
نمودم از اوصیاء امر دین این است که نظر بمصالحت و سستی که فیما بین  
امر المؤمنین و امام حسن با معادیه و نیزید واقع شد بود مردم بند نشد  
غرض از خلافت سروری و ریاست ظاهره و قوام امر دنیا است  
د امر دین را افسانه نیده باشد پس آن بزرگوار برای بقا دین باقت  
معین بصلح با سبت تن در نداده شهادت خود و اصحاب را بر زندگانی  
خنده روزه بر کردند تا دانند که مراد حفظ دین است و بعد از شهادت  
انجناب عزت و بزرگوار سجدای چراغ دین روشن داشت پس از



د پس از شهادت نجیب معلوم باقریه نور از طاعت و حق از باطل جدا  
 گردید و بانث را حنفی نهیب حنفی قوت یافت با حکم مصفا  
 و سلامت و بقائه و از ذممه و علم و علم وجود و تقیت هر یک از آنمه و دوازده  
 کانه صوات ام علیهم امیرین قوت بگرفت و چون قوت امامت در درستی  
 بخت حصر امام دین محسن عمل الهی زنده نشد نظر بنای است حکمتهای  
 بسیار غیب بر کزید و از غایت اکنون محک بزرگ این است است  
 تا بحیث و طول آن امام که ابانسان عاریتی است از دایره پرورد  
 بر هر مطلب گویم انمه علیهم السلام جمیعاً نظار هر کماله الهی و دارای تمام صفات  
 یسکو بودند و از رحمت تکلفی که با اختلاف از نه و احوال بر هر یک و از  
 بانسبه از هر یک بخو کمال صفی بر دگر بکن به سبب جملگی صاحب امام  
 کلمات صورتی و معنوی بوده اند و از این حیث در میان ایشان فرقی  
 نیست فرمودند اولنا محمد اخرنا محمد اولنا محمد اخرنا محمد اولنا محمد اخرنا محمد  
 علیهم السلام در نور نیست و نور بخشی و حفظ دین یکسانند و در  
**تخصص مومن محسن مومن** متحن است که بطول غنت  
 و اختلاف نهیب و بسیاری فرق در ارکان ایمان و عقایدش ضعیف  
 راه نیابد و شطر باشد ظهور فرج را در معنی حدیث شریف

**لا اجمع امی علی خطاء و فتح باب علم نیست**  
**تصرف ناحیه محققه و اندر اباب علم نیست**  
 هشاد و دو فرقه مالک که چون باری سخانه و عمده و ادب  
 دین حنیف را اتفاق جمیع است بر خطای بحث بلکه تسلیم فناء دین است  
 محال است و لا محاله حق در میان فرقی از فرق اسلام خواهد بود و موافق  
 کت دست و اخبار ال عصمت و اجماع جمیع ایاتین و حکم عقل و طبیعت  
 و احتیاط آن فرقه فرقی است که در اصل دفع و ضرر و کل مطیع خدا و رسول  
 و اولی الامر علیهم السلام اند و نظر باینکه مدار طاعت خدا و رسول و اولی الامر  
 علم با امر و نواهی و مطلق فریض و حلال و حرام است و این فرقه  
 معالم دین از امام یا با امر امام از روایت اخبار امام علییه اسلام گرفته اند لا اجمع  
 باب علم بر ایشان مشهور و از روی کمال لطیفان و یقین خواننده گفتند  
 ناحیه فقط همین فرقه است لا غیر بخلاف انکو قائل باشند اباب علم است  
 اولاً قول باشد و تقصی آن است که در ضرر و کل رجوع او باراء  
 و عقول باشد و از نظرش مضمون نیست باینکه او را زنده که گوید  
 در همه حال طاعت کرده ام خدا و رسول و امام علییه اسلام را بلکه



هاتوا آياتكم

بلکه طاعت کرده است عقل درای دهبوی را **قال تعالی**

استلزم این است که تقدای عالم در عرصه عالم باشد و حکم عقل  
و عقل اقتدا بجا بر آوردنیت چه نموده کردن بجا با اقتدا بجهل جاهل است  
**قطع** ذات یافته از هستی نفس که تواند که شود هستی نفس خشک  
ابری که بود ز آب سخی که تواند که کند آب بی رادعا در عالمی که با  
و دوش بر روی خود سه پند از روی طینان و یقین ثواب بگفت  
سخت و سیکاری فقط مخصوص این فرقه است و حال که سوسین  
و ناچین از فرق باید بطلیم قطعی و کمال یقین خویشین ناجی و سیکار و آینه  
ناهر است در همتا تواند در حشر است که پس از وفات رسول  
خدا صلوات الله علیه و آله یک روز یهود برای ضرب بعضی سائل نزد ابی بکر رفته  
از جمله سائل ادان بود که بن اهل بهشت متمم یا تو ابو بکر گفت سخن بگفت  
نمیدانم و او را استواء که کرده از سجد برانند پس یکی از صحاب ادراحت  
با سعادت حلال شکلات بر اهل موئین صلوات الله علیه آورده بعنوان مطلب  
نمود و نجاب فرمود اما بضمای ایما که من دارم از اهل بهشت و بامضای  
گفوی که تو داری از اهل جهنمی و از آن مجلس بر خیزی مگو بگو یکی از بار خاشاک  
بهشت خراهی بود با جمله یودی سائل خود عذر فرود آهسته و جواب صلوات بپند

ایمان ایاز

**قال سبحانه** وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ عَلَّمَهُ اللَّهُ وَعَمَلًا

صا ایما و **قال** انقی من المؤمنین صوت آیه استفهام و مراد بدان  
فقی است میفرماید هر قول هیچکس نیکوتر از قول و گفتار کسی نیست که بگفت  
و نند که فدای سبحانه بخواند در احوال حسنه بجای آورد و گوید من را سلیم  
مفسرین گویند این آیه مبارکه رد بر کسی است که ایمان خود بشیت خدا  
معلق سازد و گوید من مؤمنم باشم و اله بر هر مراد گویم فرقه ناچه باید از روی علم  
و دوش بر آنند حقیقت و نجات خود و بطلان و هلاک جمیع فرق را و  
در حال ترزل حکم نجات ان فرقه سوال کرد و جای رب و حکم نیت  
که نمکن بکت و عترت طاهره رسول با کمال یقین حوشین ناجی و در استکار  
مخلاف آنکه نمکن کتاب عترت نباشد او حقیقت و نجات خود طینان  
و یقین نیت با حکم قول باشد ادب با علم نیت متمکن بکت کتاب خدا  
و عترت طاهره که با شکر رسوند در نیت صنف یعنی خطا و باطل و  
نیت باطل آراء و عقول و مطلق بر نمکنه از ان دهبوی پرستان در نهایت فرقه  
یعنی حق و صواب است در میان حفظ و تشدید امر و دن  
**و تساوی تکالیف اولین و آخرین این امت**  
بدان عزت و نزداء و یقینت و عینت امام علیه السلام صحت



آنچه وقت مانع از تسبیح امردین و حفظ دین نبود و هر یک از معصومین علیهم  
 السلام در زمان زندگانی شغل دین را چنان روشن فرمودند که گویا پیغمبر  
 عهد صلوات الله علیه و آله میوسته می و حاضر است و تا قیام قیامت سجده  
 نور دین نطفاء و خاموشی ننیزد و بهین دلیل توان گفت دین خدا  
 و شرح رسول تا قیامت باقی است و توان گفت که اولین و آخرین  
 از حیث عقائد و تکالیف یکسانند چنانکه میان ائمه اطاعت  
**محقق راجع بجماعت قول و فعل محقق و**  
**مخالفت بهوی پرست راجع بفساد قول**  
**و فعل بهوی پرست است** اکنون گوئیم بجمادی  
 که نمایین آنچه علیهم السلام بود اطاعت و امتثال هر یک طاعت و امتثال  
 جمیع ملکه امتثال و طاعت رسول خدا و خدای سبحان است و نظر بحقیقت  
 و حقیقت و علم و عصمتی که امام را بود که مانع از مطلق گفتار باطل و کفر در راه  
 خواهی باشد یا نیست حاضر باشد یا نباشد بقرض الطاعت چه فی الحقیقه  
 امتثال و طاعت راجع بقول حق و عمل حق است که منسوب بخدای تعالی است  
 و فرض طاعت امام از این است که هر چه فرایند فرمایش خدا و رسول است

بالتزمی

لا غیر پس کلام در قوه آن است که گوئیم حاکم بحق و داری بحق هر کس باشد  
 تبع و مطاع است اگر چه مرده باشد و حاکم بیاطل هر کس باشد چنانچه  
 است اگر چه زنده است **ذَلِكَ بِأَنَّ الدِّينَ كَقَوْلِهِ أَتَّبِعُوا بِالطَّلِ**  
**وَ إِنَّ الدِّينَ الصَّوَابُ أَتَّبِعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّكُمْ** میان ائمه معصومین  
**بحق خواه زنده باشد یا مرده فتوی و حکمش**  
**متبع است و مضمی بیاطل خواه زنده باشد یا مرده**  
**اطاعتش حرام است** بر اثر طلب گوئیم حیات و ممات و اسم  
 در رسم و اداره و شهرت مناط نیست بلکه حقیقت حکم و فتوی مناط است همیشه  
 معلوم شد فتوی و حکم ما خود از کتاب خدا و سنت رسول و اخبار اهل بیت رسول  
 اطاعت و امتثال آن لازم است اگر چه از طایفه صادر شود که مرده است همیشه  
 معلوم شود حکم و فتوی از روی کتاب و سنت و اخبار اهل بیت رسول نیست یعنی  
 بدعت و فتوی یا بر اثر آراء و عقول مردم است امتثال آن حرام است اگر چه  
 از شخصی صادر شود که زنده است احکام و فتاوی صادره از نفس یا فرض این  
 مطاع است که ما خود از کتاب خدا و سنت رسول و اخبار آل رسول شریف  
 و در چنین حال بموت مضمی بسته آن فتاوی و احکام تغییر نمیکند بلکه همان



حکیم و شوی تسبیح و مقبول است و اگر بعضی در رای خود شوی را زنده است  
 آنکه سندی از کتاب نبوت در وقت نباشد آتشال ضامن نفسی حرام و شوی  
 مردود باشد اگرچه زنده است و نظریه این بقصد هر المؤمنین علیه السلام فرمودند  
 انظر و الا ما قال الا لاشطر و الا من قال قال نبی صلی  
 علیه و اله فی العلی بنون لا انضی الا فی اتباع الحق و قصد  
 السبل میفرمایند هر دو دل نوری است که ضوع و روشن آن فقط در  
 سبب حق درفش از راه حق است و قال علیه السلام  
 انضی الی الناطق فقد عبد فان کان الناطق یؤدی عن الله  
 فقد عبد الله و ان کان الناطق یؤدی عن الشیطان فقد  
 عبد الشیطان فرمود هر کس که بگوید سخن کوشش برسد او را عبادت  
 کرده است پس اگر گویند ادای سخن از خدا و خدا پرستان یکسان  
 خدا کرده است و اگر ادای سخن از شیطان و شیطان صفاتی می کند  
 عبادت نموده است شیطان را ما حکم حضرت خلافت امام علیه السلام  
 از ترویج دین و فتح باب دانش بنصرف جهت مسائل و احکام دین را  
 بمقتضای وقت و مصلحت شیعیان و دوستان القاء میفرمود پس  
 پس تکالیف در زنده بر بعضی سابقین و متقدمین و معاصرین ائمه علیهم السلام  
 بر کل عباد

بر کل عباد از حقیقین و متقدمین دارد است و با ضد بعضی از بعضی حکم را  
 بحال فهم مسائل و احکام تواند بود پیمان آنکه بر جمیع عباد  
 تقصیر تقصیر در امر دین لازم نیست بلکه تقصیر  
 بعضی حکمی را از فهم آیات و اخبار و مسائل  
 و احکام دینی نیاز میکنند و بر عوام است که سال  
 محتاج ایها را از علماء اخبار اهل بیت عصمت و سلام  
 پرسند و بر ایشانست که بیاموزند ایشان را  
 سبحانه و ما کان المؤمنون لیفسدوا کما نه قلوا لاضر من کل شیء  
 منهم طائفة لیفقهوا فی الدین ولیدینوا و اقومهم اذا امرت  
 الیهم لعلهم یحذرون چون مسلمانان بسیار شدند و اسلام قوت گرفت  
 بار سبب آنکه نهی فرمود مؤمنین را از آنکه حکم بجهد و در فرمود از هر فرقه  
 معدودی بجهد و در نزد معدودی رای فهم آیات و مسائل و ضد تعالیم دین  
 میقمندست رسول باشنه که در حال رجوع مجاهدین تعیین و تفقیه  
 ایشان را علم دین بیاموزند و از مخالفت خدا و رسول خدا پیروی نمایند پس در



عهد رسول صلوات الله عليه و آله این قانون معمول بود و همچنین تمام مردم  
 بلاد که نمی توانستند برای این مسائل و مینه ترفیاب حضور همایون رسول خدا  
 صلوات الله علیه را بشوند بعضی از موسسین که سعادت ترفیاب یافته باشند  
 محتاج اظهار امری پرسیده اند و بعد از معاودت بهم و طمان دوستان خود  
 پیرسانند و با ایمانی که مخبر را بود که مانع از کرب و فترت آنها در رسول است  
 و غرض متصرف شود و تکلف نوزد که پندیرند سخنان او را پس همچنین است حال  
 مردم هر عهد یعنی چون راوی خبر امام علیه السلام مؤمن باشد ایشان را از  
 قبول خبر کزیری نیت **قال تعالی یؤمن بالله و یؤتیون اللّٰه مئین**  
**قال الصادق علیه السلام و اما من كان من الفقهاء**  
**صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا لهواه مطيعا لامر مولاه**  
**فللعوام ان يقلدوه** مضمرا میاید چون فقیه خویشین از بعضی  
 مصون سازد و حفظ دین خود کند و مخالفت نماید نفس آواره را در  
 اطاعت نماید فدای سجان را در آنچه امر فرموده و نهی نموده است عوام  
 را رسد که در فریض و حکام و حلال و حرام تقلید او کنند اما مصون نفس  
 و حفظ دین و مخالفت هوی و طاعت سولی آن را حاصل باشد  
 که ارجع ادر مسائل و حکام و حلال و حرام و مطلق حوادث کتاب خداست  
 رسول خدا

رسول و اخبار آل عصمت علیهم السلام است **قال النبی صلی الله علیه**  
**و آله المؤمنون و کل حجة و المؤمن و کل جماعه مؤمن بحث کلمه تفرق**  
 و در وکلونیت واحد کالف و شهادت نموده است یعنی فایده از خبر  
 ستوات و اجماع جمله فرق یا جماع فرقه ناصیه علم حاضر تر اندر شد از خبر مؤمن و عدم هم  
 علم حاضر تر **فی الکافی عن احمد بن اسحق عن ابی الحسن**  
**علیه السلام قال سئلته و قلت من اما مل و عن اخذ قول**  
**من اقبل فقال ۲ العبری ثقیق فما ادى الیب عنی فغنی یودی**  
**وما قال لك عنی فغنی یقول فاسمع له و اطع فانه الثقة**  
 الماهون عن ابی بصیر عن المرادی قال قلت لابی عبد الله  
 علیه السلام ادایت المراد علی هذا الامر کالمراد علیکم **قال**  
**یا ابا محمد من رد علیک هذا الامر کالمراد علی رسول**  
**الله صلی الله علیه و آله و علی الله عن یونس بن عمار ان**  
**ابا عبد الله علیه السلام قال له فی حدیث اما ما رواه**  
**ذراذه عن ابی جعفر علیه السلام فلا یجوز لک ان ترد**  
**عن جمیل بن دراج قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول**



شیرالمجتبین بالجنة بريد بن معاوية العجلي و ابو بصير ليش بن الشجري  
 المرادي و محمد بن مسلم و ذرارة اربعة نجباء اماناء الله على  
 حلاله و حرامه لولا هولاء لقطعت اثار النبوه و اندرست  
 با حمله در تحت و عجت خبر و احد که رادی مؤمن است سخن نیت و دراز  
 نصیه تن من و تو خبر مؤمن را بر اینست که بنده او رسول ایمان و شایسته  
 از نهی و لا تجسسوا حقیقت مراد هوید است و با آنکه فرموده از فعل مسلم  
 محمول بر صحت است در صحت قول و فعل مؤمن تو را که مجال بنگار تو اندر بود  
 در بیان و جو ب حسن ظن و حق مومنین  
 قال الصادق علیه السلام حسن الظن قبله من حسن  
 ایمان المرء و سلامته صدق حسن ظن فرغ حسن ایمان و سلامت  
 صدر است از عمل و غیره و چون بسو وطن تبع باشی لا محاله در در بیان  
 تو ضعیف است که از ررض آن ناگزری **قال السبسی صلی الله**  
**عليه و آله أحسنوا ظنكم بأخوانكم تعتموا بها صفاء القلوب و لقاء**  
**الطبع و حسن ظن و سكو كانه ب برابران دینی یعنی مومنین همین بس که**  
 در انحال دل مصفا و طبع بر حال خود باقی است بخلاف آنکه بسوء ظن در  
 کلان و نسی

کلان خوشتر است ساری لاجرم از به کلان در حق و اراد و فرزند محبت و مکر کن  
 و خاطر رنج شود پس بر هر بخش خاطر بیله مهری تو را از اینها گزری نیت شود  
 که ای راه موجب هلاکت تو باشد است **امی بن کعب گوید چون**  
 یکی از برادران دینی را بخصلی مار و اپنی زبان منقاد سپر ایبه بنده تا خاطر بیا  
 و گزید عقلت خود کن که هر او را بخصلی جانی دیدی که مشا و تاویل و پیرایه  
 رافع عیب او نیت خلاصه باید در حق مؤمن سکو گمان بود تا تکلیف دینی و دنیوی  
 آسان کرد و ان الله یوفی بکم الذی و الا یوفی بکم لغر و رسان  
**کمال یافتن نور دین در عهد اممه شاعره صلوات**  
**الله علیهم اجمعین و ترویج جناب امی عبد الله جعفر بن**  
**محمد علیها الاف الثناء بر اثر کتب و سنت حکام و نرا**  
 آنکه علیهم السلام پس از رسول صلوات الله علیه و آله که نشسته نور دین بر مسلم مخالفین  
 خاموش کرد هر یک در عهد امامت دزنده گانه استکالیف و زرده که تمس نور  
 دین بود پر دشته و دشمنان و دوستان رسانیده از معالم دین را و چون بوست  
 امامت و سروری بجناب ابی عبد الله جعفر بن محمد علیها الاف الثناء رسیده  
 در آن هنگام امر او بنی امیه و بنی عباس برای ضبط ملک و نظم ریاست



بهم در آنچه آن امام باقیام فرصت غنیمت یافته بر اثر کتاب الهی دست رسول تدبیراً  
 ترویج تمام حکام و تبیین کل عظام و حوام سرخفت و اکنون ریت را از رجوع **خدا**  
 امام علیه السلام گزینی نیت پان دو قسم عقل و شایع هر یک  
 از عقل موهوب و ملکوتی و عقل بشری که عقل موهوب  
 را کسی دانند بدان عقل دو عقل است یکی عقل موهوب است که در  
 حقیقت با طبعت عین است و انانیت ماری سبحانه از برای در  
 مطلق تطابق گفته است و بدان بر این صانع تعالی موجود و لیکن وحی و عاقل  
 و دانا و قیام و دیگر که توانا و مستقیم و صادق و مبرر و کاره است و مرکب جسم و روح  
 و عقل نیت از شریک و نیاز و معانی غنی و بی نیاز بود هر چه بوجهی در آن  
 عیب و نقصان راه یا بر منزله و تبری است هر نبوت و وصیای و علم و  
 نبی و وحی نیز بر اثر عین عقل ظاهر است و چون نبوت شخص نبی و **عقل**  
 با تمام و عجاز و وصیای شخص وحی بفرمایش خدا ای سبحانه نبی عهدی  
 کرد این عقل استقلال و فهم سائل فرعی خرسه راه نیت و صاحب عقل  
 موهوب یا بر در فهم سائل فرعی خرسه متعلقه با مردین و دنیا چشم جان دیگر  
 دلش بفرمایش خدا نبی و وحی باشد لا غیر و چون هر نبوت و وصیای بر  
 شد عقل حکم کند بر آنچه هر چه از خدا و رسول و امام در کیفیت و چگونه مطلق

عقاید اعمال

عقاید اعمال و حق و باطل و ثواب و عقاب صادر شود مقرون بصحت و صواب  
 است تو را و تبری یعنی حب و دوستان خدا و بغض دشمنان خدا و دشمنان  
 دوستان و بغض دوستان دشمنان نیز را اثر عقل و طبع ظاهر است و نظر آنکه  
 معصومین علیهم السلام فرمودند خدایا ایمان و لغضنا کفر کلام در قوه این است که **عقل**  
 اصل ایمان نباشی از عقل موهوب است **قال النبی صلی الله علیه**  
**وآله العاقل حبیاء من الله** یعنی این عقل عطا از خداست  
 نسبت بقومی که در عالم در قبول ایمان کرده و در دنیا هم زود ایمان در آورده اند  
 این ایمان عقل است که بدان عبادت رحمن و کسب جنان توان نمود چه  
 عبادت و بندگی بخواند صاحب خود را و گاهی از عقل موهوب بعلم بطبیع غیر  
 که کسبیت فرمودند **فوق یقینة الله فی قلب من یشاء عیاضاً**  
**ششی و حشک و صاحب صحاح موسی و**  
**علی بنی و آله و علیها اسلام و بد استن موسی حکمت**  
**افعال صریح خضر او در حالتی که از پیغمبر ان مرل**  
**و اولی العزم و صاحب کمال عقل بود و این**  
**معنی دلالت کند که مردم بقول و آراء می توانند**



# فتوی برانند بلکه باید مسائل و احکام فرعه را از کتاب و احزاب آل عصمت ما خود دارند تا اخیر

چون حضرت کلمه یا نبی و اله و عیبه سلام قصه مصاحبت خضر پیغمبر نمود ادر  
 کفایت نور ابان تا بمرحمت و مجال مصاحبت نیت یعنی از من بعضی  
 بطور رسید که مخالف عقل و دانش است و پیوسته معارضت جوئی  
 موسی قرار مصاحبت داد اما مصاحبتش برگزیند گشتی را که خضر علیه سلام  
 سوراخ کرد موسی بمقام اعتراض برآمد ادر اگفت کفتم تو را تا مصاحبت  
 من نیت سعادت خواست چون طفل را گشت بر اعتراض سفزد و  
 نظر بکنه این عمل را موجب تیرد بر باز ادر اگفت کفتم مصاحبت من توانا  
 شواله بود موسی دیگر باره از در عقیده در آمد بعد از آنکه ایشان را در آن قریه راه  
 ندانند و دیوار شکسته را بر ما کرد و موسی همه اعمال خضر را مخالف عقل  
 و ظاهریات دیگر باره زبان اعتراض بر کشد خضر علیه سلام ادر اگفت  
 اَلَمْ اَظَلُّ اَنْتَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَبَيْنَكَ پس  
 حکمت هر سه فقره را بیان فرمود تا دانند که عقل ظاهر من حکمتی است  
 باطنی بظاهر منافات دارد اکنون اگر می پرسیم آیا موسی صاحب عقل  
 بود یا نبود و آیا آن سؤال خبری بود یا کلی در صورتیکه سؤال خبری بود موسی

لا یند

علی نبی و اله و عیبه سلام با عقل کامل از فهم آن مسائل با فرد قاصر بود مثال ما کفته  
 نظر آن که رسیده آنکه از خدا و رسول و امام فرمایش رسیده بعقول و اراء خود حکم  
 دشوی بر اینم عقل موسی چون شود در غیب بند عقل موسی چون بود ای

## کی عقل مکتوب است که از دیدن و شنیدن و مطلق سهولت

و تحریکات حاصل گردد لاجرم در کلمات این عقل امور خضره عقایدیه و علمیه است  
 و در هر گونه سهولت و سببوات تحریکات بصورت نزدیکتر آن است که از  
 خدا و رسول و امام رسیده باشد چه بر اثر صدق و علم و عصمتی که در آن است و چه از راه  
 سهو و خطای بقول ایشان راه بر نیت و بعد از آنکه بوسیله عقل موهوب بر  
 خدا و علم و عصمت نبی و وحی نقل گردید دیگر عقل موهوب را در صدق و کفایت  
 سهولت و فریشتات خدا و رسول و امام مجال بکار فرموده پس اگر درک  
 حکمت سائل خبری را نمود و بجان و دل پذیرفت فریشتات خدا و رسول و امام را  
 نعم الوفاق و گرنه باید بقصد بگیرد و پسندید **بما جمله** اگر بر عقل موهوب وجود  
 صانع تمام صفات ثبوتیه و سلب او بر این نبودی و بدان نبوت نبی و وصی  
 وحی و علم و عصمت ایشان یقین نمی گشت هر آینه از خدا و رسول و امام استماع  
 سخن موهوب نمزدی **مثال** بعبان می بینی که از حیث آنکه بطبع موسی چراغ  
 عقل فاش داشت که بوجوب بکار صانع تمام یا بکار نبی و وحی یا بکار بعضی موهوبی



دین است رجوع او در فهم مسائل مطابقت نیویته و اخرویه نزد رسول و امام نیت  
 و فریضات ایشان را مثل کلمات این مردم می پذیرد پس می پذیرد سختی را  
 که نظایر برای او نفع دارد و او ایستادگی را که بظاہر ضرر دارد و او را بجرم  
 نظرش نفع ظاهر مقصود است و طبیعتش بود و حاصل مقصود بخلاف مومن که چون  
 حکم عقل خدا شناخت در رسول و امام تقفد کرد بر خوشترن با چارند از آنکه در  
 سطح مطابقت عقاید و عملیه و دنیوی و اخرویه رجوع او بخدا و رسول و امام باشد  
 لایغر پس تا بتواند شاهد تشال و طاعت است **قال نهر المومنین**  
**صلوات اللہ علیہم لایست العقل عقلمن موهوب و مکوب**  
**فلا ینفع مکوب ان الذمیر یک موهوب کما لا ینفع الشمس من المکوب**  
**موجب میخواهد بفرماید** شفاعت کامل و کمال ایمان در جمع عقل موهوب  
 مکوب است و چون عقل مکوب در آدمی باشد دون عقل موهوب نافع  
 و سود بخش نیت نظر نامه توحید ندارد و رسول و امام تقفد نمیشد پس در نهال  
 اگر در ای کام علوم ظاہره و آداب عملیه باشد و بجای بیاد و ادانها زا هر ضده از ردی  
 اتفاق با فرمایش خدا و رسول و امام هم موش باشد نافع و نجات بخش نیت  
 همچنین نجات بخش نیت چون با جرر رپیکانکی صانع تقا و قرار برسات  
 و امامت بعلم و عهد از غیر رسول و امام بکبر و معانم دین را نظر نامه افند سلام  
 دین از اعمال

دین از غیر رسول و امام بعلم و عهد در حالتی که تقفد بوجود رسول و امام باشد  
 مثل دشمنی با رسول و امام است و در عدد و شرک خصی است که مغفور نخواهد  
 بود بلکه اینجا صولات الهیه تعرض عدم شفاعت عقل مکوب فقط کردید  
 و تعرض مکس ان کرد بر شارت است با شفاعت عقل موهوب فقط نیز ضیه  
 نظر آن بزرگوار اینجا توشیحی که لا محاله بر عقل موهوب فقط در  
 درجه اول از ایمان است بحت آنکه خدا در تعال بطلن مومنین در نیت  
 داده و بعد لول و یغیض ما دون ذلک لمن یشاء و عهد داده است  
 امر از کس که در آن شرک است **رو بر حکماء فلا سفه**  
 از زبان که سفوف و اعتقاد حکما فلا سفه ظاهر است چو این از کتاب منطق در تپتا  
 که در وسط معقول اول داده است کتب عقل و حکمت کنند و غافلند از آنکه عقلی که موجب  
 حکمت و زیر معرفت باشد موهوب است **قال تعالی یوفی الحکمۃ من یشاء یعقبن**  
 ایاء حکمت نیست دلالت صریحه دارد بر آنکه حکمت کسی نیت یعنی نوری است که  
 در انوار ذقبلی که قابل نور است **قال الضمیر الحکمۃ ضیاء العرفۃ و میراث التهو**  
**و شمرۃ الصدق** یعنی حکمت ناده معرفت و میراث تقوی و طاعت و سوره  
 راستی و صداقت است بخود حکما که از کتب حکماء فلا سفه و مجذوم حکمت  
 چون معرفت را زاده آنکه زانند و این عشق و عکس مراد امام علیه السلام است  
**پان آنکه چون امر و ایر شود با طاعت عقل تو نقل**



خدا و رسول و امام علیه السلام باید طاعت نمود  
 مفاد لفظ اباری بعد از تعقیب تیر و انزال کتاب نصب و حق  
 اگر در نقل خدا و رسول و امام و عقل تو موافق رخ نمود نعم لوفاق و کونه باید حکم طبیعو  
 الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم در سلسله مسائل و احکام عقل تو  
 تابع عقل باشد یعنی مطیع باشد فرمایش خدا و رسول و امام را که صاحب حال  
 و حافظ و نیشند اگر در مسائل و احکام و حال و حرام عقل کافی بودی طبعوا طبعوا  
 اطیعوا انفرودی بیان آنکه بعد از نصب امام و خلقه الله  
 و حوالت دادن امام علیه السلام مردم را بر او ات  
 اخبار خود رجوع مردم عموماً باخبار اهل محمد است  
**صلوات الله علیهم** همچنین بدان اینجا که در حال رسد بماند  
 رسول خدا ائمه اطهار صلوات الله علیهم همین مردم بلا دروغی و بعد در فهم سال  
 و احکام و حال و حرام رجوعشان باخبار رسول و امام بود تا قیامت نیز این قانون  
 مجری است و مردم را به حقیقت و در هیچ حال مجال خود سری در رجوع باراء و  
 عقل نیست و شک نیست عقاید و اعمال که بر وفق اخبار و ائمه اهل اله باشد  
 حکم عقل و نقل و قضایا بصواب و سلامت اقرت است **مثال** ایامی  
 پیشی وقتی مالک مملوک را کوبد هر چه زید کوبد طاعت کن باید گوش و دلش در  
 همه حال همین

همه حال بفرمایش و گفتار زید باشد لاخیر و چون زید کوبد پیغمبری که محارم و  
 مخصوصان من از من متواری کوبند از ایشان بیدر از زمان حق رد قبول  
 و پیام هیچیک از محارم و مخصوصان را نخواهد داشت و با فرض آنکه لفظ و  
 پیغمبری بیاد زید مملوک بر سر همان حکم کلی در فرض پیغام خطا رسول نیست یعنی  
 نصب امام علیه السلام همچنین است تکلیف من و تو در تهنیت امام چون امام  
 علیه السلام ما را بر او ات اخبار خود حوالت داد هیچگاه حق رد و روایات  
 مومنین را که از محارم و مخصوصان امانند نداریم بیان آنکه روح حکم  
 را وی اخبار اهل بیت یعنی باب عام امام  
**علیه السلام** نمرد شرک سخدا ای سخانه است قال  
 الصادق علیه السلام انظر و الا من كان فيكم قد ردني حد ثنا و  
 لظن في حلالنا و حرامنا و حرمنا و حرمنا فاحفظوا دينكم كما حافظي قد  
 جعلت عليكم حلالا فاحفظوا حلالكم و حلالكم الله استخف  
 و علينا ذنبا و الراد علينا كالراد على الله و حو على حد الشرايت بالله  
 در هر جا که امر متعلقه و تهنیت علماء است فرموده اند لفظاً و معنی عالمی مراد  
 که قادی و حکمش تا خود از کتاب خداست رسول است میفرماید  
 رجوع تا کسی باشد که اخبار ما را روایت میکند و نظر بحال و حرام ما دارد



و عارف با حکامی است که در قضایا از ما صادر شده است و چون حکم  
 ما حکم نماید دراز او پذیرفته نشود جز این نیست که حکم فدای سبانه اشخاف شود حکم  
 ما را رد نموده اند و رد کردن حکم ما مثل رد کردن حکم عدالت و بمنزله شرکت است  
 بعبارة اخروی یعنی رد کنندگان حکم ما شرک است با حکامی که ان جا حکم فاسق  
 بنیاء فقیهین و اشاره بان است که اگر راوی خیر امام علیه السلام بگویند یا  
 موئین را در آنچه حق تبیین و کاوش نیست هر چند که احتمال سهو و خطا در  
 آن برود **قال سبحانه ان الله یؤید بکم الذین یریدون** **الصلوة**  
**پان** آنکه تسبیح در خبر که راوی ان مؤمن با  
**مشکر عسر و حرج خواهد بود** اگر در خبر که مؤمن روایت  
 میکند تسبیح و کاوش لازم شود عسر و حرج لازم خواهد آمد پس تقضی ضیال است  
 که پیوسته امام علیه السلام ظاهر باشد بلکه ظهور فقط کافی نیست باید بخوبی ترتیب  
 اساسی کند که هر کس بتواند بلا واسطه معالم دین از امام بگیرد چه اگر نباشد  
 بواسطه مردم برسد نیز احتمال خطا و قراءت سهو در بیان میرود و باز مردم  
 بچولان عقول و آراء حاجت است **پان** آنکه قوای که خطا  
 عطا میشود **راجع** بخطای و طریق حکم است

**راجع** بخطا و نفس حکم شرعی است و مان  
**فاد این عقاید** بروفق آیات و روایات  
**و عقل و طبع** ایام استی که مؤمن از روی علم و عهد بغیر ضرورت دروغ  
 نمیکوید پس اگر در خبر سهو و خطا با عقاید تو واقع باشد بحدیث آنکه او خود معتقد  
 بصحت آن بوده باشد و تو هم که از او اذنه خبر میکنی چون با عقاید صحیح  
 گرفته و ضیال یا قبی که در ما شال عصمت است با جوردن شای خطا  
 را که خدا ثواب می بخشد این بخور خطا است که خطای در طریق حکم  
 است نه خطای است که در نفس حکم شرعی واقع شود باینکه  
 حکان کنی از خدا دوری و امام نصی زبیده است و بقول درای و قیاس  
**حکم و ضوی معین سازی فی الاصول الاصله عن**  
**الصاوق** **اما انک ان اصبت فکم فوجر و ان خطا**  
**کذبت علی الله** از جناب پرسیدند بچولان عقول و آراء و احکام  
 عقیده فتوی بر اینم فرمود اگر فتوی بچولان بصواب اشتهر بحدیث عدم  
 تکلیف برای تو نزدی نیست و اگر بچولان بخطا اشتهر فدای سبانه  
 برستی و از عقاب و مؤافقت اینم **قال تعالی** **و کونوا**



عَنْ نَعْصِ الْآقَادِيلِ لِأَخْدَانِهِ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَهَا مِنْهُ الْوَيْسَنُ  
 قَالُوا فَمَنْ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَمَهُ حَاجِرِينَ لَيْسَ آيَهُ بَارِكَةً وَرَحْمَةَ رَسُولِ الْكَرِيمِ  
 مِمَّنْ مَالَهُ أَرْبَعُونَ أَلْفَ دِينَارٍ بَعْضُ أَقْوَالٍ بِرَبَابِنِهِ وَبِقُوَّةِ الْيَمِينِ  
 فَلَيْسَ رَأْيًا بِسَائِمٍ وَاصْدَى رَأْيٍ نَعْمَ نَبِيَّتٌ جَائِكُمْ رَسُولُ رَبِّكُمْ  
 عَقْلٌ وَهَاطَةٌ دَانَشِي كَمَا دَانَتْ بِجَالِ أَيْنَ نَحْوِ خُودِ سَرِيٍّ دَرَسَائِلُ وَحُكْمٌ  
 نَاشِدُ مَعَالِ الْإِيمَةِ دَرِجَتِينَ حَالٌ بِأَيْنَ مَرْدَمٍ مَكُونُهُ جَوَابُهُ لَوْ كَرِهَ حَقِيقَةُ  
 وَدَانَشٍ بِرَبِّ جَائِ قِيَامِ نَبِيَّتٌ مَشَالٌ نَحْمِي نَبِيٍّ جُونِ مَرُورِيٍّ  
 لِكَلْفِي نَبِيٍّ دَرِجَتِينَ دَرِجَتِينَ لِكَلْفِي تَوْرًا بِجَالِ جَوْلَانِ عَقْلٌ وَجُودِ سَرِيٍّ  
 وَكَرْبَارَتِ وَخَيْرُكَ بِخِلَافِ لِكَلْفِي عَمَلُ زَرْتُو صَادِرُ شُودِ دَرِجَتِينَ كَمَا تَبْدُو  
 طَبِيعُ مَرُورِيٍّ بَاشِدُ تَوْرًا حَقٌّ دَرِجَتِينَ مَرُورِيٍّ شَوَانِدُ بُوْدُ بَلَكَةُ خَشْتِ عَطَا  
 بَارَادَةُ وَبِئَلِ مَرُورِيٍّ نَبِيَّتٌ هَسْتُ دَرِجَتِينَ كَمَا نَاسِدُ أَشِدُ مَرُورِيٍّ  
 عَقْوَتِ دَانِ كَرْبَارَتِ وَتَوْرًا نَرَسِدُ كَمَا رَاغَطُ وَخَطَا بَكُوْشِشِ وَ  
 مَجَاهِدَتِ فَوَيْشِ اَعْتَدَارِ جَوْبِ مَيْسِ بِرَبِّ نَبِيَّتٌ هَسْتُ لِكَلْفِي تَوْرًا حَقٌّ  
 وَحُكْمٌ وَهَلَالٌ وَحَرَامٌ وَطَلَقُ مَسَائِلِ فَرَعِيَّةِ اَكْرَفِضِ لِكَلْفِي كُنِي كَمَا اَعْتَقَادُ  
 تَوْرًا خُودِ اَرْسُولِ اِنَامِ دَرَانِ حَضْوِصِ نَفْسِي بَرَسِيْدَةُ هَسْتُ وَبِجَوْلَانِ عَقْلِ  
 وَرَأْيِ حَكْمِ دَقْوِيٍّ بِرَأْيِ دَرِجَتِينَ كَمَا نَزَعُ تَوْرَ مَرُورِيٍّ خُودِ اَرْسُولِ بَاشِدُ تَوْرًا  
 حَكْمِ دَقْوِيٍّ مَطْنُونَ وَنَفْعُ كَمَا مَرَاتِرُطْنِ صَادِرِ مَرُورِيٍّ دَرِجَتِينَ مَرُورِيٍّ  
 بِحِكْمَتِ اَكْمِ

بِحِثِّ اَكْمِ خُودِ اَرْسُولِ اَزْ تَوَطُّفِ نَعْمَ مَرُورِيٍّ لَوْرَتِهِ وَاَكْرَفِضِ نَبَاشِدُ بَلَكَةُ مَرُورِيٍّ  
 وَنَسُوْلُ شَبَهَةِ رَاتُوِيٍّ يَكْمُرُ بِهٖ كَمَا دَرِجَتِينَ وَفَعْلُ مَطْنُونَ كَمَا مَرُورِيٍّ دَانِعِ شَبَهَةِ  
 كَمَا اَجْرِيَادُ مَرُورِيٍّ نَعْمَ اَبَا مَرُورِيٍّ اَمَا دَرِجَتِينَ كَمَا زَرْتُو اَرْسُولِ بِاَعْتَقَادِ تَوْرَ نَفْسِي  
 وَبِجُودِ سَرِيٍّ شُودِيٍّ وَحَكْمِ خَطَا زَرْتُو صَادِرِ تَوْرًا نَحْوِ اَجْرَادَانِ مَرُورِيٍّ حَكْمَتِ  
 لَاجِرِ دِينِ اَعْتَقَادِ اَبَا اَيَاتِ وَدَرِجَتِينَ وَغَقْلُ وَطَبِيعُ مَخَالِفِ هَسْتُ اَمَا  
 اَبَا تَوْرًا وَكَلْفَتُ مَالِيَّتِكَ بِهٖ عِلْمٌ قَالَ لِعَالِيٍّ اَمَّا  
 يَا مَرُورِيٍّ كَمَا بِالسُّوْرَةِ وَالْفَحْشَاءِ اَنَّ اَنْ تَقُوْلُوْا عَلَيَّ اَللّٰهُ مَا لَآ اَعْلَمُوْنَ  
 اَمَّا رَوَا اَبَا اَمَّا اِنَّكَ اِنْ اَصَدَّتْ كَلِمَةٌ تُوْجُوْ دَرِجَتِينَ  
 اَخْطَا تَكَلَّفَتِ عَلَيَّ اَللّٰهُ قَالَ اَلصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 حَقٌّ اَللّٰهُ عَلَيَّ الْعِبَادِ اَنْ يَقُوْلُوْا اَمَّا اَعْلَمُوْنَ وَتَقِيْقُوْا عِنْدَ مَا  
 مَا لَآ اَعْلَمُوْنَ مِمَّنْ مَالَهُ اَرْبَعُونَ اَلْفَ دِينَارٍ اِنْ اَتَتْ كَمَا جُونِ  
 اَزْ رُوِيٍّ دَانَشِ كَوْبَرِ وَكَرْمَةِ طَبِيعِ صِحَّتِ دَخَاوِشِ بُوْبِ شَيْخِ سَهَابِ  
 وَالدِّينِ رَحْمَةُ اَللّٰهِ عَلَيْهِ صَمْتِ عَادَتِ كُنِي كَمَا زَرْتُو  
 كَفَشَتِ مَشُوْدُ دَانِ اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا  
 سَفِيْرِ اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا اَبَا  
 وَرَسُولِ بَرَسِيْدَةُ وَمَرْدَمِ عَمَلِ عَقْلِ وَدَانَشِ خُودِ دَرِجَتِينَ اَمَّا طَبِيعُ نَفْسِي



طبايع جميع عقلا و دشمنان محمول است بآنکه مخالفت و خطا کارى بسنده  
 نيت و لامحاله چون عهد بخلاف تکلف عمل کنند و پسنه طبع سويان باشد موافقت  
 خواهد فرمود و اگر موافقت نغز ما در خطايش را ثواب نخواهد بخشود و اگر در کارى  
 که با اعتقاد او مرضى باشد بخشش فرمايد لامحاله در مکرده موافقت نمايد اگر  
 بحيث است از موافقت و عفو در کار و بپس خطا عطا رود  
 چه بخشش در حال خطا و هر نفس و کبر است در بيان هلاک  
 سه قسم از قضاة و نجات قسمی که حکم حق میداند و  
 حق حکم راند قال الصادق عليه السلام من حکم بالحق  
 منایه فهو جاهل ما خود بجمله ما قوم مجکده بافت در حکم  
 کردن دشوى و دادن از روی علم و دانش سجدت که بفرمايد چون  
 قاضى و نفسى بخيرت و حقت حکم دشوى عالم و دانا باشد هر چند کتب  
 و خبر حکم نماید در عداد جهال و کس به کاران است پس ظاهر است حال  
 اکنون اند شتر است و بشتر حکم راند یا نماند شتر است و بشتر خواهد نظر  
 بمعانیت و عدم معانیت هر یک از خبر و شتر فرمود و نیز قضاة چهار  
 قسمه قسم اول شتر و نعيم است سه قسم دیگر اصحاب رويجيم قال  
 عليه السلام في لعاقل و يكون العلم لله في أعماله و الخليم  
 رفقة في أحواله و المعرمة يقينه في كذا هيبة يعنى دليل

عاقل در هر علم و ذوق او در هر طایفه علم و يقين او در خیر و نیک بدقت  
 مراد آنکه مائل بر شتر تقیة حیا رند نیکو با حکمه چون در در صحت حکم  
 و دشوى بمعانیت خبر و صواب است پس ما در از رجوع باخبار و اشارات  
 اله علیه و علیهم که نری نیت نظر بآنکه از تعداد علوم صادر گشته و نیت علم است  
 و لامحاله ما در اخبار اهر بیت عصمت مصاب شتاب است و در بیان مقام  
 اخبار صادره از ائمه انام صلوات الله علیهم اجمعین بدان  
 تقاض و تضاد در تواریخ اخبار است و تواریخ خبر موجب حصول علم عمل  
 بران لازم است و لازم است عمل کردن سخن و اصد نکر که مخوف بقرآن  
 باشد از جمله قرآن مطابقت خبر است مراد از عقليه و تقضای عقل را از  
 جمله مطابقت آن است باقرآن از حیث ظاهر با عموم یا دلیل خطاب دشوى  
 از جمله مطابقت خبر است رسول را که صریحاً یا دیلاً یا عمومياً یا حیث  
 فحوى منقطع بها باشد از جمله مطابقت آن است با اجماع فرقه ناصیه از  
 جمله مطابقت خبر است با اجماع جمیع فرق مسلمین نظر بر قول فرقه ناصیه در  
 ایشان و بزرگ از این خبر از خبر احواد خارج و در عداد تواریخ نصد  
 علم و عمل بدان لازم است و چون خبر واحد مخوف پس از قرآن باشد  
 با عدم معارض عمل بدان نیز لازم است نظر بآنکه عدم معارض دلیل است



صحت عقل خبر است مگر آنکه شوالی قهواء شنی شری خلاف آن جاری  
 باشد که در چنین حال خبر متردک است و با وجود معارضه بتعمد علیه خبری است  
 که راوی آن عادل تر است و ما فرض تساوی راوی هر دو خبر در عدالت کثرت  
 ردد است یعنی شهرت مناط است و در حال تساوی در مورد عدالت  
 صورتی که اگر سبکی از دو خبر عمل شود بضرط از تا دید عمل معارضه هم ممکن است  
 با رجوع معارضه تو را از طرح خبر دیگر گزینم باشد لازم است عمل کردن خبری که  
 مستلزم طرح خبر دیگر نیست و اگر هر یک از متعارضین عمل شود عمل کردن  
 خبر دیگر نیز بضرط از تا دلیل ممکن است و لکن برای خبری از اخبار  
 دیگر صریحا یا تلویحا یا لفظا و لیلدا شاهد معارضه است که برای دیگر آن شاهد نشده  
 نیست عمل کردن با اولی ادراست و لا در حال تساوی و عدم مرجع عمل در عمل کردن  
 هر یک از متعارضین مصاب و مشاب است اما صاحب هر حسب تخییر است که در  
 حال معارضه و نبودن مرجع از امام علیه السلام وارد است فرمودند اذا  
 + و ترد عليك حدیثان مختلفان ولا تجدون ما فرج چون بعد  
 علی الاخری کنتم مخیرین فی العمل بها یعنی چون دو خبر مختلف بر شما وارد  
 که مرجع نیابند در عمل کردن هر یک دو خبر بخار و در میان اخبار است  
 صحیح که معمول علماء اخبار و فقط راجع بر صحت اخبار است  
 و آن را اجتهاد در طریق حکم میخوانند و بیان

فاد اجتهادات راجعه بمالائض فیہ که جهاد و نفس  
 حکم است باری اینگونه از جهادات را اجتهاد در طریق حکم گویند که  
 راجع باخبار ال عصمت است صلوات الله علیهم و این نحو از جهاد معمول بملاء  
 اخبار و اهل اخبار است و در صحت این جهادات نسخی نیست پس حکم  
 و نقل تو است در اخبار مفید علم و عمل کردن بان لازم است و حکم عقل و نقل خبر  
 محفوظ بقرائن مفید علم و تتبع است و حکم عقل و نقل خبر بلا معارضه صحیح و  
 معمول به است و چون شوالی خلاف آن جاری باشد متردک ماند و حکم عقل  
 و نقل با وجود معارضه باید یکی خبری را که راوی آن عادل است و حکم  
 عقل و نقل تساوی در عدالت کثرت ردد است و شهرت مناط است  
 همچنین است تا شهر شود بخبرین متعارضین که برای هیچیک مرجع نباشد  
 پس حکم عقل و نقل عمل کردن هر یک از متعارضین جائز است با حکم  
 تمام در کات عقل در این ترجیحات کلی بوده خبری در این جهاد  
 و جهاد در طریق حکم در راجع باخبار ال مجرب بوده جهاد و نفس حکم شری  
 که راجع بمالائض فیہ است ظهار سگری است از جمله قهواء  
 اشاعری رضوان الله علیهم که در زمان غیبت گبری  
 اخبار ال محمد صلوات الله علیهم و علیهم جمعین راجع



کرده اند تا بدون رحمت متاخرین مهت را مجال  
 عمل کردن بآن خیار باشد و پتان بذل جهیدشان  
 در تصحیح خیار بر وفق عقل و قانون آمده طهارت سلام الله  
 علیه علماء خیارش شیخ صدوق و محمد بن یعقوب کلینی و شیخ طوسی  
 رحمه الله علیه که در بیت امر جمع خیار را در مجهر فرمودند مراعات همه این  
 دقیق و نکات را کرده و خیار موضوعه و محموله را خارج نموده اند  
 صحیح را ضبط فرموده اند که من و تو حالا بخون دل بر سر طویح پند و در ماده  
 ماده و موجود ایشان نوشته یعنی عمل کرده و ثواب بریم اکتی غایت سالی  
 است که زحمت ایشان را که در بد و غیبت گری کشیدند ضایع  
 بود که در این دومی که اکنون بود تصحیح خیار بنفهمان اگر از همان سکه  
 عقل و نقل است که ایشان تصحیح فرموده اند پس خیار صحیح یعنی بر وفق  
 و ضعیفه از کی تو لید شود و اگر تربیت دیگرش آمدی خلاف قانون است  
 که در تقبوله عمر بن خطبه و غیره از امام دار است مال لیل و مطلع  
 السبیل کجا برابری دارد و سلیقه و دقت نظر تو با قانون که امام فرموده است  
 یا جمله کلام در قوه آن است که گوئیم مالا نض فیه ما شرد و قس بود که بعضی

متاخرین در خیار صحیح محتمله فرمودند و چنانکه عتقاد وی نسبت که تمایزین علماء  
 پوسته وقت نظرشان بیشتر از علماء بقیه است اگر طبقه دیگر که بعدی است  
 دقتی در همین خیار نماند که توضیح بدان لاجرم دایره ناقص فیه وسیع تر میشود و حاجت  
 مردم بقول در آیه بیشتر است قال النبی صلی الله علیه و آله الفقهاء  
 ائمة المسلمین ما لم یختلفوا فی الدنیا آبا شهبه داری که از زمان غیبت گری فیه  
 تر از محمد بن ثلاث نیامده است و آبا شهبه داری در اخبار آل محمد از کتب اربعه مثل  
 من لا یحضره الفقیه و تهذیب و اصول کافی و استبصار که فقها ثلاثه در ضبط اخبار  
 نوشته اند کتاب جامع تردکافی تر نوشته شده است و ایامک داری در  
 ایامک ثلاثه فقها سیکه بعد از ایشان بعرضه عالم قدم نهاده اند در حالتی که بر  
 با خیار را محموله است خوشه صین خرمن ایشان بوده و از کتب ایشان  
 اخذ نموده اند و ایامک داری در ایامک هر عالم که رجوع بکتب خیار ایشان  
 کرده است ناچار در فهم مسائل و احکام و طلال و خرام حولان عقل و داری  
 خود محتاج گشته و در حقیقت بکتب و عزت نمک بخته است و آبا  
 و آبا اعتقاد تو این است که هر طبقه دایس هر کس گفته جمع کرده و در تصحیح  
 اخبار بذل جهد فخر نموده اند اگر تو را اعتقاد این است پس خدا کرده  
 در علم و عدالت و ایمان ایشان سو دطن داری یا للبحر اگر کفران  
 بی سواد که ایمانش هنوز ظاهریست هر کونه شهادت و خبر می پیریزد  
 و بنیاد خبر خیار را که فقها بزرگ است دست بامای رحمت و دست



جمع کرده و محبت و ممل کردن آنها را در اول کنایه های خود ضحاک فرموده اند  
 در بیان علت تعارضی که در اخبار معصومین علیهم السلام  
 واقع است و بیان آنکه تعارض تماماً راجع بصلت  
 رسول یعنی نهی حرام و امر لازم رسول یا امر فضلی و  
 نهی اعاده یعنی تسبیح و طعنه است لایمیر و نظر مودت  
 خبری که مخالف حلال و حرام و فرائض و احکام کتاب است  
 بدان خلاف حلال و حرام و فرائض و احکام کتاب که رسم آن است  
 و قائم باینست از رسول خدا صلوات الله علیه و اله صریحی دارد  
 چه رسول در رسم حال تابع مرد نهضای سجان بود و هر چه را که تسبیح  
 تکلف بود تسبیح فرمود قال تعالی ان اتبع الاما یوحی الی  
 مراد آنکه متابعت نمی جویم مگر وحی خدای سجان را اما خبری که از آنکه علیهم  
 السلام بر هر خوف و تقییت دارد است فقط نه حرام یا امر لازم رسول  
 است که مخالفت آن در غیر ضرورت رد است قال ابو الحسن  
 الرضا علیه السلام فاما ان فتحل ما حرم رسول الله صلی الله  
 علیه و اله او محرم ما استحل رسول الله صلی الله علیه و اله فلا  
 یكون

تكون ذلک لانا ما یعون لرسول الله فلیتوان له كما  
 كان رسول الله صلی الله علیه و اله تأیید الامر بیه غیره و بل و  
 مقتضایا و له میفرماید هرگز رد است حلال کنیم آنچه را که رسول  
 کرده با حرام سازیم هر چه را که حلال فرموده است چه تابع و تسلیم امر و نهی رسولیم  
 چنانکه رسول صلوات الله علیه و اله تابع و تسلیم امر و نهی خدای سبحان بود  
 قال سجان ما اتکم الرسول فخذوه و ما نهکم منه  
 فانتهوا انما علیهم السلام از همه طبقات مردم سرادار تر بودند که طاعت  
 فرایند امر و نهی رسول را اما ضرورت هیچ محطوریست فرمودند  
 التقیة دینی و دین ابائے قال عمرو کزید فحين اضطررنا بحرف  
 و لا عاید فلا اثم علیک از چیزی است که در است مرفوع است قول و فعل  
 باطل است که بر اثر ضرورت صادر شود با کلمه این تعارض است  
 که بر اثر خوف و تقییت است برای شیعیان و دوستان آنکه علیهم السلام  
 و موجب ایمنی و سلامت است تا بحیث اختلاف و تقییت مخالفین  
 را در آنکه از نه و دست جور و تطاول از ایشان بردارند قال تعالی  
 حکایتی ذی القرینین جعل لکم و لکمهم رد ما روم غیره است  
 و ظاهر آیه مبارکه اخبار مکنه از نهی که ذی القرینین در بیان مردم مکن



زین و یا جوج و یا جوج است و باطن ان نیز نیت است که در میان  
 شیعیان و مخالفین است لاجرم بحث لغت و ثبوت را  
 در استان آل عصمت علیهم السلام مفاد و ما استطاعوا الله نقیبا  
 حتی نیت قال انسی صلی الله علیه و اله و خلاف صحابی  
 فیکم رقة فرمودند نحن اذ قعنا الخلاف من شیعہ یعنی  
 در حقیقت را در حال این نیت و خلاف است در حال خوب  
 و نیت کفیه ایم و کما فی تعارض در اخبار راجع بامر فصل و نیت  
 یعنی مستح و مکروه است که فعل و ترک هیچک ساقی برین نیت  
 چه در فعل مکروه و ترک سحر رای معلول و غیر معلول در حال اختیار از  
 رسول خدا و ائمه اطهار صلوات الله علیهم خصت رقه است باری  
 بوجود مبارک امام علیه السلام دین حق آقا است بر است و ضابط  
 ای عهد الله حفی من صحیح صلوات الله علیها در عهد امامت دین خدا  
 و نور خدا را ضایع تا نش نخشد که آقا است لطفاً پذیرد  
 رعیت را همچو پیرایه ناموز مخالفین ائمه دین جاست نیت امام  
 را ازین حیث نور خدا خوانند که تمام دین خدا و نور خداست و بر  
 اثر مقصود گویم حقیقت دین دین اسلام و حقیقت مذمت مذمت  
 پاک حفی

پاک حفی است یکجخت کسی است که بر کند مذمت پاک حفی را  
 در میان مذمت حفی مذمت حفی ان است که امام حفی  
 صادق علیه السلام از بندش رفته و پدر از بند تا از باب شهر علم بر ائمه  
 علیه السلام ما خود داشتند و بجانب از رسول خدا انفر فرموده و ما خود  
 از رسول ان است که عبرت من علیه السلام آورده است و ما شیطان و من  
 الهوی ان هو الا وحی یوحی پس آنچه است تصرف اعراب  
 از ادیکه گون کرده و تفسیر داده باشد مذمت پاک حفی نیت تا چه  
 آنچه مطلقا از خدا و رسول و امام نرسیده باشد و هوای پرستان بخمال  
 خود در اشته اند از پانکه شده فساد عقاید و محمولات الی حقیقه و سایر  
 علماء عامه بلکه فساد تمام فرق باطله باطله ظاهر است بقص در ای خود گفتن  
 و خیال باطن مذمت رسیدن به آنکه از خدا و رسول و امام سندی در است  
 باشد مشکوف الفساد است عامه بحث بلکه اول بخار امر است کرده  
 و در آنکشته باب شهر علم رسول را خویشن بحولان عقول و اراد و تقاض  
 محتاج یافته در ای و قیاس در استخانات عقیده شوا ا داده و عقده کفر  
 اما شیعه و دوستوار امام را با عقاید که با است و امام دارد مجال جولان  
 عقل و خود ستری نیت و با اظهار تشیع و دعوی حب ال اله کردن چون



تثبت بغیر ال اللہ جوید حال چنان شیعہ عجب تر از حال عامه است که در ابتدا  
 آغاز مخالفت کرده اند چه مستلزم آن است که باطناً در امانت و امام  
 و عقاد و قند انباشد در میان حال معتقد با امامت و  
**مصدقی با امام صلوات اللہ علیہ اما معتقد**  
**با امامت** باید بدانند دین خدا بوجود رسول بکمال رسیده و بحفظ  
 ائمه دین از شوائب تغیر مصون گردیدند و نقص در آن نیست تا بقول  
 در ای انبیرم رفع یا تکمیل شود چه اگر بعد از کمال آن نباشد لا محاله بعد نقص است  
 اگر چه میزان نماند بقار امامتی نقص دین مکنند خداوند دین و حامل دین  
 و حافظ دین است **کرمه الیوم اکملت لکم دینکم** اشاره بان  
 بود که پس از کمال کردن فدای سحانه دین خود را عباد را نرسد که قولاً  
 یا فعلاً گویند دین خدا بقول و در آن ماکامل تواند کردید **اما معتقدی**  
**با امام** باید تمام عقاید و اعمال دینی اش مقرون بحجتی از کتاب و سنت و  
 فرمایش امام علیه السلام باشد چه اگر او را از کتاب و سنت و فرمایش آل عصمت  
 حجتی در دست نیست فقط بمعنی فساد شوی و کلمش را کافی است پس  
 حکم کرده و شوائب داده و عمل را نزه است که مرضی خدا و رسول و امام نیست  
 چه مرضی آن بود که خدا و رسول در کتاب و سنت بیان فرموده و **پس**

یعنی با امام

**معنی اطاعت اولی الامر علیهم السلام و لزوم**  
**رد حکم مطلق مہوی پرستان** اطاعت اولی الامر  
 که بر اہل مردم فرض است زیارت میواید و دیگر منبت که پس از منبت  
 کسی را بدان دسترس نباشد بلکه مردود باشد امر اولی الامر است تا بر آن  
 ہدایت گیرند و بجلالت تربیت پذیرند و قادر شوند بہشت و ملاقات  
 بہشتیان را و قتی تو را بطبیع امام دانند کہ تمام عقاید و احکام و حلال و حرام  
 از امام باز فرمایش ما خود داری نہ از خود یا چون خودی کرداری اگر بہر  
 کوی خطاست و اگر طریق باطل بود باز دست مردم با نکارت ناموز  
 و در طاعت سجد زہر **قال سبحانہ فؤاد دن ان سبحانہ**  
**الی الطاعونیت وقد امرت ان تکفروا بید و معنی**  
**طاعونیت** طاعونت از طغیان است کہ تجاوز از ہدایت  
 شیطان و ضمام و مطلق کفار شیطان صفشان را شامل است نظیر  
 بندگان خدا را اغوا کرده در از خود و کہ خدا و رسول معین فرمودہ تجاوز  
 داده اند **میفرمایند** ہولای پرستان یعنی شیطان و شیطان صفشان  
 حکم طاعونت کردن کہ زہر در جاتی کہ بمخالفت دیگران تکلف



دماوزن در بیان آنکه ضغاء سخنان حق عبادت  
 رحمن و ضغاء سخنان باطل عبادت  
 شیطانت لاجرم موجب آیه طاک اورا  
 قال الصادق ع مَنْ أَصْبَحَ الْيَاطِقُ فَقَدْ عَبَّدَ قَلْبَهُ كَانَ النَّاطِقُ  
 يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَّدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ  
 الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَّدَ الشَّيْطَانَ كَوْشِ وَادِنْ بِسْتَسْ حَقِّ كَرْدَنِ  
 باطل شنون عبت شيطان نمودن است الذنوب كفر و اوليا هم الطاغوت  
 يخرجونكم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون  
 كفر با حق باطن كافر و منافق را از سخنان نيك اسل ايمان و طاعت كه حقيقت  
 نوز و پرتاب و موجب حضور نبوت است ممنوع دارد بشود سخنان باطل و هر چه  
 سخنان مبين و هوا پرستان را كه حقيقت جهل و عظمت و جبر خود را در خطا  
 بيان نپيچد رسالت رسول اكرم صلوات الله  
 عليه و اله و بيان آنكه خود سري كردن و مخالفت  
 رسول و امام نمودن رجوع بجاهليت اولي و  
 تقواء بجاهليت است نتيجه رسالت رسول دين بود  
 كه برضق قانون دين قانون جاهليت را منسوخ دارد تا مردم هر چه بد سابقه

ان ضغاء

آن عقايد و آداب يكسوزا كه صلح معاد و معانين ايشان است پس  
 اگر بخود سري سر بردارند و بجا رست قدم بگذرانند بدان كه خدا رسول  
 نفرستاده و رسول گنا گناه نهاده است و اين معني حقيقت رجوع بجاهليت  
 و تقواء بجاهليت است كه لوجود معبود رسول صلوات الله عليه و اله  
 منسوخ كرده **قال تعالى افحکم اجماعاً هليلية ميغنون مسال**  
 چون ابراسائله گذارد و تكليف معين در رد و مردم خود سري سر بردارند  
 و بجا رست قدم بگذرانند لاجرم خود سري موهبت در رد و بجا رست  
 هلاكت در رد و رسان راه عقل و عدم حجت ان  
 در حال مخالفت با حق و علمت و بيان آنكه  
 معتقد بودن بعقول و اراء و فهم مسال  
 فروغيه قطع نظر از فرمايش خدا و رسول و امام  
 استقامت و تقوئيض است راه عقل راهي است كه ظاهراً  
 يا باطناً موافق است هر دو ضد خدا و رسول را پس اگر بظاهر موافق نشماري  
 بايد باطن مخالف پذيراي مثال نيزدي عقل موسي كه در حكمت  
 افعال خضر بنا نهاد اله عليه السلام قاصر بود چون بيان حكمتش فرمود



دانت که فعل خضر مقول است وقتی بقول عبادت رحمن و کس  
 عبادت کنی که عقل تو در جزو فعل و اصل و فرع مصدق باشد خدا رسول  
 را بلکه فرموده اند عقل بنمیزد مطلق و مصدق رسول ظاهر است شاره  
 است که در حال مخالفت آن باکت و سلط عقل نیست ماحله  
 قول تحت عقول در آراء در مطلق سائل فرعیه اعتقاد بتفویض است  
 اما فرقی که فایده این تفویض و تفویض نفوضه است اینست  
 که ایشان گویند خدا هر دین رسول و حج که است بقیه بقول درای را  
 حقیقت عقیدت است که هر دین بود و انکه است در تشخیص عاقل  
 و میان آنکه عاقل واقعی از مضاف و مضافه فرق است سلام  
 یکفره است لا غیر قال الصادق علیه السلام العاقل من  
 كان ذلولا لا عند اجابة الحق متصفا بقوله هو حائذ  
 الباطل خصما بقوله منك دينا و الاقربك في شرف عاقل چون حق  
 شود رام گردد و بگشاید حق تصاف جوید چون باطل شود سرش کنه نشین  
 باشد گفتم باطل را چون هر دین شود در میان قبول دین یا دینا ساز  
 و انکه در دین را که در در عقل قرن و عدل و هر نقه عهدی در حد  
 و الحبول فتون از عقل عالم طریق عقل طی نمیزدند اختلاف بر حاشی

دور و نیز حق متفق بودندی خلاف گویند وقتی راه عقل هموزن و سایر فرق  
 در هر دین خطا نمیزد میان آنکه تعدد مذاهب اختلاف  
 آراء و عقول بود و اگر اسلامان کتاب و  
 عزت متمک بودندی اختلاف در میان  
 نبودنی بسیار فرق داشتند آراء و مکاتب امواء اسلامان است  
 چون آراء و امواء عقل نامختلف بود پس از رسول هر قوم سینه بر روی  
 و دانش خویش را اگر است کتاب عزت رجوع نمیزدند و دیگران  
 مقتضات آراء عقل در اختلاف از زبان بر حاشی و جلگلی نیز حق  
 می نمودند پس در اینحال حقیقت دین پوسته انکار بود و معصومین بقیه  
 نمیزدند و در میان تکلیفی که در بدو ملوح وارد  
 است اکثرت فرق و اختلاف مذاهب اول تکلیفی که بر تکلف  
 دارد است یقین بر حق است صوم و صلوة و حج و زکوة و  
 سایر عبادات ظاهره وقتی بود بخشد که مذاهب حق را دانسته در آن  
 طریق طاعت سپردند صاحب مذاهب باطل و طریق باطله اگر عبادت  
 یقین کند آن عبادت را فایده نیست



پایان آنکه با ظهور فساد عقاید که راجع باصل دین  
 و دین است تحقیق قیادی و حکام که فرعون  
 است لازم نیست نظر بنا که حسن اعمال فقط  
 صحیح دین او شود شد بد آن عقاید راجع اصل  
 دین و نه هر چه است و هر قومی که در ارکان عقایدشان فعل را با بعضی  
 از قیادی و حکام فرعون و علیه ان فرق لازم نیست نظر بلکه فقط نفاذ عقیده  
 امانا و اعمال و مخالفت آن در اوردن فعال نموده است که ضمیمه عقیده کرده  
 خوب گفته اند *كفى الطبون نقمة اخرى* پایان آنکه  
 کفر و ایمان فقط بر اثر عقیده است و باطاعت  
 یا مخالفت امر و نهی خدا و رسول هر یک از  
 آنها کمال پذیرد یعنی موجب فرزند درجات  
 یا مورت فرزند در کائنات کفر و ایمان که نسبت به  
 خود در حجیم و ضایع فقط راجع نفاذ عقیده باشد و این ادعا در کفر و  
 ایمان است نظر بلکه اعمال حسنه کافر یا کفر کافر را بری نبرد و اعمال نسیه  
 سوسن با ایمان مومن تا بسهمی نیارد چنانکه فرموده اند *حسب علی حسنه لا*  
 تضر بها

لا تضر معها شیئ و بغض علی سیه لا تشفع معها حسنه و لیه  
 یک از ایمان و کفر را با مناسبه اعمال است اعمال ایمان عبارت از  
 انشال خدا و رسول و ال رسول و ما جاء به الرسول است که مکتب ایمان و بوی  
 مزید درجات مومن است و اعمال شیطان عبارت از مخالفت و کفار  
 خدا و رسول و ال رسول و هر که با جاء به الرسول است که کمال کفر و مورت فرزند در کائنات  
 کافر است **مثال** نسبی ناشی با صحت عمل نفاذ عقیده را محذور است  
 دست بر برگ ادعایم داد و از غدرت ضرای سبحانه امان نیست  
**قال سبحانه** *سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفرت لهم*  
*لكن تغفر الله لهم ان الله لا یهدی القوم الفاسقین* و مومن بصحت  
 اعتقاد با تقصیر یا قصور که در عملش رفته مغفور است و کتاب سیر بر این  
 حاکم و عواقب امر ادب است **قال تعالی** *قل یا عبادی الذین*  
*اسرفوا علی انفسهم لا یغبطوا من رحمته الله ان الله یغفر الذنوب*  
*جمعاً ان الله هو الغفور الرحیم* و رخص است از رسول  
 خدا صلوات اله علیه و اله که ضرای سبحانه در قیامت سجدی از عاصین  
 است پامرز که تغیر صدی خطور کرده باشد ببط غفوان شیطان را  
 با نمانت غوا بیت رجا نخته یعنی امید دارد که باری سبحانه در عاصیان اوم  
 در کرد و الی باید دانست که امرزش راجع بنزوب دون شرک و محصر



اهل ولایت است لایحه اما خبر که در امرش مطلق اهل بیت از بن عباس  
 وارد کرده که موجب رجاء و استظهار عامه است از اخبار منوجه است  
 تکلیف ولایت آنکه معصومین سلام الله علیهم که مزارسات رسول است این صراحت  
 منسوخ و داشت و برای مطلق عامه حق از نفرت باقی نگذاشت بلکه  
 باش در معنی اطاعت خدا و رسول و اولی الامر  
 که کاف و جاد بدان مکلف و مأمورند و فساد دعوی  
 آنکه مدعی مقامی باشد و بینه نباشد او را و پان  
 آنکه مدعی دین را الا محاله از استاد دین یا حامل  
 و حافظ دین سند لازم است و کفره فضیحت  
 و ایسکه است بدان اطاعت خدا و رسول و امام متعال  
 حکم خدا و رسول و امام است دعوی تو در اطاعت و متعال بنگاه مقبول است  
 که دین تو آن باشد که خداوند داده و شرع تو آنچه رسول نبوده است  
 یعنی تمام عقاید و احکام و حلال و حرام از برای کتاب و سنت است  
 مدعی مقامی که دارای تمام نیست ایسکه را مانده که لاف بند که زود  
 نمودند ای را پس بانه که از ایشان کذب و عیوش ظاهر است قال  
 الصادق

الصادق علیه السلام و المدعی مطالب بالینه لامحاله  
 وهو مفلس فینقض لاجرم از مدعی هر مقامی بینه خواهند چون بینه نباشد  
 فضیحت در ایسکه است آری آری محک امتحان رود سیاه سازد و در مکه  
 را مثال نمیشد مدعی هر قبی از قنون علم باید بداند اصطلاحات مخصوصه  
 ان فن را و اگر پیچید است و از راسته آن فن سندش در دست نیست  
 او را مکلف کننده پس همچنین است چون دعوی دین کنی یعنی از استاد  
 دین سند لازم است استاد و غیر فدای سبحانه حامل دین رسول خدا  
 صلوات الله علیه و اله حافظ و غیر امام علیه السلام است اگر مطلق عقاید  
 که از خدا درین مورد قنون باین آریات الهی یا روایتی از روایت رسول خدا  
 و ائمه اثنی عشر صلوات الله علیه و علیهم اجمعین باشد بکش دین تو دین خدا و رسول  
 و نه سب و طریقه تو نه سب و طریقه ائمه دین است و اگر تعقل در رای خود تراش  
 و قانون و حکم مگذار تو خود شیطان و طریقه است شیطان است طو لطفه  
 آری راه عقل پیروی مر جاثویش با سودی نفس شیطان را خدا  
 خواند هر دو همس را عقل داند ز سر هر کسی بعبه ای اعراضه کین راه که تو  
 پیروی ترکتان است در بیان سند صحت دین حقیقت  
 مصطفوی و مدعی سرفه هر تصویری صلوات الله



علیهما بالجملة سنة صحت دین جنیف مصطفوی وندیم شریف رضوی  
صلوات الله علیهما آن است که تمام عالم دین از عقاید و احکام و حلال و حرام  
از کتاب خدا و سنت رسول و اخبار اہمیت خصمت کہ پیشین کتاب  
دست اند ما خود کرده پس بمفردات عقاید و احکام و حلال و حرام از یک  
از مشاود و سہ فرقه رجوع فرمای از فرقی را کہ در مفردات عقاید و احکام  
و حلال و حرام سندی از کتاب و سنت و اخبار آل خصمت در دست باشد  
در رای دین حق وندیم صحیح است و گرنه در دعوی کاذب و منسوخ است  
انفرقه دین خدا و رسول و امام مینت بلکه تسویلات نفسانہ و تمویلات  
شیطانہ است فرین لعنہ الشیطان اعیاہم و اگر بعض از عقاید و احکام  
با کتاب و سنت و اخبار اہمیت خصمت سلام الله علیہم موافق و برخی مخالف  
است آنچه موافق باشد از دین خدا و شرع رسول و آنچه مخالف باشد  
برعت و اصول است و فساد و دین و دین مبین ایشان فقط از عقاید  
و اعمال باطلہ کہ مخالف دین و شریعت است ظاهر میشود مثلاً اگر اہل طوائف  
سناطرت باشی بحیث ائمہ بود است قول او در توحید و نبوت نبوی کہ کلیم  
و ہزار خدا بود است مردود مینت بلکه مقبول است پس قول او در  
الکفار حضرت عیسیٰ بن مریم علیہ السلام و انصار رسول خدا صلوات  
الله علیہ و الله مردود است و اگر بانصاری طرف کردی قول و عقاید او درست  
عیسی بن مریم مردود مینت و انصاری بودش مرجح نشود کہ انصار از قول  
و عقاید او

و عقاید او گنی ملکہ قول او در انکار رسول خدا صلوات الله علیہ و الله مردود است و اگر  
باہر یک از شخصت فرقه ماہ طرف سناطرت باشی بحیث ائمہ نبی مشد قول و عقاید  
ایشان در توحید و رسالت مردود مینت ملکہ قولش در انکار ولایت ائمہ  
اثن عشر صلوات الله علیہم مردود است و اگر باہر یک از دوازده فرقه بائیس سناطرت  
حوش قول و عقاید ایشان در قول امامت مردود مینت ملکہ فساد عقاید ایشان  
از این است کہ با دشمن امام و پیشوا عالم دین از غیر امام گرفته و قسط از در عقول او  
پس ائمہ اند و در بیان حقیقت معنی لائنی بعدی و بیان  
ائمه اگر بہتر از دین رسول دینی متصور بودی ہر انبیاء  
رسول نازل فرمودی یا بغیر رسول حتم رسالت  
لفرمودی رسول خدا صلوات الله علیہ و الله لائنی بعدی از این  
فرمود کہ برانے بحیث کمال دین پس از رسول و حی منقطع شد و بقصر دینی  
کہ رسول پیادہ و شریعتی کہ در میان نہادہ تا قیامت باقی است و بہتر از  
آن بلکه بطیران در صلاح و کمال متصور مینت چه اگر بہتر از دین جنیف متصور  
بودی بر رسول نازل نمودی یا بغیر رسول حتم رسالت فرمودی کہ کہر مہر و ما  
ینطق عن اللہ و الا وحی یوحی از این رو شرف نزل یافت کہ  
برانے دین و احکام دین بر شریعت مینت بلکه در الہی است کہ تا بیات



بانی دینت را کافی است قال سبحانه افرايت من اتخذ الله  
 هواء فرمودند حلال محرم حلال الی یوم القیامة حرام محرم الی یوم القیامة  
 تا دانی که نظور یا نبوت امام علیه السلام باقیامت حکام دین غیر بر بندید  
 بیان آنکه هر فرقی که بعقول و اراء در امر دین و  
 مذمت عمل برانند در عداوت سنان سنان  
 بانکار امام و رجوع بعقول و اراء در طلال و حرام و فتاوی و حکام مطعونند  
 چون تو نیز در تقسیم مذمت و عقاید و مسائل فرعی و غیره با ایشان یکسان است  
 فقط قول با ما است ائمه شی عشر روحیات تو خواهد بود بلکه گرفتن معاد دین  
 از ایشان منوط در ایمان است غیبه را حقوی که قسم قول با ما است عقاید  
 با ما بی عداوت با ما کافی باشد و امام علیه السلام در قیامت قرار از خود  
 خوانند و شفاعت بر سر است بکنند اما مالک و طبع السوسل که بر ابروی  
 دزد ایمان تو و خوابی که بر آن تریب شود با ایمان آنکه در فرود کل در صل و در  
 رجوعش بکتاب و سنت و فرمایش آل عصمت است در معنی کتب  
 خدا و رسول و امام علیه السلام کتب همان نیت که بقیاس  
 بالله کسی با صراحه بگوید خدا و رسول و امام دروغ گفته اند چه در بیان فرق  
 اسلام هیچکس را این قدرت نیت بلکه عقاید و چیز که مخالف فرمایش خدا و  
 رسول و امام باشد حقیقت کذب است نهایت در حال چهارده نفس

ساقی در حال طهارت نفس فاسق است قال تعالی ان الله  
 لا یهدی القوم لفاستقین و در بیان معنی بدعت  
**بدان** بدعت قرار امر است در زمین خلاف آنچه از خدا و  
 رسول در کتاب و سنت جاریست بعبارة حضرتی قانونی را گویند که خدا  
 و رسول امر کرده و مردم با اراء و عقول و خیال و ظنون در باقیه نبرد  
 همچنانکه آدمی با کار ضروری و غیر مرتب میشود با طهارت یعنی نیز مرتب است نظر نامه  
 بر عسکدر در مقابل خدا و در خدا و رسول و شرع رسول با طهارت امر داشته  
 شرکت و همسری است تا رسول خدا صلوات الله علیه و آله در قیامت  
 بود هدی را مجال وضع قانون نبود پس از وفات آن بزرگوار شد عدا  
 مردم خود سرها کردند اول بدعت اجماع باطل بود که خلاف کتاب و سنت و  
 عهد الهی و خلافت الهی مکرین الی قضا کرده و دانکه شسته ضلیقه امیر است  
 علیه اسلام زد که بظاهر و باطن غنم خلافتش از جانب خدا سبحانه ثابت بود  
 و کتاب و سنت با طاعتش حکم میفرمود اما کتب قال تعالی و لا  
 ینبأ علیکم فی الطالین بدلات صریحه آیه مبارکه عهد خلافت الهی  
 بطالین نمیبرد و اگر کسی بنا رود خودی این نیز تمام نماید و با طاعت  
 و طاعتش بر رعیت حرام است و بدلات خودی بنمایند که خلافت است



بصاحبان عدالت و عصمت نیت خواهد کردید هر کس در دایره عدالت  
 و عصمت در آید لاجرم طاعتش بر رعیت فرض عین است عاقبت  
 سحبت آنکه خلفاء طایفه را عالم و معادل و معصوم ندانسته علم و عدالت و  
 عصمت را شرط صحیحیت خلافت نمیدانند پس ولایت صحیح را ببارک  
 بر حسب اعتقاد ایشان رد میکنند خلافت خلفاء سه گانه را که عالم  
 و معادل و معصوم نبوده اند و طاعتشان بر مردم حرام است اما شیعه  
 الا پیشین چون اهل المومنین و اولاد طاهرین را که عترت طاهره رسول  
 و ائمه است رسولند عالم و معادل بلکه معصومند از زلل دانسته علم و عصمت را  
 شرط صحیحیت خلافت الیته میدانند پس نفی آیه مبارکه خلافت الیته  
 پس از رسول صلوات الیه علیهم و آله با اهل المومنین و بعد از او اولاد  
 طاهرین شاهی کردید و طاعتشان بر رعیت فرض عین است آیات دیگر  
 که تواتر دارد باشد بسیار است از جمله کریمه قل لا استلکم علیه اجوا  
 الا الهوده فی القربی است پس خلافت خدا و رسول پس از رسول  
 حق ذوی القربه است که مودت و دوستی ایشان مفرد طاهر است  
 رسول است و حکم عقل و نقل یعنی کتاب و سنت خدا و سبحانه بر  
 نمیزاید مودت و دوستی قومی که حاضر و کنایه بکارند اما بدلائل عقل  
 مقصود ظاهر است اما بدلائل کتاب ائمه قال تعالی  
 لا تدعون

ولا تدعون الی الذین ظلموا و احکم الناس اما بدلائل سنت رسول  
 صلی الیه و آله تبعوا و اعین ساحة الظالمین سحبت آنکه مودت  
 و محبت مسلمین قریب و نزدیک می محبوب است پس اهل الله مودت و دوستی  
 القربه که ال رسولند دلالت کند که ظلم و عصمت در راحت و جور ایشان  
 راه نداشت و لذا خدا و رسول ائمه را مودت و محبت ایشان  
 مختلف فرمودند از جمله کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر  
 منکم است نظر آنکه عهد خلافت الیته بدلائل صحیح آیه سابقه نظالمین  
 شهر نمیشود پس اولی الامر که ایشان مطاع و تبع باشد اهل عدالت و عصمت  
 بودند ایشان قوم باشند که خدا و رسول ائمه را مودت و دوستی ایشان  
 مختلف فرمودند لایغیر از جمله کریمه فاستسئروا اهل الذکر ان ینتم  
 لا تعلمون است چون در ولایت ائمه مودت و خلافت الیته و  
 حکم در میان است از روی عدل و انصاف بدین حکم حق  
 و حکم باطل است پس علم و دانش نیز شرط صحیحیت خلافت است و آیه  
 آیه مبارکه دلالت صحیح دارد بر آنکه اهل الذکر و اولی الامر ذوی  
 رسولند که خلافت خدا و رسول ایشان را مسلم و مودت در دینی



ایشان نزد رسالت رسول است فرمایش امیرالمومنین علیه السلام  
 که پیوسته نیفرورد مسلوبی قتل ان تصدق و اما حکم نمیکند بلکه جناب  
 داد داد مجادش امیر کردند و ما بر از ایشان فرار کردیم سلام دین را  
 مثال بغایت ناپسند است که آدمی دعوی خلافت خدا و رسول  
 کند و خوشتر صاحب امر براند و چون رعیت از او بجاخت خیری  
 پرسند ندانند حقیقت سرد را اما سلسله از جمله فریض  
 رسول است صلوات الله علیه و اله انی تارک فیکم لتقلین ما ان  
 کتمکم بهما لن تظنوا ابد کتاب الله و عمرت لاهل متی و هما  
 لن یفترقا حتی یرید اعلی الحوض پس بمفاد حدیث شریف  
 عترت و اهل بیت ظاهره رسول همان بود معدودی بودند که نخواستند  
 دلائل عهدهی الطالین عهد خلافت الهیه برای ایشان نبین  
 بود و خدا و رسول است را بمودت و طاعت ایشان امر فرمود  
 و بحث عمل که در نزد هر کس هر چه از ایشان پرسد ایشان را پاسنور  
 در از حقه آنرا جامعیت تمک کتاب ایشان موجب شد و این است  
 و عدم تمک ایشان موجب غویت و کفر است از جمله فرمایش  
 رسول است صلوات الله علیه و اله مثل اهل متی کلیل سفینه یح  
 من کما

من کما بنجاد و من تخلف عنها عرف و هوی اهل بیت بر کس که  
 نشان در نجات بخشی مثل کشتی نوح پیغمبر است و تمکب ایشان هر کس  
 طریق هدایت و نجات گیرد و بعد تمکب بر ایشان هر کس ضلالت و  
 سختی عمر و لا محاله ذوی القربا رسول داد و لا مرد امیر ذکر کرد که است نمودت  
 و طاعت و سلسله از ایشان و تمکب ایشان مکلف و ما موزید  
 از جمله فرمایش رسول است مرعیه علیه السلام را انت منی غیر لقه  
 شدن من موسی الا انه لا یبى بعدک این حدیث شریف از  
 مسلمات احادیث است و دلالت صریحه دارد بر آنکه امیرالمومنین  
 علی ابن ابی طالب علیه السلام خیر امرنوت و رسالتن دارای تمام است  
 و تعامات رسول است و حکیم عقل و نقل خلافت کبری خدا و رسول و  
 ولایت امیر پس از رسول سرادار قدر او بولا غیر و طاعت نمودت  
 چنان کس که جامع جمیع صفات رسول ادلی است لاجرم تمکب  
 با و داد و طاهرش موجب نجات و هدایت و مخالفت او داد و  
 طاهرش مورد ضلالت و هلاکت است و اتحق آن بزرگوار و  
 او داد مجادش در نجات بخشی بمنزله سفینه نوح پیغمبر از جمله  
 واقع هم غیر است که نسبی دشمن را در نصب امیر سخی نیست



در رسول خدا صلوات الله عليه واله عرض کرد اللهم وال من والاه  
 و عاد من عاداه و نصر من نصره و اخذل من خذله  
 غایت جهل و بی نصافی است کسی که از واقعه غم غیر خیر است و  
 دعای رسول را در حق دشمنان و نصرت کنندگان امر المؤمنین  
 علیه السلام شنیده و نفرین رسول را در حق دشمنان و اگر از زبان  
 انجانب فحشیده است بگوید پس از رسول خلاص حق اوست  
 و خدا در رسول امر با طاعت و مودت او نفرموده و تمکین از او  
 و ادلا و کما شر را در خویش او هر است نماند و عقل در رای و عمل  
 خاطر و هوای نفس خود تن دهد بخلاف و طاعت و مودت بدان  
 که بصری کریمه و الایمان عهدی الظالمین هرگز خدا در رسول  
 خود بر ایشان نگذارد و عبادت را نمودت و طاعتشان را فرموده  
 و ایشان حرالت نداده است بلکه از طاعت و مودتشان هر حکا  
 و تلوعاً نهی فرموده است قال تعال وقد امر و ان یکفر و ابه  
 از تو که نسبی هستی بر پرسم ای اعدایت رسول حق کسی بود که پیوسته نمیرود  
 سلونی قبل ان تعقل و نه یا حق کسی بود که منقاد یا بلکه زیاد تر گفت  
 لولا علی لهدت غیر و از تو بر پرسم ای کسی که با عقدا و عمر و قول عمر مانع  
 از هلاک عمر نبود و خلاص خدا در رسول سر از او است با عمر که بقول  
 و عقدا خود

و عقدا خود بید وجود امیر المؤمنین علیه السلام اکتب بودی اخصر یهدی  
 الی الحق احق ان یتبع ام من لا یهد الا ان یهدی فما  
 لکم کیف حکمون در میان عدم صحیح و حجت عقل  
 و جماعی که مخالف کتاب خدا و سنت رسول است  
 احاصل خلاف کتاب و سنت جماع کردن و از راجحت شمردن اول  
 بر عقلی بود که پس از رسول در میان بنهادند اکنون کلام در قوه نیست  
 که گوئیم مطلق جماعی که موافق کتاب خدا و سنت رسول باشد حق و مطلق  
 اجماعی که مخالف کتاب خدا و سنت رسول باشد باطل است در حکم جماع  
 عقل نیز یعنی اگر موافق کتاب و سنت باشد و کذب باطل و تقسیم است چه در  
 صورتیکه عقل و جماع مخالف با کتاب و سنت راجحت بر آن یا حواشی گفت  
 عقل و جماع موافق با کتاب و سنت هم حجت است یا خواهی گفت حجت نیست  
 اگر گوئی عقل و جماع موافق با کتاب و سنت نیز حجت است تسلیم جمع ضدین است  
 که صرف نظر در دلایل عقل حسن و معادت و طبیعت بفاوان حاکم است  
 زیرا در لازم آید که خدا در سببها خشنود باشد از عقل و جماع موافق با کتاب  
 و سنت و از عقل و جماع مخالف با کتاب و سنت و عقل ضال باشد که  
 محکوم را گوئی اگر موافق است و سوره بقره یا مخالف است و سوره بقره را



در هر دو حال از تو شنودم در بصورت کسی در رسول فرستادن و در وقتان  
 نهادن بجهت است چه است را در همه وقت و در همه حال بحال است  
 اجماع و تعقل تو اندر خود اگر کوئی عقل و جماع سوختن باکت دست سخت  
 نیت فقط این سخن در زرتراست کافی است چه تسلیم بکار است  
 دست است از جمله بدعت قول عبرت در بحیرت تعیین که هر جا  
 گفت دو تن در زمان رسول حلال بود و من حرام نمودم عجب تر از قول او آنکه  
 ایچکس از است گفت تو گیتی که حرام کنی حلال خدا در رسول را از جمله  
 قول و عقدا یکسان بود در امانت و خلافت جناب محمد بن الحنفیه قول  
 و عقدا زبیر بود در امانت و خلافت زبیر بن علی بن ابی طالب سلام  
 و قول خطا چه بود در حق ابی عبد الله جعفر بن محمد علیها السلام گفته خداکی  
 سخانه در جعفر بن محمد صلوات کرده است و قول و عقدا سماعیه بود در  
 امانت ابی جعفر بن جعفر بن محمد علیها السلام و قول فطحه بود در امانت  
 و خلافت عبد الله فطحه و درین سوال بدعت بود قول و عقدا هر وقت  
 خلافت یا نبوت کسی که از جانب خدا و رسول و امام محقق و منصوب  
 نیت از جمله بدعت قواعد اصول است که در عهد رسول و صحابه مطنقا  
 نام و نشان نداشت و در زمان امانت جناب ابی عبد الله جعفر بن  
 محمد صلوات الله علیها علماء در امانت و عقول وضع نموده  
 پان ترویج خلفاء بنی عباس و سلاطین اهل  
 سده چهارم

اهل سنت و جماعت مذاهب چهارگانه را  
 که علماء از ربعه وضع کرده بودند چون بنی عباس برای  
 رونق و در اوج امر ریاست سلطنت خود نور خدا را خاموش خوانسته  
 وجود مقدس ائمه معصومین علیهم السلام در اوج پریشان را مخفی است  
 خود میداشته بر اثر تصور ترویج علماء چهارگانه یعنی زیدیه حنفی و شافعی و  
 حنبلی و مالکی نمودند پس قوت و رونق کار سلاطین شش در هر دوره رونق  
 بخش مذاهب باطله بود و بود و بود تا حاکمین قیال باطل و اصول باطل  
 ایشان در زمین طبایع چنان ریشه کرد که قلع آن ممکن نیست در  
 ابطال مذاهب محدثه در فساد مذاهب چهارگانه که علماء  
 در ربعه وضع نمودند کانه است بزود آن مذاهب در زمان رسول  
 و عدم معرفت عقاید و فتاوی و احکام ایشان باکت دست و  
 به همین دلیل فساد مذاهب نیز که قبل از آنها بوده یا بعد از آنها وضع  
 نموده اند و در عهد رسول نبوده یا فرموده اند ظاهر است بیان  
 آنکه بدعت که از ارضه حق و باطل با چار است  
 تا بجلوه کلمات حق بفرساید هوای پریشان را



قال امير المؤمنين عليه السلام ايها الناس انما بدد وقوع  
 الفتن اهواء تتبع وحكام تتبع يخالف فيها كتاب الله  
 عز وجل يتولى عليها رجال بها لا يعجز دين الله فلو ان  
 الباطل خلع من مزاج الحق لم يخف على المرادين ولو ان  
 الحق خلع من لباس الباطل انقطعت عنه الين المعاندين ولكن  
 يوخذ من ههنا اضغث ومن ههنا اضغث من ههنا  
 فها لك يستحوذ الشيطان على اوليائه الذين سبقت لهم  
 من الله احسن سفراء به عنك ررر از ذرع حق و باطل كرزى  
 نسبت چه اگر باطل فالص ارد فساد كفاش ظاهر است بنزير  
 كفاش باطل و پيوده اثر را و اگر فالص حق كرزى اخلاصى درين  
 پس مزع و باطل نزر كرزى شيطان و شيطان صنفاست تا به ان  
 رسانند دوستان خود يعنى هوى پرستان را اما سوزن بخت امان  
 و تو تامل كه حق كرزى در امان است و من يتوكل على الله فحبه  
 قال تعالى و انه ليس له سلطان على الذين امنوا على  
 سبهم يتوكلون و اگر بوسوسى مومنين را نيز نمى رسد در انوار  
 بخت آنكه و سادس از خارج قلبت و قلب مومنين بختيار  
 نسبت

نيت برزدى را كرهه چنان در ركعه نادم كردد و در حال توبه ان  
 رمانه كه مطلقا گناهي كرده است قال صلوات الله عليه و آله  
 التائب من الذنب كمن لا ذنب له فرمودند لا  
 صغيره مع الاصرار و الاكبره مع الامتناع با جمله  
 شرك و كفر كه موجب طردن از اوست باري سبحانه از ذنوب شيبيان  
 و دوستان و قبي محمد صلوات الله عليهم در كرزى قال سبحان الذين  
 قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنزل عليهم الملائكه الا تخافوا ولا تحزنوا  
 و انبشروا بالجنه التى كنتم لتعدون نحن اولياكم فى الحياه الدنيا و فى  
 الآخرة و لكم فيها ما تشتهى الفسكم و لكم فيها ما تدعون تنزل من عرشه  
 رحيم استقامت قبول و لايت ائمه اثنا عشر عليهم است و نزول ملائكه و بخت  
 بعم خوف و خردن و بخت بخت مخصوص اولياء اين است لا غير بخت و لا ان  
 بيان آنكه امت بعد از وفات رسول خدا صلوات الله  
 عليه و آله بهتار و سه فرقه شدند فرقى از انا ناهى باقى  
 تا كنند شخصت فرقه از مالكين از عامه و دوازده فرقه از  
 اماميين هستند كه با دعوى مودت و موالات اس  
 بيت عصمت عليهم السلام از غير ايشان معالمن دين گرفته  
 با رجوعشان بقول و آراء خویش است



قال صلوات الله عليه وآله استغرق امتي على ثلاث وسبعين فرقة  
 واحدة منها ناجية والباقي في النار قال الباقر عليه السلام  
 ان اليهود تفرقوا بعد موسى على احدى وسبعين فرقة فرقة منها في الجنة  
 وسبعون فرقة في النار ولفرت النصارى بعد عيسى على اثنين وسبعين  
 فرقة فرقة منها في الجنة واحدة وسبعون فرقة في النار ولفرت هذه الامة  
 بعد نبينا على ثلاث وسبعين فرقة اثنا عشر فرقة في النار  
 وفرقة في الجنة ومن الثلث وسبعين فرقة ثلث عشرة فرقة تتحل  
 ولا يتنا ومودتنا اثنا عشرة فرقة في النار وفرقة في الجنة وستون  
 فرقة من سائر الناس في النار فرمودند پس از موسی بن عمران  
 علی نبی و اله و علیه السلام مضاد کفر فرقه شمرند کفر فرقه ناجی باقی بلکه مضاری  
 بعد از عیسی بن مریم مضاد و در فرقه شمرند فرقی اول ضایان باقی  
 این نیز اند این است پس از پیغمبر خود صلوات الله علیه و اله مضاد  
 سه فرقه شوند سزده فرقه از آن دعوی بودت و دوستی اهل بیت  
 عصمت نمایند کفر در زبانها جاری بلکه و شصت فرقه نیز از سایر  
 طبقات صحابه تا بنده و بعد از این در کفر جمع ما بین کریمه  
 ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون  
 ذلك لمن یشاء که فقط دلیل هلاک مشرکت  
 و هلاک مضاد و در فرقه اسلام که بظاهر مسلمان  
 در اهل

و از اهل ایمانند نور الهی بدان که ان الله لا  
 یغفر ان یشرك به که فقط دلالت صریحه دارد بر هلاک و عدم  
 غفران مشرک و امرزش کنایه که در آن شرکت منافقین برادر  
 با فرمایش رسول و امام صلوات الله علیها که فرمودند جز فرقی جمع مضاد  
 فرقه اسلام بلکه سبب آنکه امام مضاد و در فرقه با طهارت اسلام با ایمان  
 در دایره شرک و در عمده شرکند چه شرک در شرکت و آیه مبارکه  
 بر هلاک مطلق شرکین دلالت دارد و نسبت هر شرک از صلی و حقی  
 و خفی عالم علم بهر حال شایسته یکسان است اول شرک صلی  
 است یعنی بت پرستیدن که در عهد رسول و پیش از رسول  
 صلوات الله علیه و اله اکثر مردم بر آن بوده اند و در هلاک اهل ایمان  
 مطلق سلاسیس نسخی نیست دوم شرک خفی است  
 که با اسلام طاهر و طهارت شهادتین منافقیت مثل جمیع فرقه باقی که  
 بقول لا اله الا الله و محمد رسول الله قناعت کردند و  
 ترک ولایت اهل صلوات الله علیهم نمودند اتفاق منافقین نیز در عمده  
 شرک خفی است که غفران مقرون نیست قال سبحانه سوا  
 علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم ان یغفر الله لهم ان الله



لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ نظر شرک باطن و فساد عقیده  
 که منافق را بود رسول را فرمود استغفار و عدم استغفار تو برای  
 کیسان است یعنی هرگز مشمول مغفرت نخواهند گردید ریالکاران بر  
 در عباد منافقین و در ضرر زمره شرکین اند ریالکاران را گویند  
 که باطن منکر دین است و چون در میان مومنین باشد عبادت  
 پروردار و در خلوت و شهادت او را بر غیر و عبادت اعتقاد و عقیده  
 نیت قال علیه السلام الربا شجرة لا تثمر الا اشرك  
 النجفی و صلوا العاق قال لعالي قول للمصلين اللهم  
 عن صلواتهم ساعون الذين هم فؤادون و كمنعوك الامم  
 حکم خیار مصومین علیهم السلام عصمت فرقه از غیر را میسر شرک  
 خفی معنی که در باره عقاید است من بملک علی عالم است  
 سووم شرک اخفی است که ایمان ظاهر و مودت و اولاد  
 ظاهره با هر بیت عصمت علیهم السلام منافات ندارد و با باشد  
 بحیث شهادتین و دعوی نبوت و ولایت آل الله جل جلاله  
 مومن و ضرر پرست پیدا اند لکن از وجه تصرفات که در امر دین  
 از اولاد بر نیاید

یا فراط و فقیر لطمی که در حق امام نموده شرکت چه تصرفات او در  
 امر دین چنان نماید که در مقابل خداوند دین و حامل دین و حافظ  
 دین او را داعیه شرکت و همسری است و این معنی حقیقت شرک است  
 ولیکن بحث کمال خفاء آن خود بخبر است زیرا که آن فراط  
 و فقر لطم و تصرفات را مکمل دین و از شرایط دین می پندارند و می پندارند  
 که اگر بر اندر موجود شرک او دست ناز کرد و مشغلا حاصل کردن است فقط گفتن  
 لا اله الا الله محمد رسول الله تعالی و ان الله اهل بیت است  
 و عاقل از آنکه خدای سبحان برای محب و دوست دارد محمد و آل محمد عبادت  
 قرار داده است و شهادت نبولایت امیر المومنین و اولاد طاهرش  
 را مقتضیات نبوت است که باید سکو مرعات شود از حمل درستی  
 حب فرموده اند اصل الخب التبری عن سونی المحبوب یعنی  
 کسی که با آل محمد صلوات الله علیهم طهار دوستی و مودت نماید باید  
 از سوای ایشان که محبوب او نیست بطاهر و باطن و با اعتقاد و قول  
 و عمل تبری و پزیری بگوید اما تبری از وجه اعتقاد طاهر است مسلم دارد که  
 سطلق اما تبری بحیث اعتقاد از مخالفین و مبغضین منکرید ال



محمد صوات اله علیه همپین بری و پزارند اما تبری از حث قول  
 و فصل این است که مخالفین ایشان در قول و عمل موافقت بخود یا  
 چه رسد بآنکه بکمان گرفتن در زردبان سک از ایشان بگرد عالم  
 دین خود را چه گرفتن عالم دین از سرگرد و مخالفین آل اله موجب  
 ایشان است در قول و عمل و شاید انا که گفته شد نیز لکن بزرگواران  
 که حضرت اقر علیه السلام فرمودند **مَنْ دَانَ فِى قَوْلِ اَوْثَمٍ  
 فَلَيْسَ مِنَّا وَلَا اِخْوَانِنَا** و حضرت صادق علیه السلام فرمودند **كَيْفَ  
 مِنْ شَرِّهِمْ اِنَّهُ مِنْ شَيْعَتِيَا وَ هُوَ يَمُوتُ بِكُفْرٍ عَظِيمٍ** تا در پناه  
 که چون دو خمرتعارض از امام رسیده باشد فرمودند **اِنَّهُ مَكْرُومٌ خَيْرِي** را  
 که مخالف نماز است و فرمودند **فَمَا هُمْ مِنَ الْخَيْفَةِ عَلَى شَيْءٍ نَهْمِي**  
 برای اینست که من و تو بدینم در دروهمس نک نیست و در هیچ قول  
 و عمل با مخالفین آل محمد صوات اله علیه و اله همفان نیویم **قال  
 ابو عبد الله عليه السلام و الله ما بقى في ايديهم شي  
 من الحق الا استقبلوا الكعبة امض ما يد خدا سو کند که  
 جز استقبال کعبه خیری از حق در دست مخالفین آل محمد نماند است  
 در چنین حال همپین است که موافقت تو با ایشان در قول و  
 عمل**

و عمل موجب این است که در عدد دوستان آل محمد شایر و آل محمد  
 از تو پزازی بجویند ای که در اسنند و افواه جاری است که ائمه علیهم  
 السلام فرمودند **اِنَّهُ خَوْشِيَنٌ** بجا برسانند ما شفاعت میکنیم شما را از ما  
 طلب موافقت ما خودشان و مخالفت ما دشمنان شان را طلب فرمودند  
 چه در این حال ما را از صف دوستان ایشان بپزند و شفاعت شامل است  
 بچنانکه با دشمنان ایشان موافقت جویم موافقت با مخالفین در قول و عمل  
 لا محاله موجب محبت با ایشان و حسرت با ایشان است و با القاطع شفاعت آل محمد  
 شامل مخالف نخواهد گشت ملتفت باش که خطا کنی با آنچه اعتقاد بخدا و رسول  
 و امام مقتضی آنست که رجوع معتقد در همه حال بخدا و رسول و امام باشد لا غیر  
 پس اگر بگوید بخدا و رسول و امام اعتقاد دارم و بهوی عمل برانند و انرا دین حق  
 بدانند یا معالم دین خود از مخالفین امام بگیرد و بشک در باطن امر مخالفت کرده  
 خدا و رسول و امام علیه السلام را **قال سبحانه اَفَلَا تَتَّقُونَ** **اَتَتَّخَذُ الْهَلْهَلُ  
 حِوَاهِ اَمَّا رَجُوعُ بَرَوَاتِ اجْبَارِ اِمَامِ رَجُوعُ بِنَحْضِ شَرِيفِ اِمَامِ اِسْتِ و منافی  
 مراد نیست باری اینکه من و تو بظاہر و بحسن ظن تکلف باشیم و بجا  
 مرد میرا که اظهار مودت آل محمد میکنند مؤمنم خدا پرست بدانیم در حقیقت  
 معالم دین خود از غیر امام گرفته باشند منافات با شرک چنانی ایشان  
 ندارد چه خدا شرک تجدی است که ما مردم از شرک بکیدیم خبر نپذیریم زیرا  
 از باطن امر و صدق و کذب دعوی که بگویم بجزیم اما نسبت بعلم الهی باطن  
 ما شرک جلی و خفی و اخفی یکسانست برای تریب اطلاع تو شرذمتی از**



موجبات شرک مومنین با ایمان ظاهر را مکار که خوب قایق بر خوری  
 پس مرتقل خود توانی بود از جمله موجبات شرک خفای مومنین بدست  
 آن است که بظاهر مقلد خود او رسول و امام است و عبادت ظاهر را  
 بجا آورد و در تحقیق نمود میرود ز با بهود و نصاری بی آنکه ضرورت  
 دیگر باشد و در عدد بهود و نصاری است **قال تعالی یا ایها**  
**الذین امنوا لا تتخذوا الیهود والنصارى اولیاء بعضهم**  
**اولیاء بعض ومن یتولم منکم فانه منهم ان الله لا**  
**یهدى القوم الظالمین** ایستگ دردی که منادی کرده مومنین  
 اند نه سایر فرق اسلام باری سبحانه صریحاً میفرماید هر کس از مومنین با  
 بود و نصاری دوستی کند از ایشان است **و کلمه ان الله لا**  
**یتخذ القوم الظالمین** دلالت صریح دارد که او نیز در عدد  
 ظالمین است که از هدایت محرومند و در جای دیگر فرموده است  
**ان الشریک لظلم عظیم** تا بدانکه شرک ظالم و ظالم شرک است و  
 مطلب شریک نبود و صریحاً فرموده است **ان الله لا یغفر ان**  
**شرک به** یعنی نمی آمرزد شرک را از جمله موجبات شرک خفای  
 مومنین بدست است که معالوم دین از غیر ثقلین یعنی غیر کتاب و سنت  
 ظاهر رسول

ظاهر رسول را خود دارد و این معنی اعم است از آنکه در تمام معالوم دین رجوع  
 از بغیر الیه باشد یا در بعضی چنانکه حضرت باقر علیه السلام فرمودند و من  
 وافق عدو نافی قول او عمل ظلمین مناد الا نحن منهم و اعم است از آنکه  
 معالوم دین از مخالفین الی محمد برگرد یا رجوع او در سائل در حکام و حلال حرام  
 بقول و رای خود باشد چه رجوع بقول و اراده خود و مثال خود بیک  
 بغیر ثقلین است از جمله موجبات شرک خفای مومنین بدست علود  
 حق ال محمد است صلوات الیه علیه و اله که آن بدست خیال کرده است  
 ترقی دادن او امام را از اندازه که خدا برای امام قرار داده است  
 موجب فرزند در حد ایمان اوست و نه آنست که اولاً خود امام  
 از این غلو خوشنودیت مایناً حقیقت شرک است زیرا امام را خدا  
 امام کرده در برای او اندازه تعیین فرموده و فرموده است حفظ دین خود  
 در رسول خود کند پس باید بداند که امام با رسول خدا صلوات الیه علیه و اله هم  
 برابر نیست تا چه رسد باینکه بگوید خداست یا خدا او را حلول کرده است  
 ایستگ بر المومنین علیه السلام میفرمود **اما عند من عید محمد** برای تعلیم  
 من و تو است نخواهد ظاهر در آنکه مقام امامت من نازل نزلت است  
 رسول اگر نیست و اخیر معنی منافات ندارد با آنکه در همه جا فرموده اند  
 ما و رسول از یک نوزیم و فرمودند **اولنا محمد و اخرنا محمد و او** سلطان



محمد و کلاما محمد مراد موفقت تبعیت ایشان است یعنی خویشین در  
 تقاضای داریم که از پیش خود چیزی نمیکوئیم و در همه حال از خرد و کل و صل و دفع  
 متابعت جستیم ایام رسول را شال ایامی مبنی اگر سلطان نفرمایند  
 از غیر است دلالت ندارد که فلان همشان سلطان است و  
 در حق مسلمان فرموده اند اللهم انما اهل بیت ایا خال سلیمی  
 مسلمان داخل در دایره عصمت است لادله اگر مسلمان در دایره عصمت  
 بود خدا او را نیز انعامت و خلافت می بخشد پس گوئیم نه فرمایند اشاره لکمال  
 از مسلمان و قوت ایمان مسلمان است چنانکه چون سلطان نفرمایند  
 فلان از زمین است مرادش بیان قرب معنوی اوست و نخواهد برین  
 که از جمع تقریب در راه تفریک است متشاء علو قول تفویض است بعضی  
 معانی تفویض مفوضه کفنه باری سبحانه خلق و زرق و تربیت و امامت  
 و حیاء با تمهید حج علیهم السلام و اگر نبوت با لکه نبی است غایب  
 بودن توان لباس صحت بران پوشانند این قول باطل و این  
 اعتقاد فاسد است چه خبر خدای سبحانه اصدیر خالق و رازق و محبت  
 سزاوار خوانند و از خدا نمسکت عجزهای خود صلوات الله علیهم مرفوزیه و  
 روزی میرسانند و بیمیرند و زنده نمیکردند چنانکه در جمله معجزات صادره  
 انبیاء و اولیاء صلوات الله علیهم از این قبیل امور اتفاق افتاده و  
 خبر آن

و محل شهادت و انکار بطلق ملین نیست و علاوه بر نقل و تواتر عقل و طبع نیز بصحت  
 این مقصود حاکم است شال ایامی مبنی چون طریق تمثال سلطان پویا و  
 بطاعتش مقام قرب جوئے هرگونه نیست و تمنای تو مقبول و پذیرفته است قال  
 تعالی و لقد س عبدی اظننی حتی اجعلک مثلی انا اقول بشی کن فیکون  
 و انت تقول بشی کن فیکون مؤید مرد روایت شیخ طبرسی علیه الرحمه است  
 در کتاب احتجاج منفرماید در زمان غلبت صفیر شیعیه اختلاف کردند در بعضی  
 امر خلق و زرق با تمهید غیر علیهم السلام جمعی گفته خدا قدرت بخشد ایشان را  
 بخلق کردن و زرق دادن جماعتی این قول رد نمیت چه خبر خدای  
 تعالی اصدی بخلق کردن و زرق دادن توانا شود پس از طریق  
 محمد بن عثمان علیه الرحمه اختلاف خود حضرت با سعادت صحابه قائم نظر  
 صاحب الزمان عمل الهی فرموده داشته توقع رفیع از ناحیه تعهد برین نحو  
 شرفصد دریافت توقع مبارک ان الله تعالی  
 هو خلق الاجسام قسم الارزاق لانه لیس بحسب و الاحال و جسم  
 لیس کسله شئی و هو السبع البصر فاما الائمة فانهم یستلون الله  
 تعالی فیخلق و یسئلونه فی رزق ایجابا لمسئله و عظاما لمحقصم فرمود  
 سلطان ازین تقسیم رزاق را خدای تعالی بزرگتر است قدس کعبه است



۲۲۴  
 و مثل او تعالی خیزی در هر صفت عالم نیست بخت آنکه نه جسم است و نه در جسمی  
 حلول می نماید تا شود از هر صفت خلق و رزق بر آید و او تعالی شنود و میباید  
 اما در گاه تسلیت و در خواست از آنکه علیهم السلام که مقرران در گاه اند می بریزد  
 پس ساقیند و روزی می بخشد محض حاجت رسول و بزرگ داشتن حق  
 ایشان خوب نیست نکته با آنکه در آن صورت نیز فرمود خالق و رزاق امام علیه السلام  
 است بلکه فرمود خدا خلق می نماید و روزی بخشد بر او است ایشان **قال تعالی**  
**هو الذي خلقكم فضلكم كافرين** و منکم مومنین **قال سبحانه** نحن قسمنا بينهم  
 معيشتهم في الحياة الدنيا خلقناهم من نطفة واحدة و منکم من اتى الله دينه و منکم  
 من تركه و منکم من اتى الله دينه و منکم من تركه و منکم من اتى الله دينه و منکم من تركه  
 بود و در یاد مگری و آنکه آیت با جمله چون اختلاف شیعه راجع بخلق و رزق  
 بود و در رزق نیز خلق و رزق راجع فرمود و آیت است و اما نه و هیات نیز در حکم  
 خلق و رزق و فرغ خلق و رزق نظر باینکه از خلق کردن و روزی دادن وجود  
 حیوانی کمال میرسد پس وقت مردن میبرد و دستکام آید کردن زنده کردن  
**قال تعالی الله الذي خلقکم ثم ذوقکم ثم يمیکم ثم يحکمکم ثم الله** آخرون  
 عموم خطا حاکم است که تمام خلق کردن و رزق دادن و میراندن و بر مگرداند  
 مخصوص ذات قدس الهی است لا غیر بر هر صفت که در هر صفت و آراوه  
 جز با هر صفتی که احدی در ممکنات را خالق و رزاق و محیی و ممیت شوان  
 گفت و برای اثبات مراد و بیاطا هر تر از آیه مبارکه و توقیع رفیع نیست

اما تعالی

**اما قولنا من معنی** که گوئیم خدا را سبحانه امر دین تماماً بلکه  
 امور دنیا از حیث نفس حق و صدق و سیادت چنانکه مفاد ظاهر  
 آیه ما اتکم الرسول بود بر بول و انکوش و انجاست نیز نموا فقی که آ  
 و او صیبا سلام الهی علیهم در همه عوالم با او آید است از همه جهت ایشان  
 حوائت فرمود در غایت قوت و صحت است و با حق حکم عقل و نقل و کتاب  
 و سنت بلکه طبع و فطرت بیاطر برای جمیع اعم و لطاهر برای اهر است هر  
 محمد و آل محمد صلوات الهی علیهم و علیهم اجمعین بادی در پهنای نیت و هر کس که  
 دارد از دنیا و آخرت لطاهر و با طهر از ایشان و هدایت ایشان و نطفی  
 وجود ایشان لا غیر چنانکه در بیان تو نیست آل محمد صلوات الهی علیهم  
**اما حکم عقل عقل** گوید چون با در سبحانه امر دین رسول کند است  
 در اول نیز چون او صیبا خوش در غیر امور است که مخصوص اوست  
 از همه جهت با خود همگان یافت و دست تصرف ایشان در مطلق  
 امور است مصلح معاش و معاد است لاجرم بصریح و اولی الامر منکم  
 که مراد و طبعوا اولی الامر منکم میباشد ایشان و انکوش مطلق امور است  
 پس طاعت اولی الامر بر است فرض عین است چنانکه چون سلطان عادل  
 امر فرماید قومی را باینکه طاعت یزد نمایند با فرض آنست که زید را زید عادل



می نپندارند ظالم چه اگر او را ظالم شمارند و نماز عدل سلطان است که هر  
 کند قوم را باطاعت و تمثال زید که ظالم است اما حکم نقل  
 از کتاب خدا قال تعالی ما اتکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه  
 فانتهوا و قال تعالی اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولی الامر منکم  
 و قال سبحانه قل لا استغنی عنکم علیہ آخرا الا المودة فی القربی  
 تمام آیات تیز و نازید و ظاهر و باطن و تصریح و تلویح و دلالت دارند  
 بر آنکه در هر دو قرع و خبر و کل باطنی و صریح هر دو در هر رسول و امام بود که  
 از جانب حق تعالی سخن بنمایند از سبب رسول صلات آیات الهیه  
 و اله انی ناری فیکم لتعلمین ما ان تمسکم لیسما لیس لصلو کتاب الله  
 و غیرتی اهل نبی و قال صلات اله علیه و اله مثل اهل نبی مثل  
 سفینه نوح من بر کعبه حاجی من تخلف عنهما غرق اما حکم صریح  
 تمام طبایع مفسور بر آنکه هر آنکه صاحب شانه بسیار است چون او را تعیین  
 و مدد کار لازم باشد لاجرم شانه بکسی سپارند و امور شخصی و اندر آنکه  
 جامع معانی است یعنی نقصان در او راه بر نیست اما اینکه محل حادثی  
 از تقوی نفس امر شخصی و انا و من نند ما شد نمازی مراد نیست چه این معنی از  
 بی مغزی صاحب کار است طبیع قهر و عادت نهان کار فرما است  
 نزاع و جاهل

نه ناقص و جاهل منفعت گفته با سراسر جمله مراد ثبات تقوی نفس دین بود  
 بر رسول و همه علیه سلام و سخن در صحت این تقوی نفس است که در این سخن  
 علو در زینت بلکه حقیقت و نیز است از جمله موجبات شرک بودن  
 بدیخت است که بخوابش ریاست و سردری و گردیدن مردم بر او عیب در  
 دین بگذارد بچاره چون از حقیقت علم و دانش سخن است و میل ریاست و  
 بزرگی هم دارد لاجرم نادانی و غرور نفس اماره بعضی سخنان بر مردم تلقاء  
 کند که مخالف فرمایش خدا و رسول است مثل اهریمنی که اکنون در میان  
 اهل ایمان ریشه دواند و همه را عوام بچاره را باطل خوانند و بخوانند گویی  
 نیت از ایشان پرسد این سخن در این عقاید ما خود از کلام است و  
 کدام روی است اگر کسی ایمان بخدا و رسول و امام دارد با هر چه بگوید در ظاهر  
 که میگردد ما خود از خدا و رسول و امام باشد لا غیر با حکم حکم بزرگ هر چه در ظاهر  
 این است که از استاد دین یعنی خدا و خدا دین یعنی رسول و حفظ دین یعنی امام  
 نشانه کنند و شایه یاد دارند و گرنه هر چه گویند و گنارند باطل و بد است و باید  
 منفعت بود که بحث به و منسوخ آیات و ادوات نیز نمیکند بزرگ هر چه بحث به  
 چنانکه سابقا عرض کرده ام و نزد این نظر مطهر زینت قلبی است یعنی صاحبان  
 دانش و دین از همان بحث به و منسوخ آیات و ادوات بطلان و ساد  
 دعوی ایشان کنند از جمله موجبات شرک بودن بدیخت است



که بعضی آنکه اولی الامر را قبول کرده و مگر بعضی است مثل کسی که پس از  
 حسین علیها السلام مخالفت داد اما ت محمد بن الحنفیه معتقد گشته باز ندیده که  
 با امامت زید بن علی بن حسین علیها السلام قائل گردیده یا اسماعیل که اول  
 بن جعفر بن محمد علیها السلام امام دانسته یا و قاضیه که در امامت موسی بن  
 جعفر علیها السلام توقف نموده یا قتی که پس از امام حسن عسکری صلوات الله  
 علیه و آله با امامت جعفر که اقبال بودند با جمله جمیع فرق امامیه بحث عقائد  
 که با امام دارند خوشتن بودند و خرمندند و با خلافتی که در میان ایشان است  
 شومان گفت جمعا ايمان نشان صحیح در این سخنان مشاهده شد که در کتاب رسول  
 است که فرمود از عقائد فرقه کفریه باقی است و اگر کوشم تمام امامین در  
 حکم کفریه اینست که حجاب بر عیده اسلام که فرمودند و از فرقه فرقه از امامین  
 از عقائد و فرقه با لکنند مؤمنان خرمندند که فرمود و ما موافقین  
 اکثرهم یا الله الا وهم ثم کون یفریبا که پیشتر این مردم ایمان خدا نیامده  
 مگر که ایمان نشان بقرون شرکست غیر عقاید اهل ایمان شرکند شکی نیست  
 که آیه مبارکه در حق کفار و شرکین بشرک حلی نیست و شک نیست که در این  
 شخصیت فرقه از عیاره فرزند نمیشد زیرا که بمفاد و لکن قولا اسلامنا ایشان  
 ایمان نیامده بودند و شک نیست که فرقه با جیه را هم اراده نموده است چه اگر  
 فرقه با جیه نیز شرک باشد پس بر این هیچیک از عقائد و فرقه نجات نیست  
 و بطبع و تمرد

و بطبع و تمرد و موافق و مخالف در هلاک یکسان میشود چون چنین است  
 حکم عقل و دانش کوشیم آیه مبارکه را جمع جمیع سزده فرقه امامین است که جمعا  
 اظهار ایمان میکنند و اکثر ایشان که دوازده فرقه باشند در عبادت شرک  
 و با لکنند و اقل ایشان که کفریه باشد بحقیقت مؤمنند و بمفاد و بغیر ما دیده  
 ذلت لمن شیاء عام معاصی و ذوب این فرقه تقوی است در صحاب  
 فرقه با جیه امام فرقه با جیه که رسول خدا صلوات الله علیه و آله خبر داد نجات  
 را و حکم و بغیر ما دون ذلک لمن شیاء دلالت بر غفران ذوب ایشان  
 در فرقه قبیله که با همه دوازده گانه صلوات الله علیهم ایمان آورده و عقائد ایشان  
 اینست که فقط معالم دین را از جزو کل و صدور و باید از کتاب و سنت  
 و اخبار آل عصمت علیه السلام فرا گرفت یعنی عینک ایشان با هر ضد رسول  
 بکتاب خدا و سنت رسول است و ایشان را بوجود مبارک محمد و آل محمد  
 صلوات الله علیه و علیهم اجمعین با سوره سکرند و مخالفین آل عصمت حاجت  
 نیست و از اینکه دلهای ایشان از فاضل طینت اهل بیت است قیاد  
 عقائد و در همه حال رجوعشان بفرمایش آل اله است و اگر بسبب مزاج طینتین  
 معصیتی از کسیره و صغیره صادر کرد بعد از آن بلکه در همه حال با دم دشمنان و با  
 و ترسانند مؤمنند و موافقی که با اهل بیت رسول دارند تقضی نقض و مخالفت



بعضی در مخالفین میگویند و صاحب حقوق اهل بیت است و باری سبحانه  
 برکت وجود محمد و آل محمد بوجبات نجات و ابرزش نهفته را از هر چه  
 فراهم فرماید از جمله آنست که بصدور جنات سیادتش تا بود سازد  
 از جمله آنکه متوسل ما در زادشوند یعنی آن را مانند که مطلقاً دشمنش مصلحت  
 و ذوقش موقوف و آلوده نیست از جمله مصافحی کنایان ایشان بریزد و  
 بر کهای درختان در فصل خریف بر آن است از جمله سواع و مصاب و ساجد  
 ترکیت نفوس ایشان است قال تعالی و تقدس ادا وجهت الی عبد  
 من عبدک مصیبه فی بدنه او ماله او ولده ثم استقبل ذلك  
 بصبر جمیل مستحیبت ان نصب منیراً او انشر له دیوانا پس بر کوه  
 مصاب از مرکز عیال و اولاد بر مومنین وارد شود یا ضرر مالی بر او وارد شود  
 و بصبر جمیل استقبال آن کند یعنی از بخلتین سگوه بر دل به شک برای او  
 نیست قال تعالی و لیسوا لکم شیئی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال  
 و الانفس و الثمرات و بشر الصابون الذین اذا اصابهم مصیبه  
 قالوا اما الله و انا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم  
 و رحمة و اولئك هم المقصدون از جمله بسبب عزاداری و محبتی  
 که برای جناب طاس آل عبا صلوات الله علیهم بر پا می کنند که موجب  
 بکاء یا البکاء یا تا که بهشت بر ایشان واجب شود از جمله ثوابت  
 نمودن آنکه آید

قبور ائمه امام علیهم السلام بسیار مومنین است که جنات شمار بر آنها تربیت است  
 از جمله سگوات سوتی لمی جان کندن و قش قرابت که مخفف مکه مفر کنایان  
 ایشان است از جمله سخی بزرگ است که شود ایشان را چنان پاک سازد  
 که چون در عرصه قیامت در آینه از معاصی و ذنوب در ایشان نشانی نماند  
 از جمله فصل صد او شفاعت رسول و ائمه ابری است صلوات الله علیهم  
 که در ایمان را از عذاب جهنم عاقبت ایمن سازد و مؤمنان را است برایش  
 ابر المومنین علیه السلام که فرمود بخون من النار کالجهم اذ کالجهم فی اهل  
 الجنة فیقولون هولاء الجهمون فیوحران فیسوا فی ماء  
 الحیوان فنجی خون منها واحده منهم کالدیر فی لیله تمامه  
 چون معاصی بغایت بزرگ و بسیار باشد که بکفایت و در او است بنام  
 لمی جان کندن و قش قرابتی بزرگ نیز صلوات پذیرد و ضرر و خوارش چاره  
 نباشد آن را اخر الامم لفضل و شفاعت که آن نیز اثر فضل است از عظیم  
 پرورد شوند و بهستیای زبیر توح کوبند آنها بر جهنم پس امر شود در  
 الحیوان عوطه خورند و زرات بگردن آینه در حالتی که روی هر کس مثل  
 ماه شب چهارده تا بان در درختان است الحاصل مراد از شکر که  
 حکایت مبارکه بفقیر است نیست هر که قسم شکر است اما شکر علی  
 که ظاهر بود اما شکر خصلی و حسی را نیز بر ذوق آیات و اخبار و بولات



عقل تا بیداری ظاهر نمود بنقاد و فرقه بلکه شرکین شرک حقی و اجمعی بودند  
 که نسبت فرقه از زمانه اند که مطلقاً بر امانت فرقه اند و در فرقه  
 از زمانه اند که نفی و بدعت همی پرستی باطل در قیامند و مراد از این شیاء  
 که ذنب و معاصی ایشان مغفور است فرقه ناجیه محم است که در همه حال  
 رجوع ایشان بخدا و رسول و امام است لایخیر اما تعلق مغفرت مثبت نظر بعدل  
 و فضل الهی است که تواند بفضل از معاصی ایشان در گذرد و تواند بعدل  
 بر وجه برود و در کریمه قل یا عبادی الدین اسرفوا علی انفسکم لا تقصوا  
 من رحمة الله صریحاً و عمده داد امرش جمیع ذنوب و در شرک که کاران  
 این فرقه را و بمنطوق او فوالعبدی اوف بعهدکم چون دفاع  
 فرقه ناجیه که ایمان بخدا و رسول و ما جاء به الرسول و قبول ولایت محمد بن  
 و کشف معاصی است از ایشان ظاهر شود و فاء نوعه لطفاً بر او لکن لا ادر  
 بدان کفر و شرک که مغفور نیست و معاصی و ذنوب و در شرک که مغفور است  
 در عمل سابقه نیز منوط است یعنی باری سبحانه از کفر و شرک سبقت و استی  
 ممکنه و در سایر معاصی و ذنوب و در شرک عاصین هر است را اما اطلاق  
 و خود مطلق کفار که مسکونند و کفرشان فوق شرک است حاجت بیان  
 نیست لایدر حلون الخنده حتی بلج الجبل فی سیم الحیاط و در  
 بیان قانون مطلق حق و باطل که از جمله تحقیق  
 در حق

بندب حق و باطل است و لزوم حشر از هر خبر که  
 بوجهی در آن نقصان و فساد می باشد استخرا  
 امر و نیز و نیاید آن تحقیق بزمب حق شرط به بعضی دیگر  
 حقی است که بزمب و طریق امانت و امانت و قید و عشرت خود داری و  
 اینچنین است قول در تحقیق مطلق حقوق یعنی باید در حال تحقیق و اگر در  
 میل طبیعی خویش را پس استی حجت خود در بزمب است تابع حقیقت  
 بزمب و مطلق حقوق و نفی خود در بزمب و غیر از هر سلطان بزمب و  
 مطلق ظاهر باشد فرموده اخوک دنیات فاحفظ الدینک بری  
 بلکه بواسطه هیچ راز در تهر زین نیست که در همه حال و همه وقت با تو همبند و بزمب  
 رحمت و آسایش است پس در صحیح هر دین و بزمب و حفظ دین و بزمب  
 اقیاط نام هر مبرور که برای قرابت و دوستی با مردم چنان برادر مهربان  
 از دست نبرد قال لایا ایها الذین امنوا لا تتحدوا  
 ابائکم و ابائکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان  
 ساقط در این معنی بحد است که باری مدشانه نیز باید در حقیقت که  
 پروردگار کفر را ایمان برگزیند باید ترک موالات ایشان کنی



وقال تعالى وان جاهدك على ان تترك في ماليس لك  
 به علم فلا تطعمها قال الصادق عليه السلام قل ثلثة اشياء في  
 كل زمان وهو الاخ في الله والزوجة الصالحة والابنة في  
 دين الله والولد الرشيد ومن صاب احدى الثلاثة  
 فقد اصاب خير الالدين والخط الاخر من الدنيا سقرا  
 برادری که در دنیا و دنیا طلب حق با تو موافقت جوید و زنی که بر تو  
 با تو الفت کرده و فرزند که رشد و صلاح یار را بدینایت انبوت  
 و هر کس یکی از اینها نامم کرده علاح بر کتبه بخیر دنیا و آخرت با کتبه  
 نصیبی و آخر از دنیا بر گرفته است در بیان حب فی الله و بعضی  
 الله حب فی الله و بعضی فی الله که جمیع مکلفین بران مکلفند و در  
 حق و باطن و شناختن با حق و باطن باطن است حق و حق جان  
 و بعضی باطن و باطن کویان ملاک عقل و قهار و نشانه روشن و ایمان  
 است قال صلوات الله علیه و آله حب فی الله یعنی و یصم یعنی  
 و آتش تو هر چه باطن را حجاب باشد که حق نتواند دید و صورتش  
 شنید پس در حال تحقیق نهیب حق چنان بطرف باشی که گویا از  
 زمین بکشیدی یا چون نبات بر دشتی همشاد است راه چینی و در هر  
 راه دگر و حرا نتره است که نور ابدان راه میجوید پس در راه

بغرضی در سبک و بر مجاس و قبایح هر یک استطلاع کن و خیر و شر و همت  
 دانا پس راه را نفهم هر راه را که هموار و با صفا و بارود و خوش فضا داشته  
 در بنهار احسن عقاید و اخلاق و اعمال متصف یافتی بخت آنکه در دنیا شایسته  
 زیدی و از راه تقصی شنیدی با کس موافقت بجوی که نجات در حق  
 او در حجت در عبور از آن راه است و در اکثر راهها و راه نماند که در  
 این عیب دیده و در آن تقصی نفهمیدی تا چه رسد راهی که خصم با دشمن  
 دارد و در بنهار که عیبها بر خود بگذرد یعنی بدگیش است و فساد زینش باطن  
 کزنده مار است و نظا هر از راه است ظاهرش چون کور کافر و عذر و بزرگ  
 قهر ضد سعادت بیان آنکه عالم در حال بغرضی تشخیص حق و باطن تو را بر خود  
 و در حال غرض او در اعمال فهم حق یا حق حکم کردن بجز این بود بلکه بر عی  
 و در عی علیه با علم که بصدر و کتبه با او را بر سما که روح همانند که از صدق  
 و کتبه محکم و قف نیست بر هر غرض ایشان و بغرضی این است  
 ایشان بغرض چشم و نش گوش که در راه حق شنیده و پیوسته این بر پی  
 غرض چشم دل نور بخشد تا حق بر آید و بگوید غرض بر دیدگان حجاب که از  
 پی غرض از آن حجاب بردارد عالم که طریق دانش سپارد نادان است  
 و چون حق بر جای نگیرد حق ندانست العالم بلا عمل کاشی بلا شمع قال  
 لعالم وقد امر دانا ان یکفوا به بیکه باری تعالی عهد صفت بطلم



کشان و آنکه پشت دهنی فرمود از میدان سبوی ایشان دلیل وجوب رد حکم طاعت  
 با ترانای بیان آنکه بکین امیر المؤمنین علیه السلام حکم مطلق  
 حکمین از روی رضا نبود بلکه صراط را بکین فرمود  
 رضای امیر المؤمنین علیه السلام حکم حکمین از آن بود که زنده در زمانه آنکه قرآن  
 زنده که خشید و بگردانند از آنکه قرآن بگردانند یعنی از قرآن و مخصوص بر آن  
 خلافت مخصوص کیت پس از در اختلاف که از زنده و مخالف را بر در از  
 لیهات من هلاک عن بدیهه و یحیی من حی عن بدیهه ابو موسی قریب  
 عمر و عاص خورده خلاف حکم الله عهد الله لطلحه لیسر و اگر سبوی پرستان  
 خدا پرست بودی امیر بکین مطلق نمودی بر آن رجوع محقق بر نیاید  
 با اعتقاد علماء مذہب باشد نه بقتل باطل بفض و انایان یا قول بقتل بعض  
 نادانان مذہب مثال ایامی منی منافق با حققتی که در قول و فعل دارد  
 نفاق و عقاید با خود است و یومن با مخالفی که رفته بصحت عقاید  
 ما خرج قال تعالی و من البائس من یحاک قولہ فی الحیوة  
 لدینا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الذل الخصام و الذل  
 سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل و الله  
 لا یحب الفساد خویش گفته اند نیک باشی و بد است  
 گوید خلق به که بد باشی و نیک دانند و در بیان نجات  
 ضلال

ضلال و مستضعفین از نساء و رجال یاد دارد  
 در ماثورا که با سر غراب بود و مردم هر فرقه از ایشان خشری غذا داری بودند  
 کسی گفت چنانکه نفاذ آیات و اخبار است اگر کفر فرقه از ایشان خشری باقی  
 باقی باک باشند پس غذا داری سایر چه کرد کفر از دشت پرده است  
 اگر تضعیف عقل استی شده و عارف نیستند با خلاف فرق در عهد و ضلال  
 و مستضعفین از نساء و رجالند که نجات ایشان معلوم است قال تعالی  
 الا المستضعفین من الرجال و النساء و الوالدان لا  
 یطیعون حیلہ و لا یصدقون سپیلا و اگر عارف با خلاف  
 فرق شده و ایشان را مجال تحقیق حق و باطل است مادم کرد  
 مذہب باطل و طریقه باطله باشند غذا در در سایر اعمال شان بودند  
 نیت چه در مجال حسناات ایشان در حکم حسناات است که در کافرا  
 شرک و منافق صادر شود بلکه فرمودند من یکی ادا یکی اوتبا یکی  
 و حبت له الجنة با فرض این است که باک و ابکی و تبا که سیم دور  
 عمد و فرقه ناصیه باشد لا غیر و مادا ایسکه در عهد کفار یا شرکین شرک  
 صغ و خفی و خفی است تباء و التباء و تبا که ادموجت و حول نبوت  
 نیت نظر باکمه بر تعالی بخورد و عمد و غیر ال کفار و شرکین تصریح



فرموده است با کلمه نظر این صلوات هر چه در ضیاء دیده شود تمام ال گرد  
 بصحت عقدا و قبول ولایت آل محمد است صلوات اله علیهم اجمعین  
 چنانکه در حدیث له اله الله ضاب الی اخر علی بن موسی الرضا  
 علیه السلام اکتبه و ایش فرمود بشرطها و بشرطها و اما من شرطها علی ما وجود  
 صحت عقدا و قبول ولایت بهشت و جهت آنرا که در صحت کائن  
 آل عباس علیه الصلوات کبریا یا کبریا یا خواتین کبریا کندگان شپه ساز یعنی  
 اگر بعضی معاصی از او صادر شده باشد که خدا بپیم داده و وعده آتش نهاده است  
 بیکت وجود مسعود حسینی صلوات اله علیه خداوند تبارک تعالی از او دور  
 گذرد و لا محاله در راه بهشت برود اما در حال نفی شرک و نفاق اگر بپس  
 لکاء یا الکاء یا تبا که از او صادر شود موجب دخول بهشت نیست  
 شفا بود که رسالت رسول را سکونت که عقل گیرد اگر وقتی سپید همی  
 بر حسین از علی علیه السلام کرده میکنند از نیر کرمان فرود آمد بهشت است  
 پس در کرده کردن یا کرماندن معرفت شرط است اول در صحت عقدا  
 بوجود صانع تعالی و لکائی اوست پس دهر را بشکر بکنند یا کبریا  
 سهوده است دوم عقدا در رسالت رسول ختم مرتب است پس در  
 کرده کردن و کرماندن بیود و نصار و محوس فایده که شوند بود سوخ  
 قبول ولایت آل محمد است که رسول صلوات اله علیه و اله و  
 ایشان

ایشان از بهت سست فرمود پس بکاء یا الکاء یا تبا که هیچ فرقه از فرق  
 همقاد و دو کاه که بخلاف آل اله قدم در طریق دین گرفته شمر شمر نیست  
 پس آیه از نظر حضار و جنات مخصوص فرقه ناصیه یعنی تمکین ثقلین است  
 لا غیر در بیان ابواب بهشت بران جنات  
 راه بهشت باب است باید از آن مخصوص نبیاء و صدیقین و  
 بایه مخصوص شهداء و صالحین و بیع باب مخصوص شیعیان و محبین ال  
 محمد است صلوات اله علیه و علیهم اجمعین و یک باب نیز مخصوص سایر طایفه  
 مردم است یعنی کسان که نه تشیع و نه درویشی و نه قدم در راه نفی و نفاق  
 نگذاشته اند پس برای بنفص و سکر و مخالف آل محمد بایه از بهشت ممنوع  
 نیست و لا محاله بازگشت آنها بقبر و جیم است کتبه جنایان ایمان و نفضنا  
 کفر از این مطلب لایح کرده بکنجست کسی است که محبت طغی از بهشت  
 عصمت در دل دارد لا محاله نجات او مفهود است دبر شمر آنچه بسیار  
 مفهود است نجات چهار صنف از بهت که در دایره ایمان و محبت است  
 نبوده اما بنفص و الکاء ایشان نیز در دل گرفته بودند ایشان اگر چه در  
 عهد اعدا نبودند لکن آیات و ضیاء نجات شان دلالت ظاهر در دراز  
 جمله کسان باشد که عمرات بنویس کرده و مخلوط کردند اعمال صالحه و سیه  
 را از جمله مرعون لامر اله منشد که میفرماید اما بعد بنعم و اما یتوب الیهیم



از جمله اصحاب هر آنکه که حسانت بیات شان یکسان است  
 فان ادخلهم النار فیدونهم دان ادخلهم الجنة ترجمه  
 وگفت قول در درجات متصفین از آن در حال قال انتم  
 السلام كان حقا مع الله ان يدخل الضلال الجنة یعنی  
 بر ضد است که ضلال را که در دایره ایمان در نیامده و قدم در راه  
 نفضد و انکار و مخالفت ال اله نهاده از بهشت در آورد تا عجب  
 مردم کن و عترت را و اگر از آن و نرد چون خودی حومه طاعت بر زمین  
 تنها و نه انفس را اصلاح بپندارند افسوس را ارشاد نام گذارند مرشد کسی است که  
 حقیقت رشاد و دانند و کتاب سنت سخن باشد اگر گوید اگر کتاب گویم بنمایید  
 اگر گوید طریق سنت پیوم پرده کن به جز و انکه در ارشاد که خدا فرموده اینچنین  
 قانون که رسول بهنا بدعت گذاری گوید دین گذارم شریعت برداری گوید آئین آدم  
 و ای اگر اینس امروز بود فردا فرمودند من اتی ذابده عترة فقطه انما  
 یعنی خدام الاسلام ملاقات بدعت گذاران و تعظیم و تکریم ایشان سعی در  
 خراب خانه دین است نظر مانده موجب رغبت سایر مردم شود پس اندک اندک با ایشان بگو  
 بدعت و باطلات قوی و حکم کنند دست و ضعف بکنند اسلام و اسلامیان را  
 بیان معنی ان الله لا یضیع عمل عامل پس از ریاضت  
 ابواب حکمت بر مرتاض مفتوح تواند شد لیکن  
 حکمت بر اثر کفر و ایمان مرتاض آثار مختلف است

بدان با اختیار صمت و جوع یعنی ریاضت نفس صامت و جامع را ابواب  
 حکمت مفتوح گردد چه باری سبحانه و عده داده که ضایع و بی اثر نگردد عمل  
 بر عامل را پس ناچار بر ریاضت حاصل ریاضت اثر باشد اما اگر در زمین  
 بر باطل باشد آن حکمت بر او حجت و وبال است از حیث آنکه با دینش  
 و حکمت بخوار افتاده است و اگر مؤمن باشد آن حکمت برای او نور و  
 رحمت در بیان و شفاست از حیث آنکه باب حقایق بر او بگشاید  
 و بر سینه غزاش جوی داده است و نازل من الفران ما هو شفا  
 و رحمة للمؤمنین و لا یزلی الظالمین الاضداد فی حقه الله  
 یا احد ان العبد اذا جامع نفسه و حفظ لسانه علیه الحکمة فان کان کاذبا  
 تكون حکمته علیه حجة و وبال الا وان کان مؤمنا تكون حکمته له نور و شفا  
 و هدای و رحمة و فاعلم ما لم یکن یعلم و یبصر ما لم یکن یبصر فان لم یکن یبصر  
 عیوب نفسه حتی یشغل بها عن عیوب غیره انما آید یا احمد چون بنده  
 بگردد و حفظ زبان نفس خود را ریاضت دهد او را حکمت سپوزم پس اگر  
 کافر باشد آن حکمت بر او حجت و وبال و اگر مؤمن باشد مراد نور و بران و رحمت  
 و شفاست پس براندر آنچه ندانسته و بپسند آنچه ندیده بود و اول چیزی که مؤمن  
 بپند عیوب نفس خویش است تا با اشتغال بران از عیوب دیگران باز  
 ماند پس بر روز بعضی کمالات حکمت آسمین از بعضی هوی پرستان نتیجه  
 خلاف نفس و علی است که برای دینا کرده اند بمفاد ان الله لا یضیع عمل  
 عامل خدای سبحانه و بی اثر نگردد عمل هیچیک که کافر و مؤمن با اول  
 نظر بقصورت و سوء اعتقاد کافر خویش از شایخ اخروی بی نصیب دارد



و مؤمن بعلو حمت و حسن عقاید از دنیا و آخرت بجزه رود قال تعالی  
 من کان یرید حرث الآخرة فزده فی خرثه و من کان یرید حرث الدنیا  
 فزده فی خرثه و صال فی الآخرة من تضییب از اینکه حکمت در کافر و مشرک و منافق  
 نیز یافت تواند شد و نموند الحکمة ضاللة للمؤمن یعنی بجهت حکمت  
 مؤمن و کفر کرده مؤمن و مشایسته مؤمن است و بودن ان در نزد غیر مؤمن  
 را اثر ریاضات و مجاهدات وضع شئی در غیر موضوع له است و باید مؤمن در نزد  
 هر یک از کافر و مشرک و منافق بگوید کم کرده خود را تا خود را در ملاحظه نماید که این  
 کس کافر یا مشرک و منافق است و بنا برین از او سخن حق گرفت با آنکه اگر را  
 باطل بعضی مطالب از نا کلین فرق ظهور کند محمول بر کرامت نفس نیست بلکه باطل  
 بر اثر کرامت ریاضاتش بی اثر نموده و او را در نشاء و نیویه از ان نصیحتی نمود  
 و اینکه بعضی بعضی خبر با داده و با واقع موافق افشاده باشد شود اثر همان ریاضات  
 باشد و شود بر سبیل اتفاق موافق افشاده یا از شیخ مزین تجریت است مثال  
 حرم و مال اندیشی و مزیندانش زین را که می بینند که بندگان زین کافی زین بالا کرد  
 بی مباله و بی دانشی و نا آسلی عمر و را که می گزیند گویند بزوری و چهار فقر و وقت  
 خواهد شد چندی که بگذشت لا محاله آثار محاسن اعمال زید و صالح افعال عمر  
 هویدا گردد و مردی که دو حکم مختلف در باره دو شخص مختلف معین از او شنید  
 و موافق با واقع دیدند بر اثر سابقه ارادتی که بر او دارند بدان برایه با بسته بود  
 انجمن با بار گویند و برای او اثبات کرامت کنند و عاقل از آنکه اطلاع او  
 بحال هر یک از زید و عمر فقط حکم عقل و تجربه و برابر زید عقل و دانش زید و  
 بی عقاید و بی دانشی عمر است و بر کس را اندک ذوق و دانش و عقیدت می باشد

دکله

ایگونه مطالب سهل آسلی و قوی اهرم مکاشفه و شهود یا غیب دان است که در  
 هر دو حال تعیین وقت و تحقیق وسائل و اسباب بتواند نمود و کفر ادراک  
 امر کلی بر اثر عقل هر عاقله مقدر است سلطان عقل چنانکه مسند نماید خدای  
 مانده را بنحوی که اگر کشف عطا نماید بر یقین نیز نماید مسند تمام آثار  
 کلیه را و بجهت آنکه کی از سزای دارای عقل حقیقی نیست اگر عاقل  
 فقط وجود عقل از خود کرامت شمارد اثبات مقصودش را کافی است

کرامت ارادت و قبول توبه هر قدر

بدان صاحب دین حق و مذهب صحیح بانکار یکی از ضروری دین از دین  
 حق و مذهب حق پرورن است و چون ما تبتاد میسر در حقیقت که در حال  
 ایمان اند او صادر شده بود مست میشت اما خروج دین از مذهب  
 و حمل در دایره دین حق و مذهب حق است کلامی که بود در انصاری  
 میگردد یا اثر مزین است عقل فرید یا مثله طریقی سخاوت عمره و پارس را از  
 خروج از حق است باطل نه از باطل کی با از باطل به باطل

در سامن معنی ضروری دین و ضروری مذهب  
 که بانگاد هر یک مؤمن از دایره ایمان خارج

ملقود

ضروری چیزی را گویند که در فهم ان حاجت بنظر دیگر نیست و ضروری  
 دین مجسم علیه بیع فرق اسلام است مثل صوم و صلوة و حج و زکوة



و مطلق و الف و واجبات و حلال و حرامی که استقامتین در وجوب و حلیت  
 یا حرمت ان الشاق کرده اند و ضروری مذمب مجمع علیه فرقه ناجیه از  
 امامتین است مثل عدل و امامت که جمیع امامتین و فرقه با حقه  
 از امامتین برانند با آنکه انکار ضروری دین یا مذمب انکار خداوندین  
 و حامل دین و حفظ دین است و بحث از تدریج تمام جنات اعلاش  
 حط و نانو در کرد و مگر که زرد توبه در ایم و بحقیقت روحی که خاقی در  
 کار خویش قال عز وجل کیف یهدی اللہ قوما کفرا بعد ایمانهم  
 و شهدوا ان الرسول حق و جاہلهم البینات و اللہ لا یهدی  
 القوم الظالمین اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة اللہ و الملائکة  
 و الناس اجمعین خالدين فیما لا یخفف عنهم العذاب الا  
 یظن ان الا اللہ من تابوا من ذلک و اصلاحوا فان الله  
 غفور رحیم حاصل آنکه مرتبه از دین اسلام از پس ایمان بحد  
 و شهادت بر سالت رسول و ظهور نبیات در این و نبیات از رحمت  
 دور مانده در روز محکمه و برای او تخفیف در عذاب منت مگر آنکه از کفر ایمان  
 باز آید و خرم نماید ثبات خود را در دین اسلام و زخمال غفران و رحمت او را  
 فراد کرد خوب گفته اند در توبه باز است و حق دیگر بهیات بهیات  
 در توبه او سلم زان یعنی مرتضی کی غنیه با رحمت الهی را و قال سبحانہ و  
 من یرید منکم عن دنیاہ فیمیت و هو کافر فاولئک حبطت  
 اعمالهم فی الدنیا و الاخرة و اولئک اصحاب النار هم فیما خالدا  
 یفریبا

بفرمایند هر انکوز دین بر سر دین شود پس بفرموده رجال کفر عملش نابود و در آن عمل  
 شود اگر چه در دین بر ایمان که توبه و قبول توبه مرتضی برشته و ای جمله و هر کافر تازه  
 باین است که او را مجال بارگشت تواند بود و اگر بحقیقت از در توبه در این  
 منظور است و همچنین است قول در کلمه ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ان  
 دادوا کفر الین فصل توبتهم و اولئک هم الضالون علیہ و اولئک هم الضالون  
 اشاره باین است که چون توبه ایشان از روی حقیقت و راستی نیست و  
 بحالت ضلالت باقی میشد هرگز ایمان توبت بقول در گناه هدایت نکرد  
 بخلاف آنکه توبه ایشان مقرون بحقیقت باشد و بحالت ضلالت باقی باشد  
 در مجال توبه ایشان پذیرفته است با آنکه نظر باینست و وقایع در بیان  
 مرتضی و قطری فرقی نیست و نظر برین مقصود شهید ثانی رحمه الله علیه نیز فرموده  
 یک نوع میداند و بقول توبه معتقد است و علماء اخبار رضوان الله علیهم نیز  
 بدین معنی معتقدند با آنکه آیه اولی که دلالت صریح داشت بر قبول توبه مرتضی از  
 محکلات آیات و آیه ثانیه و ثالثه از تفسیر آیات است که باید رد محکم شود  
 پس توبه مطلقا توبه مرتضی که مقرون بحقیقت باشد بقول است قال ابن  
 الرضا علیه السلام من ردت به القران الی محکم فقهه ہی الا صراط مستقیم مثل  
 آیات است اخباری که از این است عصمت علیهم السلام در خصوص از توبه  
 و غیر صادر گردیده است یعنی اگر ضروری از تفسیر اخبار باشد باید رد محکم شود



باید نمود قال ابو الحسن الرضا علیه السلام ان في خبائرها محكما حكما حكيم القرائن  
 و تشابهها كمشابه القرآن فردوا امتثالها الى الحكماء  
 و لا يتبعوا امتثالها بدون محكمها فتصلا حالها بالقرآن عليه السلام  
 ان المترد عن الاسلام تعزل عنه امراته و الا توكل ذبيحة و سبب  
 ثلث فان دجع و الا قتل ميفر ما يرمته از رتت سلام زوجه اورا  
 از او جدا سازد زوجه او ماکول منت و سه مرتبه بدو تکلیف تو به گفته  
 اگر باز کرد تو به اس نیز فرشته است ذکره اورا قبل آوردن در ضرر سار است  
 سه گانه نیز زار شده و انتر نیز مسا فنی است و قبول تو به مرتبه خاصه در حالی که  
 خود به استتباب از در تو به در آید فتنه صدق علیه الرحمه  
**گوید** استتباب مخصوص مرتبه ای است که مسلمان زاده باشد مراد مرتبه ای  
 است فحوائی سخن آنکه برای مرتبه فطری که مسلمان را انباشتایی نیست  
 اما این سخن دلالت بر از در آنکه اگر خود قبل از زودیت باس تو به نماید تو به است  
 مقبول نخواهد بود **قیل** لا بی جعفر علیه السلام ارایت من  
 محمد اما ما منکم ما حاله فقال من تجد اما ما من الائمة  
 و موی منه و من دینه فهو کافر و اصل مرتد عن الاسلام  
 لان الامام من الله و دینه دین الله و من موی من دین  
 الله فله منه مباح فی تلك الحالة الا ان مرجع او یتوب الى الله

مما قال

مما قال این خبر را جع با نکار امامت یعنی ضروری بدست پس هر انکو  
 انکار کننده امامی از ائمه دوازده گانه را صلوات الله علیهم در است و برزاری  
 جبهه از او دوازدهمین او از دین اسلام بیرون شده است بخت انکه امام  
 از بی خدای سبحانه منصرف و در فتنش دین خداست و هر کس از دین خدا بیزار می  
 در نهال خویش سباج است بکار انکه باز گردد و فتنش بقرون بصدق حقیقت باشد  
**قال امیر المومنین علیه السلام** الفقیه کل الفقیه من لوقیظ  
 الناس من دعه الله و لعلوا الیسیم من روح الله و لعلوا من هم من مک الله  
 مپیفر ما یز فقیه کامل فقیر است که در هیچ حال نماند کان را از روح و رحمت خدا  
 با یوس و نویند سازد و ایمنی نهد از مکر خدا یعنی خدای مکرشان در  
**بیان** تو به مطلق مرتد از امام مسالفه دلیل دیگر قبول تو به  
 مرتد از امام مسالفه عفو از ارتداد قوم موسی است **قال** لقا و اردا  
 عد ناموسی اربعین لیله ثم اتحدتم العجل من بعد و انتم ظالمون  
 ثم عفو ما عنکم من بعد ذلک لعلمکم فتشکرون بنی اسرائیل که موسی  
 ایمان آورده و فتنه نامری از دین بیرون رفته کوساله برستی خدایا بنمودند  
 باز بر تادی که رخ نمود باری سبحانه از ارتداد ایشان در گذشت در حالی  
 که ارتداد بنی اسرائیل از پس ایمان بقصود عفران بقرون شده چگونه توان گفت  
 مومنین دین است که بخت فتنی از دین بیرون رفته ایشان را مجال بازگشت  
 و در نهال چگونه توان گفت که این شرعیت شرعیت سهله و از شرع موسی آن



تربت و حال آنکه از شرط ثقاتی است در میان بعضی شواهد  
در قبول توبه مرتد علی و فطری از زمت مرحومه با  
شاه بر قبول توبه مرتد علی و فطری از زمت مرحومه بسیار است از جمله آنکه  
پس از وفات رسول خدا صلوات الله علیه و آله خبر نمود وی نبی است  
جمیع اصحاب است پس از خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام که خلیفه الله بود از  
دین اسلام بر دین رفته و کوساله سامری و طاعت عهد گردیدند و از آنجا  
که بعضی معصومین علیهم الصلوٰه فرمودند از بعد النامس بعد رسول الله صلی  
علیه و آله الله نشسته او را ربه پس بحال از تدرار بودند تا خلافت ظاهر بعد از آن  
و پنج سال امیرالمؤمنین علیه السلام مشفق و حق بمرکزهای گرفت پس صحابی که  
باختیار سبقت کرده در از نو در دایره دیگر در آمدند و در عهد امیرالمؤمنین  
دینش یعنی توبه و بازگشت ایشان بعد از آن مدت بقبول ایشان و طاعت  
آنکه جمیع ایشان مسلم رزاده و ارتدادشان فطری بود حال علی علیه السلام  
بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله فی المسجد و الناس مجتمعون  
الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم فقال ابن  
عباس یا ابا الحسن لم قلت ما قلت قال مرات شیئا من  
القرآن قال قد قلته الامر قال نعم ان الله یقول ما اکتبر  
الرسول فخذوه و نصیحه عنده فانتهوا فقتل علی و رسول  
الله الله استخلف ابا بکر قال ما سمعت رسول

الله اوصی الایک قال فضلا با یعتنی قال اجمع الناس  
علی انی بکری کنت منهم فقال امیرالمؤمنین کما اجمع اهل العجل  
علی العجل همیضا فقدم و مثلکم کمثل الذی استبقو قد ما را فلما  
اضانت ما حوله ذهب الله بنو دهم و توکم فی ظلمات لا  
یصرون صم بکم عمی فهم لا یوجعون پس از رسول صلوات الله  
علیه و آله که است و اصحاب بانی بکری انی قحافه بیعت نموده و در  
مسجد حاضر بودند امیرالمؤمنین علیه السلام این آیت تلاوت فرمود  
الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم ابن عباس  
گفت یا ابو الحسن از چه رو کفشی آنچه کفشی فرمود پس از قرآن قرئت نمود  
گفت امری در نظر داشتی فرمود علی پس فرمود صدای سجانه نیفر ما بکرید  
آنچه را رسول داده و داد که زید هر چه را که ان نشان نه زید داده یعنی  
است را با طاعت فرم فرموده و از آنجا که بطاعت نه خطا نموده است  
پس نهادت مید مید که رسول خدا حکم وصیت خلافت با بکر کوش کفشی  
نشیند که رسول خدا در هر خلافت جز در حق تو وصیت فرموده باشد آنچه  
فرمود پس چرا پیغمبر نمودی گفت اشفاق مردم بر خلافت الی بکر مرا هم  
بر ان دشت فرمود این اجتماع مردم برای بکر مثل اجتماع کوساله بر سران



است بر کوه سانه سامری و از این جهت نطقه در بقا و نه یعنی یهودی دین  
 از کتف داده ایرو فرمود مثل شمشیر کشتی که در طغمت شد آتش برافروزد  
 پس فدای قلیا رودش بر در در تا طغمت در رفته و سپینه اطراف و جواب  
 خویش را در نظر مایه حق نشوید و مگویند و نه بنسبند کران و دلالان و کوران  
 را مانند پس ایشان را از ضلالت باز گشتی نیست بجز حب احبار با کشتی  
 از برادر و افرین عباس را نیز گرفت تا زمانه که در بیت صفاء سه گانه  
 بود در از برادر باقی بود و زمانه که با انبیا الهی منین علیه السلام بیعت نمود و جناب  
 پیرزنت بیعت او را در عهد از منین است از جمله مفاقت و جهاد و جناب  
 است تا قاطین و مار قین و ما کشتن و سنگ نیست که نه با جمعی از دین حق  
 بر درن رفته بودند و مفاقت و جهاد حضرت رای آن بود که هزار را  
 بدین حق برگرداند و سنگ نیست که هر یک از آنها از در طاعت در آمدند  
 در عهد از انبیا همان بودند و دلیل دیگر آنکه فرمود تو با لغد کوشش و مجاهدت  
 میکنی و کتابها را نگاریم تا بویستی انرا که با طهر و راقباده و از دایره دین بر درن  
 شمر است بصراط استقیم دین و دلالت کیم و حال آنکه تا این مرد که در کتب  
 باطل رفته مسلمان راده اند و در حالتی که باز گشت ایشان مقبول درگاه  
 احدیت نباشد پس از رسادات و مواعظ را چه بود و هر آنکه باطل  
 در خستاده و لغتشی از دایره دین بر درن رفته و دیگر چه بهتر و گویا نویسد

با این حال

و خالد که میداند برای او خلاصی نیست و در آتش جهنم سوزد و معتقد است  
 ابدی است چرا از دنیا خوردش صرف نظر کند و در اکثر روز در کتف  
 نهاده اندات چند روزه را از رده اند که در زمان نرسیده است کمی معصیت  
 نرسد که معصیت گشته نرسد ماه رفت که توبه نماید گفت از فرزند و در شو با دا  
 اتش سخطا الهی را بر آورد کرد جمعی گفت اکنون که مرا نجات نیست تورا  
 ای محزون در کتف پس از رفته اند نرسد ماه و دیگر رفته با محله حمزه ز عباد او را  
 از رختت فدایتندی صرسانه مایوس و جمله را خون در کشید تا آخر ابد  
 سر کارش بر نشسته بیفتاد و دماهری باز گفت و دشمنه گفت اگر متقنا بدین  
 گشته تا بر حقیقت از در توبه در آئی رختت و سپه شام شود پس مایه توبه  
 کرده و توبه بر مقبول است و این خبر را اگر چه خود ندیدم اما فر از زاری  
 است که در عاظمه در کتب بر خوانند و مقبول است شخصه که اگر در این کتب مسلمانان قاری را  
 تو بگو حق بار آید تا با بر قاصد و سپرداری بر روی ایان بر کشای و نیز الجور است و بدی را  
 حاصل آنکه در قبول توبه هر یک از مرتد ملی و فطری بحقیقت توبه است چنانکه  
 گفت که مرتد ملی اگر از روی حقیقت تائب شود توبه اش در نزد فدای  
 قلیا مقبول و مرتد فطری بحقیقت تائب شود توبه اش مقبول است  
 بر اثر زاری که پیش از آنکه باب توبه بر جهانیان سرود کرد و بر سر طه باب  
 رختت الهی را در عموم عباد گشوده است و هر کس از کافر و مرتد و منافق  
 و مرتد از زنتی و فطری بحقیقت از در توبه در آید توبه ایشان مقبول است



در اینجا که باس از رحمت الهی کفر است ما اوس کردن از رحمت نیز نگار  
 رحمت و حقیقت کفر است بی کافر در حال کفر از رحمت ما اوس است  
 چون توفیق توبه و بازگشت بیاید در توبه باز است و حق است که همچنین  
 است حال توبه مطلق توبه مادامی که در از توبه باقی است او را امید قبول  
 رحمتی است و چون بحقیقت بجز توبه آید توبه اش پذیرفته است  
 و فرمود در جنات سابقه بحیث ان از توبه آید بود مگر در بعضی ماری سخا به بود  
 عطا فرمایند ثواب جنات زمان ایمان او را چنان که در حق  
 منافق که نفاقش ظاهر باشد بکفر اعدی از مسلمین روایت قال  
 صادق علیه السلام ولا تکفر مسلما ذنب بکفره التوبة الاذکوه  
 الله فی کتابه قال عز وجل ان المنافقين فی الذم الذی الا  
 مسفل من الناس مسلم را بکنایه که توبه او را در او باشد بکفر شران  
 نمود بکفر کافر هم تحصیل حاصل است در دایمیت بکفر منافق نیز در کتاب  
 که نفاق خود ظاهر نموده باشد پس بکفر فقط راجع بمناقص است که  
 نفاق او استکار است منافق او را گویند که نفاق هر مسلم و در باطن  
 فرمودند و للمنافق ثلث علامات بخلاف لانه قلبه و قلبه و قلبه و قلبه  
 سر بر تپت هر که زانمش در کردل دیگر کار بیاید زانمش بر بکفر  
 خاتم بر ان در رحمت دین و سلامت مذنب کبر سن و در ان  
 حشده و پندار

حشده و پندار طاهری و افعال عوام در زهد طاهری و فقر و غنی مناوی است  
 مسعدی دلائل قوی مابعد و معنوی نه رکهای کردن بخت قوی مردم  
 قوی حشده و کثیر السن بسیارند که حشمتان غایت است پندار طاهر علماء  
 از علماء هر عهد فردن تر و سردان ایشان از علماء فرق بیشتر بود این  
 طاهرند است حقیقت دین و طریقتان را حال سخا به فلفله و کوا  
 قلیلا و لیبکوا کثیرا قال القالی و قلیل من عبادی السکور فرمودند  
 المؤمن اعز من الکفر الهم ما هیچ فرقی به بسیاری جمعیت شیفه نشود  
 مگر نشیدی که مشوا بان دین از وقت معین خانه نشین شریز بجم با عو زهد  
 طاهری درین امر مثال شهره بود زهدش سود بخشید که ای از منی بسیار است  
 که از دنیا دافوت فی نظیسه فرموده الفقر مسوا ال الوصی فی الی الادی  
 قارون بلاک که چهل خانه کج دشت نو شردان نمرد که نام گو گوشت  
 زایش کفینه چو قرآن بر یکی دو مرد از اک که در دوه توبه از بعضی رسیدن  
 مغیره که در که در اما مسوا که در طایف است نازل گوید در هر جمع نازل  
 شد که از مال دنیا فی نصیب است خطاب که بر رسول را و در حجت و باب  
 خیر مای جمعون یعنی از سخنان باطل هموی پرستان محزون میباشد  
 امر نبوت که تو را داد که از است نیکوتر است از آنچه ایشان کرد او زهد



باجمله با مور اعتباری فرقی سخن نیست پس بران صحت دین آن است  
 که از خدا نبردین بحامل دین یعنی هر صیغه رسیده باشد حافظ آن  
 عزت ظاهره یعنی ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم همین اگر از خدا نیست  
 یا حامل آن رسول اگر نباشد یا حافظ آن ائمه ظاهرین همیشه آن دین  
 دین نیست و از هر کس باشد باطل و فراء سخنان است  
 صدر آنکه پیرانهای صحیح نیست و لازم که هر یک از مولان موارث است  
 حق تواند فرمود و از حیرت و سرگردانی بیرون توانی شد اگر مردم بعد یا  
 خطا بسوی ما بود از کراه بدانند بدانند قبول دین برای خوشنودی خداوند  
 دین است کفی بالله شهیدا **ف** موعودند قف فی مقام  
 تعتنم به ملاح الله عزوجل و رضاه یعنی خوشن را بمقامی بدار  
 که روح خدا خوشنودی او تعالی ترا کفایت کند و در هر وجه از روحیات  
 ایمان درائی باری سبحانه ترا بسوده باشد قال تعالی قد افلح المؤمنون  
 الذین هم فی صلواتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون  
 والذین هم لزوجاتهم فاعلون والذین هم لفرجهم لیاظنون الا علی ازواجهم  
 او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین ومن ابتغی ولیه ذلك اولئک هم العاقدون  
 والذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون والذین هم علی صلواتهم لیاظنون  
 اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیما خالدون آنچه گفتیم

تفسیر

تقاضای آیت و روایت و مأخوذ از کتاب سنت و فرمایشات آل  
 عصمت است و تمام آنها با عقل سلیم ملکه طبع و عادت ارباب دانش و  
 توفیق و انبیا شده تا بزعم الموعود اجتهت بسیار و سخنی در صحت  
 معقولات و منقولات نرفته و مجال بخواه اعتراض نباشد هیچیک از  
 اصحاب عقل و نقل و چون بابا اعتراض مسدود پسند برای اثبات  
 فتح باب علم و دلیل قویتر ازین نیست که با عدم تحقیق علوم رسمیه و اصطلاح  
 مثل این تمهید را مجال جمع معقول و منقول تواند بود و هم این معنی  
 دلیل است که علم دین از فهم بعضی اصطلاحات بی نیاز است و علوم رسمیه  
 خاصه علم دین نیست چنانکه در عهد اصحاب اینعلوم نبوده  
 و ایشان صاحبان علم دین بودندی شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا  
 برصفا همت خود کامران شدم والسلام علی من اتبع الهدی و هدایت  
 اقدری و الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله  
 ربنا لا تزغ قلوبنا لبعث اذ بهتینا و هب لنا من لدنک

رحمة انک انت الوهاب تمت علی

ید اخیقر الفقیر محمد ابراهیم ابن محمد

الاجبار التوسلی

اللهم بشا القدر انک



سقطات انكسرت  
بروح الايمان از فرزان  
خبات سحاب موج  
شرعيت غا  
ومجد

طرقيت پنهان  
اس مستدعين و بناني بناي  
تشيد دين مبین جامع المعقول والمنقول حاوي  
الفروع والاصول العالم الفاضل العامل الكامل المحقق  
المجرب لاساد الماير مروج كتب و سنت محترس له  
و بدعت تابع فرنايت ائمه اطهار رجاء لا يزيرون  
توسر كان اولم الله ايام افاضاته و افادته و اطل  
الله تله على رؤس المؤمنين المتقين و حفظ  
الله عن آفات الشياطين احسن قوال  
في الكتاب لوساع بمشله  
در الكان الباع بمعنا  
وانا العبد الحقير  
الفقر بجا  
المائل الى الحق و  
المائل عن الباطل استتمه  
تباييد الله المختلف عن ابي القاسم  
يد الله الاحباري الوكيل  
رحمها الله سلفه  
بجى محمد زاده  
الظاهر

فقطه  
بجى محمد زاده  
الظاهر



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه مرکزی و اسناد خطی  
موزه و نگارخانه  
تهران  
شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۲  
شماره ثبت اسناد خطی: ۱۳۰۲

